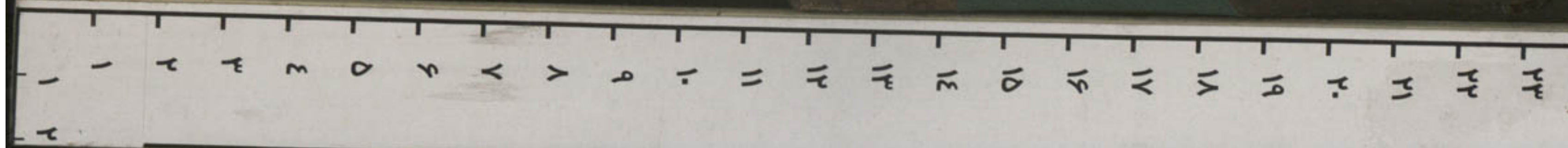
٣٨٧



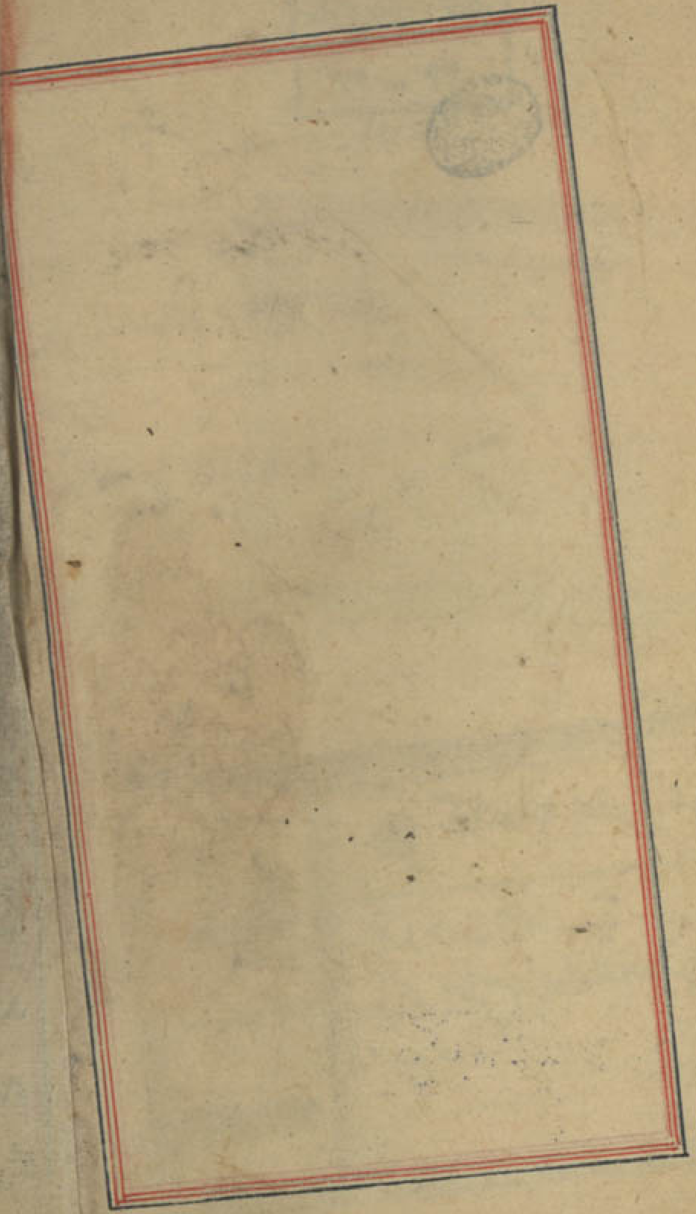






۱۳۳۱

... دست معلوم نشد





بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي منّ علينا بمعرفته ومعرفة
الانبياء والائمة المعصومين بالدلائل والبراهين
ونجانا برحمته من مضلات الاهواء الفاسدة
والمذهب الباطلة بالصدق واليقين والصلوة
والسلام على سيد الانبيا والمرسلين محمد
وعترته امناء الدين وائمة الموحدين اولهم
علي ابن ابي طالب واخرهم محمد بن الحسن المهدي

صاحب الزمان صلوات الله عليهم اجمعين بعد
چنين كويد فقير حقير بي بضاعت وغريب بي
استطاعت ابراهيم بن ولي الله استرابادي
كه چون اين ذره بيمقدار در تاريخ ثمان وخمسين ٩٥٨
تسع مائة متوجه مكه معظمه شد وبعد از
طواف بيت الله الحرام وزيارت حضرت سيد
الانام وائمة المعصومين صلوات الله عليهم الملك
العلام بدار الخلافه دمشق رسيد رساله حسنيه را
كه در زمان هارون الرشيد با عالمان زمان
بحث نموده وحقيقت مذهب اهل بيت را بدلايل
وبراهين عقليه ونقليه اثبات نموده نزد سيدي
كه به تشيع وتورع مشهور بود دريافته من اوله
الي آخره مطالعه نمود وبالتماس تمام آنرا كرفته
در قيد كتابت درآورده وچون متوجه ديار
عجم شد اين رساله را تحفه شيعيان ومحبان

ساخته وکیفیت مناظره ومباحثهٔ حسنیه را بمسامع
ارباب محبت ومودت میرسانید وچون رساله
مذکور عربی بود واکثر محبان خاندان از آن حظی
نبود بنابر التماس عزیزی که از یکجهتان خاندان طیبین
وطاهرین حکایت حسنیه را بفارسی ترجمه نموده ودر
عبارت طریق تکلف را مرعی نداشت تا همه کس از خواص
وعوام از خواندن وشنیدن ونوشتن محظوظ
توانند شد وببرکت توجه حضرت امیر المومنین
وامام المتقین در اندک فرصتی اشتهار تمام یافته
مقبول ومستحسن جمیع شیعیان ومحبان خاندان گردید
همه کس را آرزوی شنیدن وخواندن ونوشتن
رساله مذکور باشد واز اتفاق حسنه آنکه یکی
از اعیان حضرت ارکان دولت قاهره نصره الله تعالی
بالطاف الباطنة والظاهره بتقریبی حکایت حسنیه را
ومباحثهٔ او را با مخالفان دین در مجلس بهشت آیین

حضرت شاه ملائک سپاه تقریر نمود خاطر قدسی مآثر را
میل تمام به شنیدن وخواندن حکایت حسنیه شد
با حضار این بندهٔ کمترین اشارت فرمود کیفیت مناظره
حسنیه را از علمای زمان استفسار نموده مخادیم
مطابق واقع بیان فرمودند موافق تقریر حضرت
بطریق تکرار این ذره بمقدار رسالهٔ مذکوره را بنظر
اشرف ظل الله درآورده از اول تا آخر بشرف مطالعه
همایون گردید بغایت شگفته ومسرور گردیده با بندگان
آن اشارت نموده وطوطی ناطقه را شکرخا ساخته
فرمودند تا رساله حسنیه را فارسی کرده چرا باسم سامی ونام
نامی همایون ما مشرف ومزین نساخته اگرچه رتبه
این اشاره از آن عالیه است که عبارت این فرومایه
متعهد آن گردد اما بنابر مقدمه المامور معذور قلم
شکسته رقم را متوجه سرانجام این امر گردانید
ورساله مذکوره را از القاب همایون پادشاه عالم

که چون

پناه زینت تمام وتزئین فوق الکلام داد که بشرف
سیادت وپاکی طینت واعتقاد صافی وکمال تقوی
وطهارت وصلاح او آراسته است وبا وجود اسباب
سلطنت وخلافت وجهانبانی در اوایل شباب
وعنفوان جوانی یکلحظه اوقات شریفش بملاعب وملاهی
نگذشته وپیوسته بتربیت ارباب علم واهل فضل
وکمال رعایت ومراقبت سادات عالی درجات وتعظیم
وتوقیر صلحا واتقیا کوشید وشریعت نبوی ومذهب
اهل بیت بتقویت وانتظام تمام یافته ومتابعت اوامر
ونواهی نموده در دفع ورفع مناهی وملاهی بمرتبه
کوشید که در جمیع ممالک محروسه هیچ کس را یارای آن
نیست که نام مسکرات ومنکرات برزبان جاری تواند
کرد وبضرب شمشیر آبدار سلاطین روزگار را در
زمین مذلت وخواری کشید وخواقین روی زمین طوق
بنده گی در گردن کشید سر برخط فرمان او نهادند

شاهی

شاهی که چو او نهند بنیان | ورستم شودش غلام دستان
سلطان موالیان عالم | در مذهب جد خویش محکم
فرزند نبی وهادی دین | تاج سر وقبله سلاطین
حال دل هر ضعیف مظلوم | در خاطر پاک اوست معلوم
عیسی نفسی دم فصاحت | آفاق زعدل او براحت
از صاحب صورة ومعانی | تائب شده موسم جوانی
زو گشت بنای شرع محکم | او داده رواج دین بعالم
هرکس که زامر او کشد سر | با خاک سیه شود برابر
یارب به نبی وعزت او | یارب بعلی وعترت او
یارب بدعای صبح خیزان | یارب بدعای اهل ایمان
شه را همه دم عابرادی | در حفظ وامان خویش داری
یارب که مباد سایه اش کم | از فرق موالیان عالم
میدار همیشه کامرانش | با یکجهتان ودوستانش
این دولت وبخت جاودان باد | پیوسته بصاحب الزمان باد

حضرت سلطان الاعظم والخاقان المعظم مولی ملوک

الترك والعرب والعجم سلطان سلاطين الزمان
باسط اجنحة الامن والامان على اهل الايمان
ناصر الدين المبين حافظ الشرع المتين مجدد قوانين
ائمة المعصومين خلاصة سيد المرسلين
سلالة احفاد امير المؤمنين محيي مراسم اجداده
الطاهرين قاهر ظلمة والمتمردين ماحي بدع المنافقين
والمخالفين وملاذ الخلائق اجمعين ظل الله في
الارض فهو من الماء والطين امر العباد لاقامة
الثقلين والعرض الموصوف بتشريف هو الذي
جعلكم خلائف في الارض المؤيد بتائيدات
الربانية المخصوص بالهامات الرحمانية مزين
سرير السلطنة الكبرى بتشريف الفضل والالطاف
ممهد مباني الخلافة بدفع بدع الجور والاجحاف
ساعد مساعد السلطنة الظاهرة عارج معارج
الايالة الباهرة سلطان السلاطين في الافاق

المتمكن على سرير الخلافة بالارث والاستحقاق
شهنشاه مالك الرقاب سپهر قدر جهاندار خورشيد
رقاب قطب فلك بختياري مركز دايره جهانداري
خورشيد روشن راي جمشيد ممالك اراي افتاب
فلك اقتدار سايه عاطفت پرورد كار مهر برج سيادت
وولايت ماه اوج سلطنت وخلافت سكندر جاه
سلطنت وحشمت پناه كيخسرو سپاه خلافت دستگاه
جهانگير عالم اراى خصم بند قلعه كشاى داراى جمشيد فر
فريدون خورشيد منظر جم جاهى خلافت پناهى
صاحب قرانى سليمان مكانى ظل سبحانى خورشيد
ماه طلعت وجمشيد روزگار شاهي كه ياقوت ملك
بشمشير او قرار المستعين من المستعان الخاقان
ابن الخاقان ابن الخاقان السلطان ابن السلطان
السلطان ابو المظفر السلطان شاه طهماسپ
حسيني الصفوي بهادرخان خلد الله ملكه

وسلطانه وافاض علی کافة البرایا برّه واحسانه

اتمام داد بموقف عرض رسانید **بیت**

ای طبع گهر سنج تو میزان سخن ❊ سر سبز دل تو تازه ارجان سخن

حقا که نثار درگاه تو سزد ❊ هر جا گهری بر آید از کان سخن

وچون مناقب ومعالی این خاندان عظیم الشان از آن

برتراست که این فقیر حقیر شمهٔ از آن بیان تواند نمود

هذا اینه عنان قلم را ازین صوب بجانب دعای

معطوف مینماید **بیت** شاها اساس ملک تو استوار باد

عمر تو همچو دور فلک بیشمار باد وَالتَّوفِیقُ مِنَ اللّٰهِ

لَا نَعْبُدُ وَلَا نَسْتَعِینُ اِلَّا اِیَّاهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ

اِلَّا بِاللّٰهِ **صح** بعد از طی مقدمات شروع نموده شد

در حکایت حسنیه روایت کند محقق فاضل و

مدقق کامل وعامل عالم وجامع معانی معلم ثانی

شیخ ابو الفتوح رازی رح باسایند صحیحه که هارون

در دور کار خود راه عداوت اهل بیت را میپیمود و در ایام

خلافت آن ملعون شرفات وغرفات وزوایات در

دار الخلافه بغداد با کیوان تقابل مینمود وچهار

صد غلام زر خرید داشت با کمرهای مرصع که همه وقت

در خدمت آن متکبر معاند میبودند وهیچ کس را

از سلاطین زمان در مجلس او یارا نبود وهیچ

آفرین را زهرهٔ گفتار نه وظاهر کنندهٔ مشهد مقدس

حضرت امیر المؤمنین وامام المتقین علی بن ابی

طالب صلوات الله علیه وآله اجمعین او بود حضرت

امام جعفر بن محمد علیه السلام موضع قبر آنحضرت

تعین نموده هارون بفرمود که قبهٔ عظیم بر سر قبر

آنحضرت بساختند اما در آخر حب جاه واغوای

دین غصب خلافت کرده رجس طینت ومیل سلطنت

بی مدار آن ملعون غدار را بر آن داشت که قتل

امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام

اختیار نموده چندین از سادات بنی هاشم را بقتل

رسانیده وبسیاری از شیعیان اهل بیت را
بجای سنک وخشت در دیوارها کذاشت لعنه الله
علیه وعلی اعوانه وانصاره واحبابه الی یوم الدین
ودر زمان دولت وایام خلافت آن ملعون مردی
بود بازرکان در شهر بغداد با مال ونعمت فراوان
واز مشاهیر بغداد بود واز محبت خاندان طیبین
وطاهرین شهرت تمام داشت وپیوسته
در ملازمت حضرت امام جعفر بن محمد وموسی
بن جعفر علیه السلام میبود واز ظلم اعدای
دین ومخالفان عباسیه مال واسباب وی از دست
برفت ودرویشی روی بوی نهاد وهیچ نماند الا
کنیزی که در پنج سالکی ویرا خریده بود وبمکتب
داده ومدت ده سال در حرم محترم حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام تردد نمودی وقریب به بیست
سال بمطالعه علوم دینیه ومعارف یقینیه مشغول

بودی

بودی ودر حسن وملاحت نیز نظیر خود نداشت
ونام وی حسنیه بود چون مشقت فقر وفاقه
بر خواجه بازرکان اشتداد یافت روزی با کنیز
خود کفت ای حسنیه تو مرا بمنزله فرزندی ومرا
بغیر از تو کسی نیست واز برای تو زحمت بسیار کشیده ام
که ترا بدین مرتبه رسانیده ام وامروز تو بانواع
فضایل وکمالات آراسته از روی رای وفراست
چاره کار من بکنی که کار من از هجوم فقر واستیلای
بلا واحتیاج برسوائی کشیده حسنیه کفت
هزار جان من فدای تو باد بدولت تو بدین مرتبه
رسیده ام من زرخرید توام وترا بر من حق بسیار است
ومنت بیشمار اکر مصلحت باشد یک
سخن بعرض رسانم خواجه کفت اجازت است
بکو آنچه دانی حسنیه کفت ای خواجه مصلحت وصلاح
در آنست که مرا پیش هارون الرشید برده بروی عرض

نمائی و اظهار فروختن من کنی اگر از بهای من
پرسد گوی که صد هزار دینار در خلیفتی اگر
بگوید که چه هنر دارد که چنین بها میکنی بگوی
که وی هنر دارد که تمام علمای زمان حاضر
شوند و در علوم دینیه با وی بحث کنند بر همه
فایق بود و مغلوب و ملزم نکرد خواجه چون این
حکایت بشنید گفت حاشا که اینکار بکنم مبادا
که آن ظالم بعد از آنکه بر کیفیت فضیلت
و حسن صورت و سیرت تو آگاه شود بهر طریق
که باشد از من بگیرد و من در مفارقت تو صبر
نتوانم کرد و مرا خورسندی بهشت حسنیه
گفت ای خواجه مترس که ببرکت اهل بیت تا مرا
حیات هست کسی مرا از تو جدا نتواند کرد برخیز
و توکل بر خدا کن که در آنچه خیر است آنچنان
خواهد شد و درین باب مبالغه تمام نمود بنابر

مبالغه او برخواست و بخدمت یحیی بن خالد برمکی
که وزیر او بود رفت و کیفیت حال خود و کنیز را
عرض کرد یحیی گفت برو و کنیزک را بیار خواجه
بیچاره ازین واقعه خائف و هراسان و متفکر و پریشان
حسنیه را برداشت و بخانه یحیی برد چون صورت
و سیرت و فصاحت و بلاغت حسنیه را بدید متحیر
بماند در حالت متوجه دار الخلافه شد و قصه
بعرض رسانید هارون بفرمود تا حسنیه را
حاضر کردند چون حسنیه بمجلس درآمد برقع بر روی
کشیده دعا هارون بجای آورد و شعری چند در
مدح وی بخواند که هارون را بسیار خوش آمد
بفرمود که برقع از رو برداشت هارون چون بدید
بی اختیار از جای برخواست و گفت تا خواجه ویرا
حاضر کردند هارون گفت بگو که بهای کنیزت
چند است و نام وی چیست خواجه گفت نام وی

هارون

حسنیه است وبهای او صدهزار دینار خلیفه است
هارون براشفت کفت بچه واسطه چنین بها میکنی
خواجه کفت ازآنجهت که اکر جمیع علمای زمان جمع
شوند در علم دینیه ومسایل شرعیه اورا منقطع
نتوانند کرد هارون کفت اکر منقطع وملزم کردد
بفرمایم که ترا کردن بزنند وکنیزک ازآن ما باشد
خواجه کفت اکر وی را ملزم نتوانند کرد چه کنی هارون
کفت بفرمایم که صدهزار دینار زر خلیفه
بتو دهند وکنیزک نیز ترا باشد خواجه اندیشه
کرد وکفت مرا مهلت ده که یکبار دیکر با کنیزک
حکایت کویم هارون کفت مهلت دادم خواجه
بنزد کنیزک آمد وکیفیت حال را با وی کفت کنیزک
کفت ای خواجه اندوه مدار که از برکت حضرت رسالت
پناهی واهل بیت او مغلوب وملزم نکردم خواجه
مراجعت نموده با هارون شرط کرد بطریقی که کذشت

هارون

هارون بفرمود که حسنیه را حاضر کردند بمجلس
وی باز در آمد شرایط دعا کویی بتقدیم رسانید
هارون کفت ای حسنیه چه مذهب داری و بر
کدام دین وملتی کفت برطریق دین مبین
حضرت مصطفی واهل بیت اویم صلوة الله علیهم
اجمعین کفت ای حسنیه خلیفه ووصی رسول
که بود بعد از رسول خدا صلی الله علیه
واله حسنیه کفت ای خلیفه زمان حکم بفرمایی
که علما را حاضر کنند تا آنچه کفتنی باشد بکویم
اکر کسی را در دین ومذهب من سخنی باشد
جواب وی بکویم انشاء الله تعالی هارون کفت
که او وی برطریق اهل بیت است علیهم السلم
وزیر خود یحیی را کفت این زن برطریق ومذهب
ماست بفرما که وی را بکشند یحیی کفت که وی
دعوی بزرکی کرده اکر چنانچه از علما مغلوب وملزم شود

وحقیقت مذهب خود ثابت نتواند کرد وصدق
دعوي وي ظاهر نکردد ویرا بقتل باید رسانید
باقبح وجوه واکر چنانچه علما اوی مغلوب وملزم
شوند درین صورت رعایت وي بر ذمهٔ خلیفهٔ
زمان لازم است چراکه کنیزکی بر جملهٔ علما
وفضلا فائق آید کشتن وی لائق نبود هارون را
خوش آمد وبغایت پسندیده افتاد وبفرمود
تا علماء بغداد را حاضر کردند ورایس ورئیس
فقها در ایام ابو یوسف بود وشافعی نیز در بغداد
بود ومیان شافعی وابو یوسف قاضي بغداد عداوت
تمام بود جمله را حاضر کردند وحسنیه برقع بر روی
کشیده در برابر ایشان بنشست واز مذهب وی
سوال کرد وحسنیه اظهار مذهب اهل بیت
نموده اصلا اندیشه نکرد وبا ایشان مباحثه
ومجادله بطریقی مینمود که هیچ کدام را مجال جواب

ویارای

ویاراي خطاب نبود بیان تفسیر قرآني وتلاوت
فرقاني واحادیث صحیحهٔ نبوی بنوعي
میکرد که هارون متغیر شده متحیر مانده بود
بفرمود که از اعراب بدوي شخصی را حاضر کردند
فرماني نوشت ودر ساعت او را ببصره فرستادند
که ابراهیم بن خالد عوفی که عالم از علمای بصره بود
ودر کلام وفقه وتفسیر واخبار سر آمد ایشان
ودر آن زمان چهار صد کس از علما وفقها وقت درس
در دار الاماده حاضر میشدند چون فرمان بوالی
بصره رسید باید که چون بر مضمون فرمان مطلع
کردد در ساعت ابراهیم بن خالد عوفي را بدار
الخلافه فرستد وتاخیر جایز ندارد دین والی بصره
بفرمود تا ناقهٔ بادپای دشت پیمای آوردند ابراهیم
بن خالد را برنشاندند باستصواب رسولی که آمده
بود بدار الخلافه بغداد فرستاد چون ابراهیم

به بغداد رسید بهارون عرض کردند بفرمود
تا مجلس بیاراستند وجمیع علمای بغداد را احضار
کردند وارکان دولت واعیان مملکت وسلاطین
که از اطراف واکناف ممالک عالم در بغداد
حاضر بودند باستحضار ایشان امر نمودند
وندا در دادند که جمیع اکابر واهالی وارباب
مناصب بدار الخلافه حاضر شوند که امروز
روز مناظره خواهد بود هارون بفرمود که از
برای ابراهیم کرسی زر بنهادند تا بر آنجا نشیند
بعد از آن هارون با ابراهیم شرایط پرسش
بجای آورده بفرموده که حسنیه را حاضر کردند
وبجای کودکان وحقیران بداشتند حسنیه
رخصت طلبید پیش آمد ودعای هارون بجای
آورد وبی آنکه جا نمایند رفت ودر برابر ابراهیم
بن خالد نشست ابراهیم از روی تکبر بر کرسی

نشسته

نشسته هارون بجانب حسنیه نظر کرد بگوشه
چشم بمباحثه ومجادله اشارت نمود حسنیه
از کمال حدت طبع وفراست دریافته در ساعت
متوجه ابراهیم شد وگفت ابراهیم بن خالد
تویی که صد مجلد از تصانیف تو در میان مردم
مشهور ومعروفست وتفاخر میکنی بعداوت
علی ابن ابی طالب علیه السلام ابراهیم برآشفت
وگفت با من سخریت میکنی وروی بجانب مجلس کرد و
گفت مرا با کنیزی معارضه کردن چه صورت
دارد این موجب استخفاف علم واهانت علما
میشود یحیای برمکی که وزیر هارون بود در برابر
وی استاده بود بخندید وگفت ابراهیم
کلام اکابر دینست که انظر الی ما قال ولا تنظر
الی من قال یعنی سخن را نظر کنید ای ابراهیم
این فضل بعید مینماید حسنیه گفت ای ابراهیم

اهل

نظر بگوینده نکنید

بتوفیق الله تعالی این زمان ازین کرسی زرّین بزیر
می آیم وشروع نمودم بمجادله ابراهیم گفت سبقت
مراست که از راه دودمانم سوال من خواهم کرد
ابراهیم دانسته بود که حسنیه میخواهد که
حقیقت مذهب اهل بیت بر هارون ظاهر گردد
حسنیه گفت ترا اذن دادم بپرس هرچه خواهی
ابراهیم سوال میکرد وحسنیه جوابها میداد
امّا فصیحانه بروجه احسن میگفت تا آنکه هشتاد
مسئله ابراهیم را جواب گفت واگر تفصیل در این
مختصر می آوردیم بتطویل می انجامید وقاری و
مستمع را از خواندن وشنیدن آن ملالت
حاصل میشد وحسنیه در هر مسئله از مسائل
وی بروجه معقول جوابها گفته واعتراضات دفع
کرده والزام مینمود چنانچه هارون وجمیع ارکان
دولت وعلما وفضلا از مخالف وموافق بر تقریر با

پاکیزه

پاکیزهٔ حسنیه حیران شدند ومحبت او در جمیع
دلها متمکن شد مجدد آنگاه حسنیه گفت
ابراهیم مناظره دراز میکشید میترسم که موجب
ملالت خلیفه زمان شود اگر رخصت باشد من نیز
سوال کنم ابراهیم گفت سه مسئله دیگر به
پرسم اگر جواب من گویی منقطع شوم حسنیه
گفت بپرس از هرچه خواهی ابراهیم گفت بگوی
که بعد از محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم وآله
خلیفه قائم مقام وی که بود گفت آنکه سابق
بود در اسلام ابراهیم گفت سابق الاسلام
که بود حسنیه گفت آنکه داماد بود وابن عم
وبرادرش بود هارون ازین سخن متغیر شد
چون هارون را متغیر یافت دلیرتر شد گفت ای
حسنیه بچه دلیل گفتی که علی سابق الاسلام است
من میگویم که ابوبکر سابق الاسلام است

من میکویم که ابوبکر سابق الاسلام است از برای
انکه چون پیغمبر صلی الله علیه واله دعوت نمود
ابوبکر چهل ساله بود وعلی کودک بود ایمان و طاعت
کودک وکفر ومعصیت اورا اعتباری نبود حسنیه
کفت اکر من ثابت کنم که ایمان وکفر ومعصیت و طاعت
اورا اعتباری هست وکودک مستحق ثواب وعقاب هست
اقرار کنی به امامت ووصایت علی ابن ابی طالب علیه السلام
ابراهیم کفت اکر بحجت ودلیل کوی بلی اقرار کنم
حسنیه کفت چه کوئی نص قرآنرا که صریح واقع
شده در حق خضر وموسی علیه السلام وآن کودک
که حضرت خضر بکشت وبران قرآن ناطق است
فانطلقا حتی اذا لقیا غلاما فقتله قال
اقتلت نفسا زکیة بغیر نفس لقد جئت شیئا
نکرا وبعد از انکه موسی علیه السلام بروی
اعتراض کرد در سبب قتل کودک خضر علیه السلام

در جواب وی کفت وصریح واقع شده که اما
الغلام فکان ابواه مومنین فخشینا ان یر
هقهما طغیانا وکفرا ای ابراهیم بفرما که
خداوند تعالی مدح ظالمان کوید خضر علیه السلام
ودر قران فرموده است وخضر بزرکوار است
ابراهیم سر در زیر افکند حسنیه کفت ای ابراهیم
چرا جواب نمیکوئی وسر در زیر می افکنی وعناد اندیشه
کرده ای ابراهیم بان خدائی که خالق جمله اشیاست
که راست بکوی که این نقل که روایت خواهم
کرد بتو رسیده واز اصحاب حدیث شنیده
یانه واز جمیع علما که حاضراند شهادت میطلبم
ابراهیم کفت بکوی حسنیه کفت روایت کند
ابو تحافه مجاهد از ابو عمر واز ابو سعید
خدری که کفته اند ما نشسته بودیم نزد رسول
خدا صلی الله علیه واله که سلمان فارسی

درامد ابی ذر غفاری و مقداد بن اسود و عمار
بن یاسر و حذیفة الیمان بن الهیثم ابن التیهان و ابو
الطفیل و عامر ابن واثله با وی بودند جمله در خدمت
رسول صلی الله علیه و اله بزانو درامدند و اثر اندوه
و ملالت از ایشان ظاهر بود کفتند یا رسول الله
بدانکه ما بعضی حکایات میشنویم از جمیع حاسدان
د در حق برادر و ابن عم تو که ازان اندوه کین میشویم
رسول صلی الله علیه و اله فرمود که چه میکویند در حق
برادر من علی ابن ابیطالب علیه السلام کفتند میکویند
که چه فضیلت است صاحب شما علی را بر دیکران در سبقت اسلام
که وی دران وقت طفل بود رسول صلی الله علیه و اله
فرمود که من شما را بیرون می آورم ازین اندوه چنانکه روشن
شود دلهای شما بدان خدای که مرا براستی بخلقان فرستاده
با شما حکایت که میکویم خدای تعالی خبر داده است
و شاید که شما نیز در کتابهای پیشین خوانده و دیده باشید

که پدر من ابراهیم را کریزانید از ان ملک عاصی و طاغی
و چون در انحال مادرش او را بزاد در میان انلات
بنهادند وی را در کنار جوی اب در حالتی که افتاب فرو میشد
چون وی را انجا بکذاشت ابراهیم علیه السلام بر اخواست
و دست بر سر و روی همی مالید و کلمه توحید بر زبان جاری
می ساخت انکه جامه بر کرفت و خویشتن را بدان پاک
میکرد و چون انحال بدید بغایت بترسید چنانکه
خدای تعالی در قران میفرماید وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ
مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ
فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي إِلَى
اخر الایة تا انجا که کفت ~~إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ~~ ای یاران
من بدانید که موسی ابن عمران که فرعون در طلب او شکم
زنان باردار میشکافت و اطفال را میکشت تا موسی
کشته شود چون مادرش موسی علیه السلام را بزاد در
ساعت بمادرش کفت ای مادر تو مرا در تابوتی بنه

ودر روزی که ابتدا از مادرش بترسید از سخن گفتن او و گفت
ای پسر میترسم که در دریا غرق شوی وهلاک گردی
موسی علیه السلام گفت ای مادر مترس که خدا تعالی مرا
نگهدارد وباز بسلامت بتو رساند مادرش حضرت موسی
را در تابوتی نهاده در آب بینداخت ویرا بکناره برد
تا آنکه خدا تعالی ویرا بسلامت رسانید ومدت هفتاد
روز وبعضی مدة هفت ماه گویند که از طعام وشراب هیچ
نخورده وخدایش خبر داده ویرا از آن حال وی گفت
وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ
عَلَىٰ مَنْ يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا
وَلَا تَحْزَنَ الی اخر الایة ودیگر بدانید که ای یاران من
که خداوند جل وعلا در حق عیسی علیه السلام
فرموده که فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ
تَحْتَكِ سَرِيًّا تا آنجا که گفته كُنْتَ نَسْيًا مَنْسِيًّا یعنی
عیسی علیه السلام با مادر خویش سخن کرد وگفت

دران حال که بزمین آمد ودران حال که مادرش
بر وی اشارت کرد که فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ
نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ
آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَمَا
كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا
یعنی سخن گفت در حال ولادت وخداوند جل وعلا
ویرا دران حال طفولیت کتاب ونبوت ارزانی داشت
ودران حال ویرا وصیت کرده باقامت صلوة ودادن زکوة
وی سه روزه بود که سخن گفت وشما نیز بدانید که
خدا عز وجل بیافریدمرا وعلی را از یک نور ومادر صلب
آدم بودیم خدا یرا تسبیح میگفتیم تا آنکه ما را نقل
کرد از اصلاب طاهره بارحام زاکیه چنانچه
تسبیح ما را میشنیدند در پشتها وشکمها در هر
عهدی وعصری تا آنکه بعبد المطلب رسیدیم
ونور ها ما در شکم مادر وپشت پدر ما ظاهر بودی

انگاه ان نور دو نیمه شد یک نیمه بعبد الله منتقل شد
و یک نیمه بابو طالب و پدر و عم من هرگاه در میان مردم
نشستندی نورهای ما بر ایشان ظاهر بودی تا انکه بشکم
مادر آمدیم و بدرستیکه دوست من جبرائیل علیه السلام
فرود آمد در وقتی که علی علیه السلام از مادر متولد
شد و گفت یا حبیب الله خداوند تعالی ترا سلام فرستاده
و تهنیت میدهد ترا بولادت برادر تو علی علیه السلام
و میگوید اکنون وقت ظاهر شدن نبوت تست و اشکارا
کردن وحی تو که ترا مؤید کردانید به برادر تو و وزیر تو
و همتای تو و خلیفه تو و ذکر تو و بلند کردن نسل تو و بدو باقی
ماند و چون علی علیه السلام متولد شد مادرش بروی دست من
نهاد و من برابر دامن خود نهادم علی علیه السلام انگشت دست راست
بر گوش خود نهاد و برسالت من اقرار کرد و گفت بخوانم یا رسول الله
گفتم بخوان بدان خدای که جان من بفرمان اوست که علی علیه السلام
ابتدا کرد بمصحفی که خدای عز و جل بادم فرستاده بود و شیث

بان قیام نمود برخواند از اول تا اخر چنانکه اگر شیث علیه السلام
حاضر بودی اقرار کردی که علی علیه السلام حافظتر بود از او
انکه توریت موسی برخواندی چنانکه اگر موسی حاضر بودی اقرار کردی
که علی ابن ابی طالب علیه السلام از او حافظتر است انکه زبور
داود و انجیل عیسی برخواند بنوعی که اگر داود و عیسی حاضر
بودندی انصاف دادندی که علی حافظتر است از ایشان انگاه
قرآن که بر من فرستاده خداوند تعالی برخواند و همچنانکه حافظ بود از او
که من اکنون حافظم انگه علی علیه السلام با من سخن گفت و
من با وی سخن گفتم بچیزهائی که انبیا و اوصیا بان سخن
گویند با یکدیگر انگاه علی بحال طفولیت شد و من وی را
بمادرش فاطمه بنت اسد دادم ای یاران من سینه‌ها
یکشاد دشمنان چرا اند و کین میشوید و اقوال اهل شک
و شرک را چه اعتبار میدانید که من فاضلترین انبیا و رسلم
و وصی من علی فاضلترین جمیع اوصیاست انگاه سلمان
فارسی و باقی اصحاب خوشدل و خندان برپا برخواستند

وصلوة بر رسول خدا فرستادند ومیکفتند که
نحن الفائزون رسول صلی الله علیه واله کفت والله
بدانید که شما رستکارانید وبهشت از برای شما
افریده ودوزخ از برای دشمنان شما چون حسنیه
سخن بدینجا رسانید هارون واکثر علما بکریستند
وابراهیم بن خالد قوة نطق نداشت انکاه حسنیه
کفت ای علمای زمان وای شافعی وای فلان وفلان
بحق خدای که مداهنه میکنید وراست بکوئید که
انچه من روایت کردم صحیح است وبنظر شما رسید وشنید
اید یا نه اکثر علما که حاضر بودند کفتند ای حسنیه
این حدیث از آن مشهورتر است که کسی انکار تواند کرد
حسنیه کفت ای ابراهیم معترف هستی بر فضیلت
پیغمبر صلی الله علیه واله از سایر انبیا کفت آری ای ابراهیم
قایل هستی بر انکه خدا تعالی علی علیه السلام را نفس
رسول خواند در قران مجید انجا که کفت قل تعالوا

ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا
وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین
اکر درین قصه سخن داری بکوی تا در حضور جمیع مفسرین
ومحدثین بر تو ثابت کنم ابراهیم کفت که حاشا که من انکار
نمایم انرا حسنیه کفت ای دشمن دین وای معاند خاندان
طیبین وطاهرین بعد ازانکه قایل شدی بقران
وحدیث بدانکه علی نفس رسولست وبرادر وی ورسول
افضل انبیا ورسل است پس چرا اعتقاد نمیکنی که
او سابق الاسلام است ومعترف نمیشوی که وی
افضل اوصیاست وچون ابراهیم که بزرکوار او بود وموسی
وعیسی علیه السلام تکلم نمودند وایمان بخدا
اوردند وهمچنین که نبوت داد خدای تعالی بعیسی علیه السلام
در حال طفولیت وهمچنین که نبوت داد بیحیی در حالیکه
طفل بود پس چرا روا نداری که علی علیه السلام
برادر رسول بود وابن عمش ودین رسول واسلام

بوي قوی شد وخدا تعالی ویرا نفس رسول خواند
وچندین از آیات قرانی درحق وی نازل شد وخداوند
ویرا باسم ولی رسول صلّی الله علیه واله خواند ورسول
خدا یك ضرب ویرا در روز خندق برابر کرد باعمال انس
وجن وناقل حدیث شما اید واین حدیث نیز در طریق
شما وارد است ودر کتب شما مذکور است من نظر
الی ادم في علمه والی نوح في تقویه والی ابراهیم في
حلمه والی موسی في هیبته والی عیسی في عبادته
فلینظر الی علی ابن ابي طالب وچون رسول صلی الله علیه
واله اورا برابر کرده بچندین پیغمبر اولوا العزم بزعم شما
در طریق اهل بیت وی فاضلتر است از هر یك از انبیاء
مرسل وبعد از رسول صلّی الله علیه واله افضل
عالمیانست پس چرا مضایقه میکنی در انکه ایمان
طفل معتبر نیست ومعترف نمیشوی بر سبقت ایمان
علی علیه السّلام که در حال طفولیت امامت

یافت وصیت رسول صلی الله علیه واله بود و
حافظ مصحف وتوریت وانجیل وزبور وجمیع
اهل اسلام متفقاند که علی علیه السّلام لم
یشرك بالله طرفة عین وابوبکر بعد از چهل
سال ترك عبودیت لات وعزي کرده بزبان اسلام
ظاهر کرده وهرگز بحسن اعتقاد موافق نشد
ودر جمیع اوقات مخالف خدا ورسول نموده وطریق
عنا در اپیموده وگوشت وپوست وخون وی امیخته
بود بخمر ولحم خنزیر با وجود این قبایح ویرا مومن دانی
واعتبار نمیکنی ایمان معصومان خاندان نبوت
که خدا تعالی گواهی داد بر عصمت وطهارت
ایشان زهی بغض وعداوت که شما راست بخاندان
طیبین وطاهرین ابراهیم بن خالد بمرض قولنج
مبتلا گشته سر در زیر افکند گفت ازین مسئله
در گذشتم اما چه گوئی درحق عباس وعلی که

وي را
واعتبار نمیکنی ایمان

ایشان بایکدیکر منازعت کردند بسبب میراث
پیغمبر صلّی الله علیه واله وهریك دعوی کردند
که میراث حق منست وهردو پیش ابوبکر رفتند وچون
دو خصم پیش حاکم شوند بهر حال یکی برحق بود ودیکری
بر باطل وغرض ابراهیم از پرسیدن این مسئله ان
بود که اکر حسنیه کوید که عباس بر باطل بود بیم کشته
شدن باشد بجهت انکه هارون فرزند عباس بود
واکر کوید که علی بر باطل بود ابطال مذهب خود نموده
باشد ونقصان دینا وباشد حسنیه کفت ای
ابراهیم این سؤال ترا از قران مجید جواب حاصل است
ابراهیم کفت کدام است حسنیه کفت انجا که الله
تعالی با محمد صلّی الله علیه واله وسلّم خطاب کرد

هَلْ اَتٰيكَ نَبَؤُا الْخَصْمِ اِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ اِذْ دَخَلُوا
عَلٰى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغٰى
بَعْضُنَا عَلٰى بَعْضٍ فَاحْكُمْ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ

واهدنا

وَاهْدِنَا اِلٰى سَوَآءِ الصِّرَاطِ اِنَّ هٰذَا اَخِي لَهُ تِسْعٌ
وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ اَكْفِلْنِيهَا
وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ در تفسیر امده که ان دو خصم
یکی جبرائیل ویکی میکائیل بود وحاکم داود اکنون
تو بفرما ای ابراهیم تا کدام برحق بوده اند ابراهیم کفت
جبرائیل ومیکائیل هردو برحق بودند سهو داود را
بود برای تنبیه پیش وی امده بودند حسنیه کفت
الله اکبر پس علی وعباس نیز هردو برحق بودند سهو
ابوبکر را بود برای تنبیه پیش وی امدند عباس کفت
که میراث مراست که عم پیغمبرم وعلی علیه السلام
کفت که میراث مراست که ابن عم وبرادر وداماد
ووصی پیغمبرم وقرة العین او در خانه من است
وامام حسن وامام حسین علیهما السلام که جوانان
بهشتند فرزندان منند ونفس رسول خدا
صلّی الله علیه واله بحکم این آیت اَنْفُسَنَا وَاَنْفُسَكُمْ

مرا وصی کرد چون بو بکر حکایت ایشان بشنید
گفت که والله از پیغمبر صلی الله علیه واله شنیدم
که فرمود علی وصی و وارثی و قاضی دینی چون عباس
این سخن از ابی بکر بشنید بی طاقت شده گفت ای
ابی بکر چون این سخن را از پیغمبر صلی الله علیه واله شنیدی
و چنین است چرا بخلافت نشستی و حق او را ضایع
گردانیدی و مخالفت قول رسول صلی الله علیه السلام
کردی چون ابو بکر این بشنید دانست که ایشان
برای الزام وی آمده بودند و این بحث را بهانه ساختند
گفت شما بمنازعت من آمده اید اعراض نمود و از مجلس
برخاست و برفت چون ابراهیم این حکایت از حسنیه
بشنید گفت ازین مسئله نیز درگذشتم اکنون بگو
که عباس فاضلتر بود یا علی حسنیه گفت که حمزه
فاضلتر بود یا محمد صلعم توجه درمیان علی و عباس
افتاده اگر عباس فاضلتر بود فخر علی علیه السلام

دارد

دارد و اگر علی فاضلتر بود فخر عباس را بود که چون
او برادرزاده دارد چون هارون الرشید فصاحت
و بلاغت حسنیه را بدید متحیر شد رو با ابراهیم
خالد کرد و گفت حیف از آن علوم که با تست پس
حسنیه گفت هشتاد و سه مسئله وی را جواب
دادم اگر فرمائید من نیز یک مسئله پرسم
الجواب گوید من منقطع و ملزم گردم هارون گفت
تو بپرس از هرچه خواهی حسنیه گفت چون پیغمبر
صلی الله علیه واله از دنیا برفت وصی تعین
کرد یا نه ابراهیم گفت نکرد حسنیه گفت خطا
کرد یا صواب و آنچه خلفا در سقیفه بنی ساعده
کردند خطا کردند یا صواب پیغمبر را بخطا
نسبت کنی یا اصحاب را ابراهیم درماند از آنجهت
که اگر میگفت پیغمبر خطا کرد نقصان دین و شرع
باشد و اگر میگفت خطا خلفا کردند مدعای

بحث قضا وقدر

حسنیه ثابت میشد وبطلان مذهب او وبیم
کشته شدن نیز بود باندیشه فرو رفت تا بر جمیع
خلایق ثابت شد که ابراهیم بن خالد عاجز شده
ودر مقام اضطرار است خلایق یکبار بخندیدند
وسرزنشها کردند که چنین عالمی فاضل از کنیزی
باین طریق عاجز شده هارون الرشید چون ابراهیم
بن خالد را مضطرب یافت ودید که موجب فضیحت
او میشود روی بوزیر یحیی برمکی کرد وگفت یحیی
شنیده ام که مدتی درمیانه علماء بغداد وبعضی
از علمای بنی هاشم وفقهای جمله در مسئله قضا
وقدر وافعال عباد از خیر وشر منازعت بوده
از ابراهیم خالد سؤال کن چه میگوید وهارون الرشید
دران مسئله متردد بود هرچند علما دلایل بعرض
میرسانیدند اطمینان حاصل نمیشد غرض او این
بود که به بیند حسنیه چه میگوید یحیی بنابر اشاره

او از ابراهیم سوال کرد تا ابراهیم چه میگوید
درباب خیر وشر ونفع وضرر که از بندهکان صادر
میشود وبر ایشان عائد میگردد ومعاصی وظلم
وکفر ایشان را اسناد میکنی یا بالله تعالی وبقضا
وقدر یا بنده را فعلی واختیاری هست آنچه
معتقد بنی هاشم واتباع ایشانست مطیع مستحق
ثوابست وعاصی مستحق عقاب هست ابراهیم گفت
اعتقاد ما درین مسئله چنانست که نفع وضرر وخیر
وشر بقضاء وقدر خداوندست پیدا کننده آدم
وهابیل ومحدث ابلیس وقابیل اوست پیدا
کننده آب وآتش وبهشت ودوزخ وحیات
وممات وصحت ومرض وایمان وکفر وطاعت وعصیان
اوست ومبدع محبت وعداوت ابراهیم ونمرود
وموسی وفرعون وهارون وهامان ومحمد وابو
جهل وکافر ومسلمان اوست از خیر وشر

همه بقضا و قدر اوست و بی رضای او نیست چون
حسنیه این مهملات را شنید بی طاقت گشت
و گفت ای ابراهیم از خدا شرم نداری که کفر و زندقه
بر خود و بر جمیع مسلمانان روا میداری و از برای ابلیس
اقامت حجت و دلیل نمائی **بدانکه** الزام تو و آنها
که قبل از تو بر این اعتقاد بوده اند باسهل وجوه
میسر است اول آنکه گفتی که شرور و عصیان و کفر
و فسق بقضا و قدر اوست فامّا برضای وی نیست
بدانکه در یک سخن دو محال ثابت کردی برای آنکه
چون کسی حکم کند و بران حکم راضی نباشد از عجز و بیم
بود یا از مداهنت و ریا و تلبیس و ذات مقدّس او از این
صفات منزه است و بدان ای ابراهیم آنهائی که این
سخن را وضع کرده اند و آنهائی که قبل از تو بر این اعتقاد
بوده اند و شاید که بدین جهت و بدین سخن کفر
و زندقه را از خود دفع نمایند بدانکه اعتقاد

شما آنست که شرور و عصیان و کفر و فسق جمله
بقضا و قدر و رضا خداوند است و خود هم ازین سخن
شرم نداید ابراهیم گفت ای حسنیه مگر بکلام
خدا اقرار نداری حسنیه گفت که والله اقرار
بکلام خدا دارم و تفسیر و مشکلات و مؤوّلات
انرا اقرار گرفته ام از ان کسانی که قران در حق
ایشان و جدّ بزرگوار ایشان نازل شد ابراهیم
گفت ای حسنیه چه میگوئی قول خدا را که **قُلْ
كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ** و همچنین درین آیه که
يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ و همچنین
وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا
یعنی آیه اول آنکه همه از خدا تعالی است و معنی
آیه دوم آنکه گمراه میگرداند آنکس را که میخواهد و هدایت
میکند آنکس را که میخواهد و معنی آیه سیم آنکه
اگر خواهیم هر نفسی را هدایت کنیم و همچنین میفرماید

خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوبِهِمْ وَعَلٰى سَمْعِهِمْ وَعَلٰى
اَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ یعنی مهر نهاد خدایتعالی
بر دلهای ایشان و بر شنوای ایشان و بر بینای ایشان
و نتوانند که ایمان آورند ای حسنیه چه گوئی
در باب همه این آیات قرانی و چه اعتقاد کنی در این
احکام فرقانی حسنیه گفت ای ابراهیم خَتَمَ
اللّٰهُ عَلٰى قُلُوبِهِمْ وَعَلٰى سَمْعِهِمْ وَعَلٰى اَبْصَارِهِمْ
بدانکه آیات فرقانی محمول و مأوّلات بر وجهی
که موافق و مطابق قضای عقل است و متناقض
نگردد و آیات قران متفاوت نگردد اوّل آنجا که
فرموده یُضِلُّ مَنْ یَشَاءُ وَیَهْدِی مَنْ یَشَاءُ
بدانکه هدایت را معانی بسیار است و مرجع همه
بدو معنی است یکی ارشاد و بیان و دیگر بمعنی لطف
و این هر دو عام است جمله مکلفانرا از مومنان و کافران
و بدان ای ابراهیم که هر چه خداوند تعالی در حق

مُؤمنان کرده است از الطاف و ارشاد و ارسال
رسل و قدرت و قوّت و تمکین و عقل و نصیب همه
در حق کافران نیز کرده که اگر نکرده باشد کافران را
بر خدایتعالی حجت بود که مهر بر دل و چشم و گوش
ما نهادی و ما را قدرت و قوّت دیدن و شنیدن
و دانستن راه حق ندادی حق تعالی از کفار ملزم کرد
و خدایتعالی در قران مجید تصریح کرده که لِئَلَّا
یَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللّٰهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ یعنی ما این
همه از برای آن کردیم تا مردمانرا بر ما حجت نباشد
و حجت خدا را باشد چنانکه فرموده فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ
الْبَالِغَةُ بدان ای ابراهیم که هر جا ذکر هدایت
کرده است مقید بمشیت مراد از آن زیادتی
الطافست که واجب نباشد ما را بهشت و کسانی را
که از ایشان طاعت و معصیت در وجود آمده باشد
اگر خواهد بتفضل از سر گناه ایشان در گذرد و راه

بهشتیان نماید و بهشت فرستد بدان ای ابراهیم که
اضلال را معانی بسیار است که بیان کرده اند و معنی
اصلی او را هلاک گفته اند و اضلال چون بخداوند
نسبت کنند بمعنی هلاک و عقاب و عذاب باشد
از خدای تعالی ظالمان را زان رو که ظالمان و کافران
گمراهند و اگر بمعنی گمراهی بودی ای ابراهیم گمراهان را
گمراه کردانیدن تحصیل حاصل بودی و این محال است
بدان ای ابراهیم که این معنی را که تو بخدا نسبت میکنی
خداوند تعالی بغیر خود این معنی حوالت کرده است
چنانچه میفرماید وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا
یعنی شیطان گمراه کند از شما بسیار را و با فرعون
نیز اضلال اسناد کرده وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا
هَدَى یعنی گمراه کرد فرعون قوم خود را و راه نشان
ننمود پس اگر خدای تعالی بنده کافر گمراه کردانیدی
اسناد بغیر خود نکردی ای ابراهیم این معنی که تو

میکوی خدای تعالی همه کافران را گمراه میکرد اند فرو تر
و دروغ است و این کفر محض بود خدای تعالی میفرماید
إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ پس بدانکه
لازم بود تاویل نمودن ایاتی را که در انجا اضافة
اضلال بخداست يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ
یعنی خذلان کند خدای تعالی انرا که خواهد باین معنی
که لطف را در وی اثر نباشد یا انکه خواهد لطف
را در وی اثر باشد و خدای تعالی بنده را بواسطه
اصرار او بر کفر و عصیان خذلان کند وی را با خود گذارد
چنانچه گوئی اضلال کرده است او ضلالت خود از بند
باشد بدان ای ابراهیم که مدعا از آیة خَتَمَ اللَّهُ
عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ
اضافه مهر بر دل و گوش و چشم بخود کرد بر سبیل
تمثیل یعنی ایشان که مقام کردند بر کفر و بمنزله
کسی اند که گوئی خدا با ایشان این معنی کرد تا نتوانستند

که ایمان آورند وختم وطبع ومهر مانع نیست
از ایمان که اگر مانع بودی خدا تعالی نفرمودی بل
طبع الله علیهم بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلا
ای براهیم بنا بر اعتقاد تو لازم آید که دعوة انبیا
قبیح بودی وبر خدا لازم بودی که رسول را اعلام
نمودی که فلان وفلان را دعوت مکن که ایشان نتوانند
ایمان آورد از ان سبب که ایمان از ایشان نخواهیم
ومهر بر دلها وگوشهای ایشان نهاده ایم تا دعوت
رسول عبث نباشد وان هدایت که حضرت پروردگار
مؤمنان را کرده کافران را نیز حاصل است وقران مجید
بدین ناطق است انا هدیناه السبیل اما
شاکرا واما کفورا یعنی ما هر دو را راه نمودیم شاکر را
که مؤمن است وکفور را که کافر است وچون خدا تعالی
چنین فرموده چون توان گفتن که خدا تعالی
کافران را هدایت نکرده هارون الرشید اگرچه بر طریق

مخالف بود اما او را درین مسئله یقین حاصل نشده
بود بحث حسنیه او را خوش آمد ابراهیم خالد گفت ای
حسنیه چه گوئی درین آیت که ابراهیم علیه السلام
با مشرکان گفت که در قران صریح واقع شده است
اتعبدون ما تنحتون والله خلقکم وما تعملون
یعنی میپرستید آنچیز را که خود از ان میتراشید
وحال آنکه خدا تعالی خلق کرد شما را حسنیه بخندید
وگفت والله که شما را اعتقاد بقرآن نیست از ین
تاویل که موافق مدعای خود میکنید کلام الهی را
ابراهیم گفت اکثر مفسرین بر انند که ما ما مصدریت
وتقدیر کلام است که الله خلقکم وعملکم یعنی
خداوند تعالی خلق کرد شما را وعمل شما را حسنیه
گفت ای براهیم دلیل بر بطلان کلام شما قول
الله تعالی است که تعبدون وتنحتون بدانکه
مورد آیت ملامت وتقریع است یعنی میپرستید آنچیز را

که خود بدست خود میتراشید وخدای عذر گفتن
کافران بدان عمل که میکردند مناقضه بودی
بجهة انکه اول کلام ملامت ایشان بودی
واخر کلام عذر ایشان وجمع بین النقیضین
شدی وفحوای این آیت مقتضی آنست که ایشان بت
پرست وبت تراش بودند درین هیچ خلاف نیست
خدای تعالی فرمود که شما را وانچه شما میپرستید
از بتان واصنام که خود میتراشید خدا آفریده است
بدانکه مای وما تنحتون میتواند که نکره موصوفه
باشد وماء ماتعملون موصوله است بمعنی
الذی واگر حمل کنیم بدانچه مراد شماست مناقضه
باشد ودیگر حضرت باری تعالی نسبت واضافه عمل
با ایشان کرد که اگر فعل خدا بودی نسبت واضافة
آن به بنده نکردی چون اضافة به بنده کرد فعل
بنده کرد فعل بنده باشد نه فعل خدای جهت انکه

عقلا

عقلا وشرعا اضافت فعل ونسبت بفاعلش کنند
ای ابراهیم اعتقاد شما انست که خدای تعالی میخواهد که
کافر معصیت کند ونمیخواهد که طاعت کند واین
اعتقاد شما مستلزم اشیاء شنیعه است چرا که الله تعالی
را فاعل قبایح میدانید وکفر ومعاصی وهر فسادکه در عالم
واقع میشود میگوئید که بقضا وقدر اوست واز سخن شما لازم
می اید که خدای تعالی از همه ظالمان ظالمتر باشد چرا که
عقاب کند کافر را جهة کفری که در کافر خلق کرده باشد
ودر او خلق قدرت بر ایمان نکرده باشد وبعد از ان
اورا عقوبت کند از برای کفری که خود در او خلق
کرده باشد وتقدیر فرموده چنان باشد که سیاه
جسمی را عقوبت کند وگوید که چرا رنگ تو سیاه است
بایستی سفید بودی یا شخصی بلند قامت را تعذیب کند
که چرا قامت تو بلند است بایستی که کوتاه بودی
یا انکه کودکی دست وپا بندد ودر آب اندازد وبگوید

که چون جامه را تر کردي وامثال این ظلم صریح بودي ای
ابراهیم اکر کفر در کافر وخلق فسق وخلق ظلم در ظالم خدای
کرده باشد انقطاع حجت انبیا والزام رسل باشد از برای
انکه چون نبی با کافر کوید که خدای مرا فرستاد تا ترا بایمان
دلالت کنم وکافر در جواب کوید بایستی که در من
خلق کند ایمان او مرا قوت مؤثره عطا فرماید وتمکین
بدهد تا من ایمان بیاورم اکر نه مرا چه کونه تکلیف
میکنی بایمان چون مرا قدرت نیست ودر من خلق کفر کرده است
ومن متمکن نیستم پس نبی منقطع میکردد واو را جواب
نباشد وعاجز شود ای ابراهیم اکر کفر در کافر خدای
خلق کرده باشد وباز او را بایمان تکلیف نماید
تکلیف ما لا یطاق بود واین عقلاً وشرعاً قبیح بود
واین بدان ماند که ادمی را کوید طیران کن در هوا
ودر قران مجید نیز واقع شده است که لَا يُكَلِّفُ
اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا جای دیکر فرماید که يُرِيدُ اللّٰهُ

یخفف

لِيُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْاِنْسَانُ ضَعِيفًا ونیز فرماید
يُرِيدُ اللّٰهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وامثال این
بسیار است ای ابراهیم خدا کفر در کافر بیافریند
وبکوید که كَيْفَ تَكْفُرُونَ وخود خالق باطل باشد
وکوید لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وایشان را از جحود
دور کند وباز دارد وبکوید لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ
سَبِيلِ اللّٰهِ ای ابراهیم اکر خلق کفر در کافر خدای تعالی
کرده باشد لازم آید که کافر مطیع الله تعالی
باشد از برای انکه چون خدای خلق کفر در او کرده
واز او کفر میخواهد آنچه مراد الله تعالی بود کرد پس مطیع
ونبی عاصي بود برین تقدیر از براي انکه کافر را
بایمان امر میکند واز کفر منع مینماید وخدای تعالی
خلق کفر در او کرده وایمان نمیخواهد پس نبی عاصي
باشد بزعم شما وکافر مطیع ای ابراهیم بنا بر قول شما
لازم مي اید عدم رضا بقضا وقدر خدای از برای

انکه باجماع رضا بکفر حرام است ورضا بقضا
وقدر خدا واجب پس اگر کفر بقضا وقدر خدا تعالی
باشد پس واجب باشد برما رضا بکفر واین کفر است
ای براهیم ازین اعتقاد شما لازم می اید تعطیل حدود
وقصاص ودروزاجر شرعی بعاصی از برای انکه اگر
زنا ولواطه ودزدی وشرب خمر وخون ناحق و
جمیع معصیتها از قمار وطنبور ونرد وشطرنج و
اینها که واقع میشود باراده قضا وقدر خدا
تعالی باشد پس جایز نباشد امام وحاکم شرع را
که زجر ومنع کند فاعل این اشیا را واز انچه
مراد خداست ازان باز دارد وامر نماید بانچه
غیر مراد خدا باشد ودیگر لازم می اید که الله
تعالی مرید نقیضین باشد از برا انکه معصیت مراد او است
وخود تقدیر کرده وامر ونهی وزجر ومنع نیز بعاصی
مراد اوست وامر باجراء حدود وتغیرات کرده

غیر

پس لازم می اید جمع بین النقیضین ای براهیم
ابو الشعثا روایت میکند که دزدی را بمجلس عبد الله
عباس حاضر کردند وامر کرد بقطع ید او ویکی از
حاضران مجلس گفت نعوذ بالله من قضاء السوء
یعنی پناه میگیرم بخدای از قضای بد عبد الله عباس
براشفت وگفت لقولک اعظم من سرقته یعنی
گناه سخن تو اعظم است از دزدی از دزدی او
امر نمود او را از مجلس برخیزانند وبفرمود که ویرا
ایذا کردند وتوبه دادند وچون هارون این
سخن از حنیه بشنید ویرا بغایت خوش آمد که
عبد الله عباس حجت بود ای براهیم اگر خالق کفر
ومعاصی الله تعالی باشد باید که فرقی نباشد نزد
ما میان انکس که باما انواع نیکوییها کرده باشد
ومیان انکس که باما انواع ظلم کرده باشد
وجود واضافت بدیها وجفا کرده باشد وبراین

لقولك اعظم من سرقته

تقدیر از ما نیکو نباشد شکر نیکوی کنند مدح
وی نیکو نبود بلکه جایز باشد مذمت کنند بدی
بواسطهٔ آنکه اگر نیك کنند ه فاعل مختار نباشد
نه بینی که بفعل نیك زید و عمر را مدح بگویند
پس چون مدح و ذم که وصف فعل است و بما راجع است
باید که نفس فعل ما نیز بما راجع باشد و باین تقدیر
ارسال رسل و انزال کتب و بهشت و دوزخ جمله
بی فائده و عبث باشد ای ابراهیم بدانکه این مذهب
ابلیس است که گفت ربّ بما اغویتنی بدانکه شما
اهل جبریه برای ابلیس اقامت دلیل مینمائید و این
و این معتقدات بنی امیه و اتباع ایشان از علما
اصحاب حدیث که تابع ایشان بودند از ابلیس فرا
گرفتند و دین بدبنیاد وختند و شما نیز متابعت
مینمائید آنگروه را چون حنیّه سخن بدینجا رسانید
ابراهیم خالد و علماء بغداد و اتباع ایشان یکبار نعره کشیدند

و فریاد بر آوردند که ای کنیزك چند در مذهب
اسلام طعن کنی و نزدیك بود که قصد حنیّه
نمایند هارون بر آشفت و گفت ای ابراهیم شرم
نداری از خدای که کنیزك بدلیل و برهان
تکفیر شما میکند و از وی عاجز شده اید و سرها
در زیر افکنده و با وجود این با وی خشونت میکنید
حنیّه گفت اگر مناظره و مباحثه ما موجب ملال
و کلال خلیفه نشود تا هفته اقامت دلیل نمایم
هارون گفت بگو و بیار آنچه داری حنیّه گفت
ای ابراهیم اگر بنده فاعل فعل خود نباشد لازم آید
که افعال اختیاری که صادر میشود اما بجهت قصد ما
و دواعیها و رفتن و نشستن و خوردن و آشامیدن
و دویدن و ایستادن و حرکت دست و پا مثل افعال
اضطراری باشد مانند حرکت نبض و غیره ای ابراهیم
بدیهی است که فرق هست میان حرکات اختیاری وا

واضطراری وهر که عاقل بود حکم میکند برانکه
ما قادریم برکات اختیاری وقادر نیستیم بر پریدن
وباسمان رفتن چنانچه شیخ بهلول علیه الرحمه
با ابوحنیفه در مسئله قضا وقدر بحث کرد والزام
نمود وگفت بدلیل ثابت میکنم که خر بمراتب از تو عاقل
تراست واز انها که بنده را مسلوب الاختیار میگوید
ازبرای انکه خر را بکناره جوی صغیره برے وبزنی
جهت انکه از جوی بگذرد البته میگذرد واگر بکناره
جوے کبیرے که قادر نباشد بر گذشتن آن اگر بکشی
از انجا نگذرد در بین خر فرق میکند میان انچه قدرت
بران دارد ومیان انچه بران قادر نیست وتو ای ابو
حنیفه فرق نمیکنی که بر چه چیز قادرے وبر چه چیز قادر نیستی
چون حنفیه این سخن بگفت هارون ویحیی والکزار کان
دولت یکبار بخندیدند وابراهیم از خجالت بمردن خود
راضی شده بود دیگر بار حنفیه گفت ای ابراهیم اگر

بنده فاعل فعل خود نباشد وفعل الله تعالی
باشد صحیح نبود انکه گوئی که خدا تعالی عفو وغفور است
که اگر خدا تعالی خواستی که مشرک نشویم ونمیشویم
وشرک ما بخواست خداست چنانچه میفرماید
سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا
وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ یعنی نزدیک باشد
که بگویند انانکه مشرک شوند که اگر خواستی
خدای ما شرک نمی آوردیم ونه پدران ما وهیچ چیزی
گفت او حرام نکردیم اگرچه این ایه سرزنش کفار است
اما فی الحقیقه نیز سرزنش شماست وشما با کفار
شریکید درین اعتقاد ودیگر انکه فرمود وَمَن
يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وجای دیگر میفرماید
وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا وهمچنین میفرماید
وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ
وجای دیگر میفرماید وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ

إِلَّا مَا سَعَى وجای دیکر واقع است فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ

كَفَرُوا وجاي دیکر آنرا فرموده مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ

فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى

إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ وهمچنین میفرماید [لها]

مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ ودرجای دیکر

میفرماید كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ

ودرجای دیکر میفرماید مَنْ عَمِلَ صَالِحًا

فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ودرجای دیکر واقع است

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وجای دیکر میفرماید

که وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ودرجای دیکر میفرماید

که وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ وهمچنین تصریح

فرموده که وَمَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ

وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ یعنی هرچه میرسد

برشما از حسنه پس انرا ازخدا دانید وآنچه میرسد

از سیئه آن از نفس شماست وانرا بخدا نسبت

همکنید

هنکنید وامثال این درقران بسیار است که

خدا تعالی حواله واسناد بعاصی وکفر بربندکان

فرموده وشیطان کفت لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ

اکر فعل معاصی فعل خدا بودی جایز نبودی که بفعل

خود لعنت برابلیس کردی وکفتی وَإِنَّ عَلَيْكَ

لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ ای ابراهیم اکر آدم علیه السلام

بود کفت رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا

وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ واکر موسی

بود کفت رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَاغْفِرْ لِي واکر

یونس بود کفت لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي

كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ای ابراهیم جمله انبیا تنزیه

تنزیه وتقدیس فعل خود از الله تعالی کردند

اکر عصیان عاصی فعل او بودی توبه چرا بایستی

کردن ابراهیم محل یافت کفت ای حسنیه

تو ابطال مذهب خود نمودی چراکه با اعتقاد تو

انبیا معصوم‌اند چون از ایشان جرم و معصیت
واقع نشد چرا توبه و استغفار نمودند یحیی بن
خالد بخندید و گفت ای ابراهیم مقدمهٔ اوّل را
اثبات کردی و منع دلایل و حجج او نمودی که الحال
شروع در عصمت انبیا میکنی اکثر خلایق بخندیدند
حسنیه گفت ای ابراهیم این بحث تو موافق ادب نیست
و دخل تو بی موقع است و درین مسئله نیز جواب
خود خواهی شنید بعد از اتمام سخن در باب قضا و قدر
بدان ای ابراهیم که مشرکان قریش جمله جبری بوده‌اند
چون اسلام ظاهر شد طریق جبری برطرف شد
بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و شهادت
امیر المومنین علی علیه السلام معاویه و یزید
و باقی بنی امیه لعنهم الله در زمان خود احیاء آن
کردند در اسلام و اهل البیت عظام و اصحاب کرام
او برین اعتقاد بودند چون حسنیه سخن بدینجا رسانید

فغان

فغان از جمله خلایق برآمد و جمله تحسین حسنیه
میکردند ابراهیم گفت ای حسنیه این همه را مسلّم داشتم
از آیات قرآنی و غیر آن چون اکثر از تابعین برین رفته
اند و چنین اعتقاد کردند که بنده مسلوب الاختیار است
و تجویز نکرده اند که بنده شریک الله تعالی باشد
و ازین شرک لازم آید حال آنکه الله تعالی قادر است
بر قهر بنده و اعلام و مثلاً اگر سلطان والی گرداند
شخصی را در بعضی بلاد و آن والی در آن بلاد ظلم کند
و غارت کند مسلمانان را و سلطان را ممکن باشد
که آنچه بغیر حق گرفته باشد باز ستاند چگونه لازم
آید شرکت او با سلطان و چون توان گفت که او
شریک سلطان است حسنیه گفت ای ابراهیم احکام الهی را
و احادیث حضرت رسالت پناهی و جمیع دلایل عقلی
معطّل و ضایع میگذاری و نادیده و ناشنیده می
انگاری که بعضی از تابعین چنین اعتقاد کرده اند

ای ابراهیم اعتراض کردی در باب عصمت انبیا و ائمه
اعتقاد من در انبیا و اوصیای ایشان چنانست که
جمله معصوم و مطهرند از جمیع معاصی و واجبست
که جمله انبیا و اوصیای ایشان معصوم باشند از خطا
و گناه و فراموشی از ابتدای طفولیت تا انتهای
زمان نبوت و وصایت زیرا که ایشان امناء سرّ خدایند
چگونه جایز بود که در مقام انقیاد شیطان که
ارذل موجودات و ابعد مخلوقات از جناب کبریاست
شوند پس شیطان را اتباع باشد از ایشان و اگر از
ایشان افعال شیطانی صادر شود طبایع از ایشان
انقیاد و متابعت ایشان متنفر گردد پس فایده بعثت
که متابعت و رغبت اوست مختل گردد باید که نبی و وصی
اولی باشند از سایر امت در تدبیرات و سایر کمالات
و از معصیت صوری و معنوی منزه و مبرا باشند در آبا
و امهات او عیبی که سبب قدح فرزند نباشد

و طریق علم به نبوت و ولایت نسبت باشخاص مختلفست
بعضی از کمال مناسب و صفات محتاج بمخبر نشوند
لیکن جمهور ناس احتیاج بمخبر دارند و معجزه امری را
گویند که بیرون باشد از قدرت جمیع مخلوقات
و مقارن دعوی نبوت بود بدان ای ابراهیم که کمال
بسیار انسانی در علم بمبدأ و معاد است چنانچه
مقتضای عقلی و نقلی انست و علم بمعاد حاصل
نشود مگر بنقل و اکثر نقلها بواسطه آنکه احتمال
تاویل دارد افاده یقین نکند پس بعنایت الهی
اقتضا نمود که شخصی معصوم که بر اقوال و افعال
او اعتماد بود تا مقصود الهی از قول شارع و مقصود
شارع باعلام و وصی و نایب دهر کرد ای ابراهیم
از غیر معصوم جایز بود که عصیان واقع شود و
هرگاه که انبیا و اوصیا مرتکب معاصی شوند از جمله
معاصی کذب بود پس احتمال دارد هر چیزیکه نبی و امام

کوید دروغ بود پس نماند برامت را وثوقی واعتمادی
برقول نبی وامام وثابت شود عصمت امام نیز بنقل
یا بطریق اعجاز باید که نبی وامام را اباء وامهات بالله
باشند از دنایا ورذلات مثل انکه حایك
وحجام وسرکین کش نباشد وباید که نبی وامام
متصف نباشند بصفات ذمیمه مثل حقد
وجهل وحسد وغلظیت وبخل وجبن وجنون وحرص
بودنیا واقبال دینوی ومعلول نباشد مانند
برص وجذام وبمرض ابنه کرفتار نباشند وبدانکه
کذاب وقبیح نشوند وخدا تیعالی میفرماید یا ایها الذین
امنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین ای ابراهیم
بدانکه واجب است که امام افضل واعلم وازهد واورع
واتقی واسخی واشجع واقدم اهل زمان باشد عقلاً
وسمعاً چراکه تقدیم مفضول برفاضل قبیح است
وسمعا چراکه مفضول محتاج بود بامام دیکر

وتسلسل لازم اید وامام باید که از جمیع خلق
مستغنی بود در علم ومنصوص علیه بود یعنی من
عند الله ورسوله تعین شده باشد وبدانکه هر امامی
که رعیت وامت او را نصب کنند وباز او را عزل توانند
کرد امامت را نشاید وامام باید که منصوب
از خدا ورسول بود تا خلق در متابعت او کمراه نباشند
وباید که معصوم بود چراکه بغیر معصوم نمیتواند بود
که اکر معصوم نباشد ظالم بود وحضرت پروردکار
میفرماید لا ینال عهدی الظالمین چون حنفیه
سخن بدینجا رسانید لرزه بر هارون الرشید افتاد
چراکه وی دعوی خلافت میکرد بغیر حق واین صفات
یکی در وی موجود نبود یحیی بن خالد دریافت روی
با براهیم کرد وکفت ای ابراهیم کویا حیات از تو مفارقت
کرد چرا از کرسی بزیر نیایی ومذهب حنفیه اختیار
نکنی چون ابراهیم از اطراف کنایات شنید کفت

درین آیه که صریح قرآنست که خدا تعالی امر کرد آدم را
وحوّا را و گفت یا آدم اسکن انت وزوجک الجنة
وکلا منها رغدا حیث شئتما ولا تقربا هذه
الشجرة فتکونا من الظلمین ای حنیفه بلاشک
ازان گندم خوردند واز ستمکاران گشتند حنیفه
گفت ای ابراهیم بدانکه نهی نمودن خدا تعالی مر آدم را
نهی تحریمی نبود بلکه نهی تنزیهی بود نهی تحریمی آن باشد
که بارتکاب آن مستحق ملامت وعذاب آخرت گردند
ونهی تنزیهی آن باشد که بارتکاب آن از فایده ومصلحتی
که دران باشد از خود فایت باشند اما بدان مستحق
ملامت دنیا وعذاب آخرت نباشند پس اگر آدم علیه السلام
ترک تناول آن درخت کردی مستحق زیادتی ثواب والطاف
شدی وچون نکرد مستحق عقاب نشد ابراهیم گفت اگر
چنین بودی وی از ظالمان نبودی وخدا تعالی نمی فرماید
فتکونا من الظلمین حنیفه گفت ای ابراهیم بدانکه

ظلم وضع شئ بود در غیر موضع خود یعنی نهادن
چیزی بود نه در جای خود پس کردن چیزی در جای نا
کردن ونا کردن چیزی در جای کردن وضع شئ در غیر
موضع باشد تا مرتکب کردی وازان اجتناب
نکردن همین حکم دارد پس ظلم باشد چنانکه
در حق بوستان گفته ولم تظلم منه شیئا
یعنی ازان میوه که هر سال می آورد هیچ چیز کم
نکرد پس معنی من الظلمین این باشد که
ازان کسان باشد که به حظ نفس خود از ثواب
کم گردانیدند ابراهیم گفت ای حنیفه آدم
وحوا چرا گفتند ربنا ظلمنا انفسنا وان لم
تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخسرین
چون تو میگوی که ایشان ترک مندوبی کرده و گناه
نبود حنیفه گفت که ای ابراهیم ایشانرا اعتراف اوردند
بظلم بر نفس خود وبخشش خواستن وامرزش طلبیدن

از خدای دلیل نکند بر کناه زیرا که بمعنی نقصانست
وفوت منفعت که از ایشان شد و رحمت و غفران
طلب کردن عبادتست که بدان مستحق ثواب خدای
کردند واین دلیل نبود برانکه ایشان کناه کردند
و رسول صلی الله علیه واله فرموده است که اِنّی
اَسْتَغْفِرُ اللهَ فِی کُلِّ یَوْمٍ سَبْعِیْنَ مَرَّةً یعنی
من در روزی هفتاد بار استغفار میکنم و رسول
صلی الله علیه واله را هیچ کناهی نبود دیکر طاعت
انبیا و اولیا آنست که طاعت بسیار خود را اندک
دانند و اندک ترک و بی ادبی و سستی کناه عظیم شمرند
وجرم بزرک شناسند واکرچه از ایشان هیچ
کناهی در وجود نیامده باشد از برای تذلل و مسکنت
خود را مجرم وخاطی خوانند پس اعتراف ایشان بظلم
واقرار ایشان بکناه واستغفار ایشان دلیل نبود
برکناه ایشان ابراهیم کفت ای حسنیه چون چنین

بود ادم را عاصی وغاوی نشاید خواند وخدا
تعالی میفرماید که وَعَصیٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَیٰ
حسنیه کفت ای ابراهیم اکثر ایات قرانی وفرقانی
بقول رسول خدا واهل بیت واصحاب کبار او
ماموّلست وبظاهر آن حکم نتوان کرد بدانکه
عصیان مخالفتست ومخالفت چنانکه در واجبات
باشد در مندوبات نیز باشد ودر ادب نیز باشد
اما بمخالفت مندوبات وآداب مستحق ملامت وعقاب
نباشد وغوایت در این بمعنی کمراهی نباشد بلکه
بمعنی خیبت وبی بهره ماندنست یعنی مخالفت آن
کرده وی را بترک آن فرموده بودیم واز ثواب انچه بوی داده
بودیم بی بهره ماند وانرا ضایع کرده وغوایت در
اشعار عرب بسیار امده ابراهیم کفت ای حسنیه
چون ادم وحوا معصیت نکردند چرا ایشانرا برهنه
کرده از بهشت بیرون کردند وبر زمین فرستادند

حنیه کفت ای ابراهیم ادم را از برای خلافت
زمین آفریده بودند چنانکه میفرماید إِنِّي
جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً واکر آدم ازان درخت
تناول نکردی ویرا از بهشت بیرون نکردی و بر زمین
نفرستادی از برای خلافت زمین پس بیرون کردن
وی از بهشت و برهنه کردن عقوبت و کناه نباشد
زیرا که عقاب رنجی باشد که بغیر رسانند بر استحقاق
واهانت و بیرون کردن بنا بر مصطفی صلی الله علیه واله
بود چنانچه درویشی رنجوری را بر حسب مصلحت پند دهد
بر سبیل عذاب ابراهیم کفت ای حنیه چه کوی در باب
نوح علیه السلام که وی دعا کرد تا خدا تعالی قوم
ویرا هلاک کرد بغرق طوفان نوح پشیمان شد
ازان دعا کردن پس ازان نام وی را نوح کردند و پیش
ازان نام وی عبد الله الاعلی بود چون حنیه این
حکایت بشنید بخندید و کفت ای ابراهیم این حکایت

مصلحتی بود

برخلاف

برخلاف قرآنست که میفرماید یا نوح قد جا
دلتنا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا وقوم بعد از نهصد و
پانصد سال غرق شدند و نام او نوح بود
کذب اول ثابت شد امّا انکه کفتی پشیمان شد
از دعا کردن صفت زنان است از دو حال بیرون نیست قوم
نوح مسلمان بودند و نوح علیه السلام دعا کرد تا
اینان غرق شدند این خود کفر عظیم است که شیخ
المرسلین دعا کند تا عالم را طوفان کیرد و چندین
هزار مسلمان هلاک شوند و اکر کافر بودند
نشاید که نوح ندامت خورد بر هلاکت دشمنان
خدای و رسول و خدا تعالی در حق او و آدم علیه السلام
فرموده إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ
حنیه کفت ای ابراهیم حقیقت مذهب باین نوع
مزخرفات ثابت نمیشود و من این مهملات را بسیار
شنیده ام و از غیر تو بدانکه نبی امیه و اتباع ایشان

بلکه انتهائی که قبل از ایشان متصدی امر خلافت
و امامت شده بودند بظلم و تعدی با آنکه ایشان را
از هیچ ممر استحقاق آن نبود اکثر اوقات از ایشان
ظلمها و فسقها بظهور می آید بر مسائل دین جاهل
و از احکام فرقانی غافل بودند و بعضی اوقات جنب
امامت خلایق میکردند و باز قطع نماز کرده اظهار
جنابت کردند و بعضی اوقات مست و بیهوش امامت
کرده نماز صبح را چهار رکعت میکذاردند و مثل
این افعال که اکر جمیع قبایح ایشان را تعداد نمایم
موجب ملامت خلایق کردد و چون بعضی از اهل البیت
یا جمعی از صحابه کبار که بصفت ایمان موصوف
بودند ایشان را فضیحت و ملامت میکردند و اکثر
اوقات خلایق ایشان را سرزنش مینمودند از برای
دفع ملامت از خود و اتباع خود این کفر و زندقه
بخدا و رسول نسبت کردند و جمیع انبیا را که

معصوم و مطهرند هر یکی را بمعصیتی و ذلتی
و خطائی متهم کردند بظاهر قرآن عمل کرده
بر صحت تاویل فاسد حدیث وضع کردند و عقل را
بمیزان نقل نهادند و جمیع آیات قرآنی را بر طبق
احادیث موضوعه تاویل کردند و چون
مهارت دفع شبهه نداشتند و طلب علم
نمیکردند بتقلیدی یا بمثل آن قناعت میکردند
و قوت تمیز نداشتند میان طبع و هوا و میان
عقل و رضای خدا و بعضی برغبت جاه بی مدار و حکومت
و اعتبار پنج روزه ثواب ابدی و عقاب سرمدی را
بنظر در نیاوردند و بعد از رسول صلی الله علیه و آله
بصد و دویست سال مذهب وضع کردند و
مقلدان بنای دین و ملت بر نشو و نمای نهادند
و بر طریق انصاف در تتبع و طلب حق سعی ننمودند
و بدین قدر قناعت کردند که اِنّا وَجَدْنا

اٰبَاءَنَا عَلٰى اُمَّةٍ وَاِنَّا عَلٰى اٰثَارِهِمْ مُهْتَدُوْنَ
تا حق تعالی در جواب شما کفت اَنْتُمْ وَاٰبَاؤُكُمْ
فِيْ ضَلَالٍ مُبِيْنٍ وبعضی بتعلیم معلم قناعت
کردند و از سر انصاف تفحص حق نکردند که
مذهب دیکر چیست وچه میکوید تا موازنه
کنند میان اقوال و بنظر شافی و عقل کافی طریق
اختیار کنند ومع هذا هر یکی دعوی انا مع الحق
میکنند قوله تعالی كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ
فَرِحُوْنَ بدان ای براهیم که حق جز یکی نباشد ازین
مذاهب و دلیل برین بشارتست از صاحب شریعت خاتم
انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه واله که سَتَفْتَرِقُ
اُمَّتِيْ عَلٰى ثَلٰثَةٍ وَسَبْعِيْنَ فِرْقَةً واحدة مِنْهَا
نَاجِيَةٌ وَالْبَاقِيْ هَالِكٌ فِي النَّارِ یعنی پیغمبر
صلی الله علیه واله فرمود که زود باشد که
امتان من متفرق شوند بهفتاد و سه فرقه

یکی ناجی باشد و باقی در آتش جمعی از اصحاب
کفتند یا رسول الله ان فرقه ناجیه کدام اند
فرمود که انچه من برانم و اهل بیت من برانند ودرین
انا فرمود مَثَلُ اَهْلِ بَيْتِيْ كَمَثَلِ سَفِيْنَةِ نُوْحٍ
مَنْ رَكِبَ فِيْهَا نَجٰى وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ بدان
ای براهیم که جمیع امت بر صحت این حدیث متفق
اند وجمیع اهل بیت واصحاب رسول صلی الله علیه واله
نه معتزلی بودند و نه حنفی و نه شافعی و نه مالکی
و نه حنبلی و بلا شک فرقه واحد ان طایفه اند
که پیرو رسول و اهل بیت اویند جهت انکه مسائل
اصول معتقد ایشان مباین جمیع مذاهب است و هیچ
فرقه ازین فرق جزم نتوانند کرد که ناجی اند الا
این طایفه که پیرو اهل بیت اند علیهم السلام
بدان ای براهیم که مرا از قتل و قمع شما باکی نیست
و خائف نیستم و بحیات پنج روزه قیدی ندارم و همیشه

طلب شهادت از خدای میکنم وامروز صریحتر و وا
شنتر بیان میکنم که بر خلیفه زمان ظاهر کرده واز انکه
شما میگویید و بیشتر از شما میکنند که جمله شقاوت
اشقیا و کفر و فسق و خیر و شر بتقدیر و ارادهٔ الله است
و بنده را اختیاری نیست میخواهید که اصلاح قبایح
اصحاب ضلالت که ظلم بر اهل بیت رسول صلی الله
علیه واله کردند چون غصب امامت و خلافت و غصب
فدک وایذا وازار رسیدن بسیدة النسا وایذاء صحابه کبار
و زهر دادن جگر گوشهٔ رسول امام حسن علیه السلام
و قتل امام حسین علیه السلام و اولاد و احفاد
واصحاب انحضرت و باز گرفتن خمس از اولاد رسول
خدا و محاربات با ابن عم و برادر و وصی رسول خدا
صلی الله علیه واله و السلم واخراج ابی ذر غفاری وایذای
عبد الله مسعود و سوختن مصحفهای وی و قتل عمار یاسر
و چندین از اصحاب کبار و منجنیق بر در خانه انداختن

و کعبه را خراب کردن و قتل مسلمانان در مدینه
رسول الله صلی الله علیه واله کردن و چندین از او
لاد و احفاد رسول الله صلی الله علیه واله را بقتل
رسانیدن و چندین هزار بدعت و فساد و ظلم
از ایشان بوقوع امده که زبان بیان از تعدید ادای
واحصای ان قاصرست از این جهت اصحاب کبار
و محبان و شیعیان اهل بیت رسول و مخصوصان
و مخلصان و تابعان انحضرت که بصفت ایمان
موصوف بودند ایشانرا ملامت میکردند و بلعن
خفی و جلی نوازش میفرمودند و بر افعال قبیحه ایشان
طعن میکردند و درشتیها کرده تخویف از خدا
و رسول خدا و عذاب و نکال وی مینمودند ایشان
از برای دفع ملامت از اصحاب ضلالت و تنزیه
افعال و کردار شیخین و باقی خلفاء بنی امیه و دفع
مطاوعت و تشنیع اهل عالم بر افعال ذمیمه و کفر

وبدع ایشان این معتقدات وبدعتها وضع نمودند
وگفتند که بنده فاعل خود نیست وجمله فعل الله
تعالی است وخدا اینچنین خواست واینچنین تقدیر
کرده در ازل ازین سبب اسناد معصیتها بر انبیا
کردند ومعصومانرا بعلت کذب وفسق وچیزهای
ناشایسته متهم ساختند وشما نیز پیروی نمودید
ومینمائید انگروه را واگر کسی گوید که عصمت در نبوت
وامامت شرط است بدلایل عقلی وبمقتضای آیت
وَاِذِ ابْتَلٰی اِبْرٰهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمٰتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قَالَ اِنِّی
جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّیَّتِی قَالَ لَا
یَنَالُ عَهْدِی الظّٰلِمِینَ خدا تعالی ابراهیم علیه
السلام را گفت که ترا امام میگردانم ابراهیم علیه
السلام گفت دعا کردو از ذریه من که لائق امامت
باشد امام گردان الله تعالی فرمود لا ینالُ
عَهْدِی الظّٰلِمِینَ یعنی عهد من که امامت است

بظالمان نمیرسد الله تعالی از امام نفی ظلم نموده
وظالم بر دو قسم است ظالم نفس خود وظالم غیر هر که
ازان هر دو ظلم منفرد باشد معصوم بود پس در امامت
عصمت شرط بود وبمقتضای آیت اِنَّ الشِّرْکَ
لَظُلْمٌ عَظِیمٌ مشرک توبه کننده لایق منصب ومر
تبه امامت نباشد اگر کسی برین اعتقاد بود ویرا
رافضی خوانید وقتل ویرا واجب دانید وپیروی مینمائید
سنت معاویه را وخود را به پیروی پیغمبر واسم سُنّی
را اشتهار داده اید وجمیع انبیا را در مقام کفر وفسق
وفجار می آرید واگر کسی را برین اعتقاد نبود تکفیر وی
میکنید چون حنفیه را آتش محبت مشتعل شده بود وبر
مسند فصاحت وبلاغت نشسته لا ینقطع در مذمت
مخالفان وعصمت وطهارت اهل بیت اقامت دلیل
مینمود هارون واتباع ویرا لرزه بر اعضا افتاده
از قبایح ناشایسته خود همگی سر در زیر افکنده متحیر بودند

وعلما را قوه نطق نبود ابراهیم کفت ای حسنیه
عنان اختیار از دست داده مرکب تشنیع وتعرض در میدان
وقاحت میدوانی واصحاب تابعین را طعن وقدح و تکفیر
میکنی اکرچه محبت ومودت اهل بیت رسول صلی الله
علیه واله برهمه کس لازم ومتحتم است ودرین باب کسی را با تو
نزاع نیست فاما محبت اصحاب کبار وخلفای عالی مقدار
که جانشین سید ابرار بودند برهمه کس واجب است وخلافت
ایشان اجماع امت است خصوصًا ابوبکر وعمر وعثمان که
همخوابه وصحابه رسول خدایند واز اهل بیت وصحابه
هیچ کس را این مرتبه حاصل نشد که ایشان را وا ایشان
درحرم پیغمبر مدفونند حسنیه کفت ای ابراهیم خدای تعالی
بر کندکه ترا و دندان وزبان ترا تو دلیل بر افضلیت
ایشان میکوئی که ازان کفر وزندقه وظلم وفساد وجهل
وعناد وایشان را ثابت است ثابت میکنی ای جاهلترین
خلایق ایشان را دران حرم شریف چه نسبت حال آنکه

حضرت پروردکار منع کرد ایشان را ودیکران را از خلایق
که داخل نشوند حرم حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله
مکر باذن حضرت پیغمبر واین نص صریح است که یا
ایها الذین امنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان
یؤذن لکم یعنی ای انهایی که ایمان اورده اید
داخل نشوید درخانهای رسول خدا صلی الله علیه واله
مکر آنکه اذن حاصل کنید ورخصت دهد شما را از
برای دخول وعبور ازان حرم شریف بکو ای ابراهیم که
ایشان را رخصت داده که درانجا مدفون باشند اکر در
طریق واخبار شما واقع است که ایشان را بامر الهی بوصیت حضرت
رسالت پناهی دران حرم شریف کذاشته اند بنما ومن بکو که
در کجا واقع شده اکر کوئی ورثه رسول صلی الله علیه واله
که اهل بیت سعی کنند ایشان را اذن داده اند واز جانب
اهل بیت ماذون ومرخص بودند دروغ کفته باشی
چراکه برجمیع خلایق که درین مجلس عالی حاضر اند

بانه

برایشان ثابت است که اهل بیت وسایر بنی هاشم
حشمت نموده اند وشمشیرها برهنه شد دران روز
که عایشه وعمر میخواست که ابی بکر در حرم رسول خدا
صلی الله علیه واله دفن کنند وزبیر وسایر بنی هاشم
برکند رحرم رسول درامد آغاز حرب وجدال کرده اند
تا انکه عباس رفت بخدمت امیر المؤمنین علی علیه السلام
وگفت یا علی امروز باز نداری بنی هاشم را ازین معامله خونها ریخته
شود وفتنه خسید بیدار شود حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام خود بیرون آمد وبانگ بر بنی هاشم
زد وگفت که والله شمشیر از نیام بیرون نیارم و ممانعت
نکنم باین طایفه ومن باین مامور ام از جانب خدا و
رسول وی که حرب نکنم ودر خانه صبر وقرار گیرم و تحمل
ایذا وجفای ایشان نمایم تا انکه حق بمرکز خود قرار گیرد
وهرگاه که چنین باشد که من صبر بکنم واینها نزاع
نکنم شما بلاشك کشته شوید وشما اندکی مردم بیش نیستید

صبر کنید

صبر کنید وبکذا دید عمر که دفن کنند این ظالمان
وعناد بیشه درین حرم شریف وحال انکه نخواهند
گذاشت ملاحظه کن نقاله آن مرتد خبیث را درین مقام
شریف بنی هاشم چون از حضرت امیر المؤمنین علی
این حکایت شنیدند دست بداشتند وهر یکی بجای خود
رفتند ای ابراهیم این ظلمی که کفر محض است او مخالف
امر الهی وغصب حرم حضرت علیه السلام از فضائل
ابی بکر وعمر میشمری ای ابراهیم نه ابی بکر وعمر ودیگران
درها بود ودر مسجد رسول خدا صلی الله علیه واله
هریك از در خود امد وشد میکردند بخدمت
رسول خدا صلی الله علیه واله امر الهی شد که درهای
جمله برآورند الا در علی ورسول صلی الله علیه واله
درین باب هیچکس را خلاف نیست واین بر جمیع خلایق
ثابت است اگر بیان فضیلت کنی این فضیلت را
بیان کن کذب علی ثابت است ابراهیم عوفی منفعل شد

سر در زیر افکنده شافعی گفت ای حسنیه آنچه در
اخبار بما رسیده آنست که عائشه و حفصه ان موضع
را بمهر خود گرفته پدران خود را در انجا دفن کردند حسنیه
گفت درین مسئله نیز عمل بمذهب تو میکنم بدانکه
چون پیغمبر صلی الله علیه و اله رحلت نمود از دار فنا
نه زن در حباله زوجیت او بودند و یکی دختر که
حضرت فاطمه بود صلوات الله علیها و یک عم که ان عباس
بود هر گاه که آن خانه را قسمت کنیم بمذهب تو که
مخالف مذهب رسول و اهل بیت است نصف و ربع
ان نصف دیگر میرسد بحضرت فاطمه علیها السلام
پس باقی ماند از ثمن دیگر از خانه قسمت کنیم در میان
نه زن بد و زن که عائشه و حفصه اند شاید که
یک وجب زمین بایشان نرسد ابو یوسف سر در
زیر افکند و هارون خندیدن آغاز نمود و وزرای و ارکان
دولت خود کرد و گفت ای یاران من ندیدم مثل

این

این کنیز محققی و مدفعی حسنیه گفت ای معاندان
بی شرم یا شما عالمید بر قضایایی که واقع شد و بر ظلمهای
ابی بکر و عمر واقع شد در انکه عایشه در حال حیات
رسول خدا صلی الله علیه و اله چند مرتبه مخالفت رسول
خدا نمود و فاش کرد سر رسول خدا را باتفاق حفصه
و اگر از روی انصاف سوره تحریم بخوانید بر شما روشن گردد
انکه عایشه و حفصه در حال حیات رسول خدا در مقام نفاق
و عناد بودند پدران خود را بظلم و تعدی در حرم رسول
خدا دفن کردند و بعد از ان عایشه خود را آراسته
از خانه بیرون آمد و باتفاق طلحه و زبیر و بعضی از منافقان
صحابه لشکرها جمع کرده متوجه بصره شد با امام حق
و خلیفه خدا محاربه نمود از هر کس دعوای که در حالت
حیات رسول با رسول و اهل بیت داشت و حکم الهی را
بتعطل گذاشته نادیده و ناشنیده انگاشت جناب
خدا تعالی میفرماید وَاَقِمْنَ الصَّلٰوةَ وَاٰتِيْنَ الزَّكٰوةَ

وَاَطِعْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ وهمچنین میفرماید یَا
نِسَآءَ النَّبِيِّ مَنْ يَّاْتِ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ يُّضَاعَفْ
لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ
يَسِيْرًا وجمیع اهل اسلام در صحت این حدیث
متفق اند که رسول صلی الله علیه و اله فرموده یا علی
حَرْبُكَ حَرْبِيْ سِلْمُكَ سِلْمِيْ آن کافره ملعونه و آن
منافقه مطعونه و آن عدو خدا و رسول با علی
بن ابی طالب علیه السلام حرب نمود بی سببی
جهتی ای ابراهیم وای شافعی وای ابو یوسف
وعمر مرتکب خلافت شدند باتفاق چند فاسق
منافقان صحابه بودند و بزعم شما امام بودند و علی
ابی طالب وصی رسول و خلیفه و برادر انحضرت بود و
جمیع خلایق بود از جن و انس بحکم الهی و نص حضرت
رسالت پناهی و اجماع امت است و خلافت و غایت
الباب که مخالفید انحضرت را خلیفه چهارم میدانید

واعلم واشجع واتقی واورع واقرب واسخی وازکی
اعتقاد دارید و خدای تعالی بر عصمت و طهارت وی
داده در آیه تطهیر در باب دیگران اجماع جمیع
بیت است واتفاق اصحاب کبار دین دارد که رسول
خدا در فضائل ایشان مبالغات فرموده بزعم شما که
مخالفید مثل سلمان و ابی ذر و مقداد و عبد
مسعود و عبد الله عباس و خالد بن مسعد العاص
وابی بن کعب و جابر انصاری و سعد عباده و
بن سعد و مالک اشتر نخعی و ایوب انصار و محمد
ابی بکر و باقی دیگر که سخن ایشان در این سند است
و همچنین نصفاست که پیر و اهل بیت اند متفق
درانکه ابی بکر و عمر و عثمان منافق بودند در حال
حیات رسول خدا کافر شدند و کافر از دنیا رفتند
پس ای ابراهیم علی بن ابیطالب که باتفاق موافق
و مخالف خلیفه خدا و وصی رسول و امام خلا

بوده باشد زنی که بخلاف خدا و رسول صلی الله
علیه و آله خود را آراسته بیرون آمد و لشکر امام
حق محاربت نماید باتفاق جمیع اهل اسلام کافره
ملعونه است و در جهنم خواهد سوخت ابراهیم
گفت ای حسنیه شرمی بدار اگر خاک کسی در خواب
بیند که قدم رسول خدا بخانه وی رسیده آنکس را
مغفرت است و دیگر رسول صلی الله علیه و آله فرموده
که هر کس مس جلد من کرده باشد آتش دوزخ بروی
حرام گردد عایشه و حفصه که سالها در از همخوابه و
مدخوله رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده باشند
چگونه حکم کنی بر کفر ایشان و چگونه در دوزخ باشند
حسنیه گفت ای ابراهیم همخوابه و همدم بودن و ملازمت
و مخالطت رسول خدا محلی موجب غفران و خلاصی
از نیران خواهد بود کسی را که بدل و زبان با او ایمان
آورده باشد و بر رسول و اهل بیت او منافق نبود

کفر و نفاق را جمع کرده بعد از رسول صلی الله علیه و آله
با اهل بیت او این همه فضیحت بکند ای ابراهیم نوح
علیه السلام شیخ المرسلین بوده و پیغمبر اولو
العزم و لوط پیغمبر مرسل بود و این دو پیغمبر بزرگوار زنان
ایشان منافقه بودند و این هر دو از این دو پیغمبر
فرزندان داشتند و حفصه و عایشه از رسول خدا
فرزندان نداشتند و زن نوح را اولو العزم نام
بود و زن لوط را واهله و والعه و امنه نیز گفتند و از
ایشان زنا و فجور واقع نشده باتفاق و گناه ایشان
همین بود که سر شوهران خود فاش کردند بر قوم
و از اسرار ایشان خبر دادندی و حضرت پروردگار
میفرماید در قرآن مجید که ضَرَبَ اللهُ مَثَلًا
لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ
عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ
يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ

مع الداخلين مضمون ومدلول اين آيت كريمه
اينست كه زن نوح وزن لوط كه در تحت زوجيت
اين هر دو بنده صالح بودند واز ايشان خيانت بظهور
رسيده وخداوند تعالى بطريق تمثال ميفرمايد
كه ان دو پيغمبر بزرگوار بفرياد ايشان نرسند و شفاعت
ايشان نكنند وگويند ايشانرا يعنى آن دو زن را در
دوزخ داخل شويد تا انكه در دوزخ ميشوند با
كافران ديگر اى ابراهيم باين مزخرفات ومهملات امر
نبوت وامامت وخلافت را ضائع نتواند گذاشت
اين فضائح وقبائح از زن نوح ولوط كجا [illegible] واقع شد
كه بعد از رسول صلى الله عليه واله خود را آراسته
بر شتر سوار شود ولشكرها كشد وبا وصى رسول
خدا [illegible] وبا ابن عم وى بى سببى محاربه نمايد وچندين
هزار مومن ومنافق كشته شوند وبعد از ان بدن
خود را بظلم وتعدى در حرم رسول صلى الله واله وسلم

كنند

دفن كنند وبعد از ان بر اشتر سوار شوند وخانه مدينه
را در پيش انداخته باتفاق بعضى از منافقان بنى اميه
صندوق امام حسن را تير باران كردند ونگذارند
كه نور ديده رسول صلى الله عليه واله را در خانه جدش
دفن كنند چنانكه حضرت امام جعفر صادق عليه السلام
ميفرمايد كه تجملت تبغلت وان عشت تفيلت لك التسع
من الثمن وفى الكل لطمعت تصرفت يعنى بر اشتر
سوار شدى وبا امام حق وولى خدا محاربه كردى
وفرزند رسول خدا را تير باران كردى واگر زنده
ميبودى بر فيل هم سوار ميشدى وترا در ميانه
زنان تسعى از ثمن ميرسيد در حق جميع ايشان طمع كردى
وبناحق تصرف نمودى اى ابراهيم هر كه در كفر
عايشه معاتبه كند بلا شك اقرار بخدا ورسول
وقيامت وحشر نكرده ودر ان هيچ شكى نبود اى ابراهيم
چون بر حقيقت عايشه عاريه اطلاع يافتى ودانستى

که مدفون بودن ابو بکر و عمر در حرم رسول خدا
محض ظلم و عناد و کفر و فساد است دلیل دیگر بیار
آنچه دارے ابراهیم گفت ای حسنیه حضرت خداوند
جل و علا در غار ابی بکر را مصاحب رسول خواند
و او را از ان فضائل حاصلست حسنیه گفت بخدا
که ابی بکر را درین آیه غار هیچ فضیلتی و منزلتی نیست
بلکه اظهار آن فضیحت وے و عدم ایمان وے برسول
ثابت است بیان فرمای ای ابراهیم که آن فضیلت کدام است
ابراهیم گفت که کلام الله ناطق است بدین آیه که الا
تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا
ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه
لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سکینته علیه
و ایده بجنود لم تروها اول همراهی وی با رسول
صلی الله علیه و آله که اگر کسی از وے بیشتر دوست
داشتے آنکس را بردے تا انیس و جلیس وے بود فضیلت دوم

مجید

انکه خدا تعالی وی را صاحب رسول صلی الله علیه و آله
خوانده فضیلت سیم انکه خدا و رسول او را محزون
نتوانستند دید و از برای دفع حزن خوف و بیم وے گفتند
و لا تحزن یعنی غمگین مباش فضیلت چهارم انکه
ان الله معنا بلفظ جمع گفت یعنی خدا با ماست پس
معنیش این بود که خدا با رسول و ابو بکر بود اے
حسنیه این کمال فضائل است که از یک آیه ابی بکر
را حاصلست چه گوئی درین فضائل حسنیه بخندید
و گفت ای ابراهیم جواب بشنو بدانکه این فضائلی
است که بدینها چشم عوام در می پوشند انها ئے
که ایشان را دیده بصیرت بود و عقل کامل بدین فضائل
از راه نروند و بدین مناقب کسی را افضل امت
نگویند و بر معصومان خاندان مقدم ندانند بدانکه
فضیلت اول که بیان کردی که رسول صلی الله علیه و آله
ابو بکر را بر آن با خود برد که از همه کس بیشتر میداشت

والله غلط کفتی وانهائی که این اعتقاد کرده اند

غلط کرده اند ای ابراهیم جبرائیل علیه السلام

بر رسول صلی الله علیه واله آمد و رسول را کفت

که کفار قصد قتل تو کرده اند باید که امشب (هیچ)

اصحاب تو بیرون (خانه) نیایند وامر الهی چنانست که علی

بن ابیطالب علیه السلام را که برادر با جان برابر (تست)

برجای خود خوابانی که کسی که جان خود را از برای تو

فدا میکند اوست وخود متوجه (می) شوی بفلان غار

با شرایطی چند که مشهور است چون شب نزدیک

شد رسول خدا اصحاب را طلبیده امر کرد که

امشب هیچ یکی از اصحاب واحباب من باید که از خانه

بیرون نیایند که خدا را درین مصلحتی است

جمله متوجه خانها شدند بامر حضرت رسول

بعد از آن برادر و وصی خود را طلبیده کفت یا علی

امر الهی شرف نفاد یافته که تو جای من بخوابی تا من از

ارشر کافران محفوظ ومحروس بوده باشم که از شهر

مدینه فرار نمایم وبفلان غار بروم این سخن اصلا

برحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام کران

نیامد واز روی محبت واخلاص کفت که هزار جان من

فدای تو باد با وجود صغر سن خائف وهراسان (نشد)

رسول خدا او را در بغل کرفت وروی او بوسید و کریه

بسیار کرد وکفت ای علی ترا بخدا میسپرم و بجای

خود خوابانید و برفت چون پاره راه برفت دید که

شخصی از برابر من می اید انحضرت توقف فرمودند چون

نزدیک رسید دید که ابوبکر است کفت ای ابی بکر نه

من حکم خدا بشما رسانیدم وکفتم که شما از خانهای

خود بیرون نیائید چرا مخالفت حکم الهی کردید کفت

یا رسول الله دلم از برای تو خایف وهراسان بود نتوانستم

که در خانه قرار کیرم آنحضرت متحیر ماند بواسطه

انکه حکم الهی نبود که کسی را باخود بغار برد در ساعت

فدای حکم الهی ونفس رسول ۴

جبرئیل علیه السلام در رسید و گفت بخدا که اگر
اورا بگذاری کفار راه گرفته از عقب تو بیایند و ترا
بقتل رسانند پیغمبر صلی الله علیه و آله بالضروره اورا
با خود برد و در غار داخل شد ای ابراهیم ابوبکر
مخالفت خدا و رسول نموده از خانه بیرون آمد و این
نوع که من بیان کردم اینست که پیغمبر صلی الله علیه و آله
بالضروره اورا برد که مبادا بدست کفار گرفتار شود
و دیگر بدان ای ابراهیم که حضرت پروردگار از نفاق ابوبکر
و یارانش ایشان رسول خبر داده بود و بعد از رسول از
هرچه واقع شدنی بود نسبت باهل بیت علیه السلام
و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله از وی ایمن نبود ضرورة
اورا با خود همراه برد و آیه یَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِم مَّا لَيْسَ
فِي قُلُوبِهِمْ و چندین آیه دیگر در باب نفاق ایشان
نازل شده ای ابراهیم رسول صلی الله علیه و آله
مستغنی بود از جلیس و انیس و انس او بحضرت پروردگار

حلا



دگار بود و جبرائیل علیه السلام انیس و جلیس
وی بود و جنود لم تروها شاهد این حالت
ای ابراهیم آنکه گفتی که خدا ویرا صاحب رسول خوانده
بدانکه بمجرد صحبت اورا هیچ شرفی و فضلی حاصل
نمیشود و در آن صحبت دفع ضرری از رسول صلی الله
علیه و آله و با اعدای دین محاربه و مقاتله نکرد
و از هیچ رهگذر اعانت رسول نتوانست کرد بخلاف بعضی
از دیگران در قصص تواریخ مذکور است از وی
نیز بود و دیگر در قرآن صریح واقع شده که کافر را
با مؤمن صحبت میباشد و کافر را صاحب مؤمن
خوانده چنانچه میفرماید که قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ
يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِن تُرَابٍ
ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا و دیگر
آنکه زن نوح کافر بود و صاحبه بوده و همچنین
زن لوط کافره بوده و اورا با لوط صحبت بود و خدا را

نیز صاحب خوانده اند واین در میان عرب مثل است
شده کذ ابئس الصاحب الحمار یعنی بد مصاحبی ا
خر وسگ اصحاب کهف نیز صاحب ایشان بود در غار
پس ابی بکر را ازین چه حاصل شده باشد که بادلی
پر از نفاق رسول تکلیفاً واجباراً همراهی
کرده باشد ای ابراهیم فضیلت لا تحزن را
شمرده یعنی پیغمبر از غایت شفقت ومهربانی گفت غمگین
مباش ای ابراهیم چون ابی بکر دران حال که با رسول
بود از غایت خوف وبی دلی طاعت بود یا معصیت ابراهیم
اگر وخوف ابو بکر طاعت بود پس حضرت رسالت
او را از طاعت منع فرموده باشد نعوذ بالله منها
الا اعتقاد که پیغمبر کسی را از طاعت منع کند و اگر
حزن ومعصیت بود وخوف وبیم او را سستی اعتقاد
وعدم ایمان او بخدا ورسول بود پس او را
ازین همراهی چه فضیلت حاصل بوده باشد ولا تحزن

او را چه نتیجه دهد وبدانکه پیغمبر صلی الله و
علیه وآله طالب طاعت است نه معصیت و مانع
ومناهی معصیت است نه طاعت ای ابراهیم حزن ابی
بکر دلالت بر قلت جزا و عدم رضا را و قضا و قدر
خدا تعالی وبصحبت رسول صلی الله علیه وآله
اصلا نبوده چراکه در محل رفتن بجانب غار رسول
صلی الله علیه وآله او را اعلام کرد که من بحکم
الهی متوجه این غار شده ام وما محروس ومحفوظ
خواهیم بود از شر اعادی واز کفار الهی وحذر دیه
بما نخواهد رسید ودیگر بقول شما که میگوئید
ابی بکر انیس وجلیس رسول بود و پیغمبر او را
از غایت محبت بغار برد پس چون بود که ابو بکر ندانست
که پیغمبر صلی الله علیه وآله بواسطه استخلاص
بحکم الهی بغار رفته که این همه جزع وفزع مینمود و
نزدیک بود که پیغمبر صلی الله علیه وآله را رسوا کند

وکفار مطلع شوند غایتش انکه امر الهی بود
وخدا تعالی حافظ وناصر رسول بود ای ابراهیم
اکر ابی بکر را به پیغمبر صلی الله علیه واله ایمان
بودی چرا بکذاشتی که مار بر پای وی نیش زدی وخدا
او را نکهداشتی از زخم مار چنانکه پیغمبر را نکاه داشت
از شر کفار با انکه امدند جمع کثیر وکرد بر کرد غار
کردیدند وعلامات پای حضرت را بدر غار
رسانیدند وبا وجود این خدا تعالی وی را نکاه
داشت از شر اعادی ای ابراهیم فضیلت دیکر کفتی
که رسول با ابی بکر کفت إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا یعنی
حافظ وناصر است غرض رسول انکه حافظ منست
وبر تقدیر یکه شامل حال ابی بکر نیز بوده باشد
او را چه فضیلت حاصل است چراکه در قران تصریح
فرموده که مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ
رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَىٰ

مِنْ ذَٰلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ بدان ای
ابراهیم که خدا میفرماید نباشد از راز کویند سه
کس مکر انکه خدای چهارم ایشانست ونیست پنج کس
مکر انکه خدای ششم ایشانست ونه کمتر ازین ونه
بیشتر که خدای با ایشانست واین آیه شامل حال
جمیع کفار ویهود وترسا ومومن ومنافق وغیرهم
هست پس ابی بکر را ازین چه حاصل ومحبان وی را
ای ابراهیم مثلا شخصی را حیوانی باشد مثل استری
یا استر یا چهارپا از خوف دزدان پناه بجانبی یا بوادی
برد وکوید که خدا با ماست ومار انکاه خواهد داشت
در این منزل یا در این وادی یعنی مرا وحیوانی که
با منست آیا ان حیوان را چه فضیلت حاصل شود
ازین چون حسنیه سخن بدینجا رسانید هادون
بسیار بخندید با انکه او را بسیار تعصب بود با
اهل بیت ودر مقام عداوت ونفاق بود خدا تعالی

اورا بر حسنیه چنان مهربان کرده بود که اگر طعن
مردم نبودی با منصب خلافت و سلطنت و تجبر و تکبر مانع
نبودی برخاستی که بر گرد حسنیه گردیدی و دست و پای وی
بوسیدی دیگر مرتبه حسنیه گفت ای ابراهیم متوجه
باش که هنوز مطاعن ابی بکر در آیه غار بیشمار است
و از همه رسواتر و بی بهره تر از ایمان بودن ابی بکر را
ازین آیتست که فَأَنْزَلَ اللهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ این
ضمیر خود راجع است به پیغمبر صلی الله علیه و آله و
واحد مذکر مجرد دالست بر آنکه انزال سکینه بر ابو بکر
نشده و او ازین بی نصیب است و اگر برو او انزال سکینه
شده بودی فَأَنْزَلَ اللهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِمَا بایستی و بجای
ضمیر واحد مذکر تثنیه مذکر مجرد در مستقبل ما
نستی والله که این دالست بر کفر و عدم ایمان ابی بکر
جهت آنکه الله تعالی در دو موضع اخبار فرموده
در قرآن که بر حضرت رسالت انزال سکینه نموده اول

درین آیه که گذشت در غار و دیگر در غزای حنین
چون لشکر اسلام شکسته شد و ابی بکر و عمر و عثمان
و بسیاری از صحابه گریختند و رسول صلی الله علیه و آله
را در میان کفار گذاشتند الا حضرت امیر المومنین
علی علیه السلام و هفتاد نفر کس دیگر از احبای
رسول و مومنان و صحابه که قرار نمودند در خدمت
امیر المومنین علی علیه السلام با همت و مردانگی
له میدان قتال و جدال محکم کرده بودند و از سر
جان گذشته غزوات بتقدیم رسانید حضرت الله
تعالی در حق ایشان فرموده لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللهُ
فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ
كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ
الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ ثُمَّ
أَنْزَلَ اللهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ
ای ابراهیم چون در روز حنین با حضرت رسول

صلی الله علیه واله مومنان بودند انزال سکینه
بر رسول در مومنان شد ودر غار چون غیر ابوبکر
هم نبود از مومنان نفرمود که فَأَنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ
عَلَيْهِ وابوبکر را ذکر نفرمود مطلقا واگر فی الحقیقة
ابوبکر را ایمان بودی بخدا ورسول بایستی ضمیر مفرد
تثنیه بودی وعلیهما گفتی ای براهیم حزن وتزلزل
در غار خطا ومعصیت بود وعدم سکینه سوای آن
پس او را از آیت غار هیچ نصیبی نباشد بلکه عدم
ایمان وی ثابت است ای براهیم این نوع فضیلتی و
منصبی را که از او کفر ثابت میشود ودیگر فضایل که
نقل میکنند مثل اینست که این نحو خرافات را در رشته
کشیده در لباس فضایل در نظر اهل عالم جلوه میدهند
واحادیث موضوعه را در زبان خلایق انداخته اند
وفضیلت جمیع فساق وفجار بلکه اشد کفار را
بر معصومان خاندان ثابت میکنند وعلی ابن ابیطالب

علیه السلام را که جان فدای رسول صلی الله
علیه واله کرده بود وبجای آنحضرت خسپید
تا کفار وی را بجای رسول بقتل رسانند وحضرت
پروردگار مباهات کرده باشد بجمیع ملائکه
آسمان وزمین که من هر دو را از شما برادری داده ام
هیچ یکی از شما فدای جان خود کند گویند که
هیچ کسی را از ملائکه جواب نگفته اند امر الهی
شد که بروید وبه بینید علی بن ابیطالب را که
جان خود فدای حبیب من ورسول من کرده گروه
گروه ملائکه بامر رب العزت فرود می آمدند
وزیارت علی ابن ابیطالب میکردند وصلوات بروی
میفرستادند وبروی دعا میکردند امر الهی نازل
شد که جبرئیل ومیکائیل یکی بر بالای سر ودیگری
در پائین پای علی ابن ابیطالب علیه السلام
ساکن شوند وحفظ آنحضرت نمایند از تیغ

کفار وقصد اعادی واین ایه در این شب در حق
علی علیه السلام نازل شده که وَمِنَ النَّاسِ
مَن یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ الی آخره
این در جمیع کتب شما مسطور است ودر تفسیر شما
مکتوب چرا اظهار این نمیکنید واین فضائل را
بیان وعیان نمیسازید وچون شب در غار امیر
المؤمنین علی علیه السلام بر جای پیغمبر صلی
الله صلی الله علیه واله بود وجان فدای او کرد وجان
بجان خود حمایت وی کرد ودر فراش او خلیفه وقایم
مقام او بود وبعد از رفتن رسول صلی الله علیه واله
از غار بجانب مدینه خلیفه وقایم ومقام بر سر اهل
وعیال آنحضرت او بود در جمعی کثیر از اهل حرم اسباب
ایشان وشتر وگوسفند تنها از مکه بیرون آورد
بمدینه رسانیدند وگروه گروه بقصد قتل وغارت
بر سر راه ایشان می آمدند وهیچکس را یارای آن نبود

که رشته مالی از ایشان ببرد وهمه را بصحت
وسلامت بمدینه برسول خدا رسانید که کسی را
مهاجر گویند بدین خصال فضائل مهاجر توان
گفت پس چون علی علیه السلام در فراش رسول
صلی الله علیه واله قایم مقام او بود وبر سر اهل
وعیال ودر رسانیدن ایشان بمدینه قایم مقام
او بود وبرسانیدن سورهٔ برائت بکفار بحکم
الهی قایم مقام او بود پس چرا بعد از رسول صلی
الله علیه واله خلیفه قایم مقام نباشد ای
ابراهیم بدانکه ابوبکر با رسول در غار بود وبا آنحضرت
بمدینه توجه نمود وصحیح نیست که بگوید او را
که مهاجر است جهة آنکه الله تعالی فرموده که
وَمَن یَخْرُجْ مِن بَیْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ
ثُمَّ یُدْرِکْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ
بدانکه هجرت رسول صلی الله علیه واله بحضرت

الله تعالی بود و هجرت مومنان بحضرت رسول
و هر کس که هجرت کند بر رسول صلی الله علیه واله
باید که هجرت او بعد از هجرت رسول بود و چون
ابوبکر با رسول از مکه بیرون رفت جایز نیست
که شریک رسول صلی الله علیه واله بود در هجرت
او بالله تعالی از برای آنکه ابوبکر نوکر او بود و ملازم
و متعبد بر رسول خدای و رسول الله صلی الله علیه
واله واسطه بود در میان او و میان الله تعالی و رسول
متعبد بود بالله تعالی بی واسطه و چون ابوبکر متعبد بود
بر رسول پس جایز نیست که شریک رسول بوده باشد
در هجرت و هجرت بر رسول متحقق نمیشود الا
بعد از هجرت رسول صلی الله علیه واله و اگر کسی را
قبل از او هجرت کرده باشد با و صادق نمی آید اینکه
گویند که او مهاجر است گویند که چون حنیفه
سخن بدینجا رسانید هارون وزیر خود یحیی را طلب



نمود و گفت که ای یحیی حنیفه هیچ تقصیر نکرد
در دلیل گفتن امامت ابن عم رسول ای یحیی اگر
بطریق او بودی هر آینه ویرا بنکاح خود در آوردمی
یحیی گفت یا امیر المومنین او بهر طریقی که باشد
در حق وی انعام و اکرام از فرایض است بعد از آن
هارون بانگ بر ابراهیم زد که ای ابراهیم حقیقت
مسئله قضا و قدر بر من ظاهر شد چه گوئی در باب
کلام و حدوث و قدم آن میخواهم که حقیقة این
مسئله نیز بر من روشن گردد ابراهیم از شرمندگی
یارای حرف زدن نبود یحیی گفت که ابراهیم
چرا نگوئی که کلام خدا قدیمست یا محدث
ابراهیم گفت اعتقاد ما چنانست که خدا قدیمست
و کلام محدث چرا که کلام غیر حروف و اصوات
و کلام صفت خداست و قایم است بذات خدا و صفات
وی قدیمند و این حروف مکتوب که در مصحف است

دالست بر کلام خدا و اعتقاد ما چنانست که خدا
قبل از خلق مخلوقات آمر بود و ناهی چون ابراهیم
سخن بدینجا رسانید هارون روی از ابراهیم بگردانید از ابوبکر
و هارون در اصل معتزلی بود وی را خوش نیامد
گفت ای حنیفه چگوئی درین باب حنیفه گفت که
حاشا که کلام خدا قدیم بود چرا که کلام خدا نزد
اهل بیت علیهم السلام و جمیع عقلا این حروف
منظوم است که مکتوبست در مصاحف و اعتقاد
ما چنانست که خدا تعالی قادرست ایجاد و اصوات
منظوم کند در جسمی از اجسام و ذات خدای را باین
اعتبار متکلم گویند و کلام چون مرکب از حروف
بود هر آینه بعضی مرتب بود و بعضی مقدم بود و بعضی
موخر بود و هرچه در تقدم و تاخر باشد هر آینه
حادث باشد و دیگر اوامر و نواهی و اخبار الله
تعالی حادثاتست از برای آنکه محالست معدوم را

بچیزی امر کردن و از چیزی نهی کردن و دیگر معجزه
محمد است صلی الله علیه و اله و محمد محدثست
چگونه تواند بود که معجزه وی قدیم باشد اگر
گویند قدیم ما بین الدفتین است این هم غلطست
بواسطه آنکه ما بین الدفتین کتابت است و تبدیل
که کتابت محدثست و اگر گویند که حروف و صوتست
آن هم محالست که حروف و صوت قدیم باشد
زیرا که بعضی بر بعضی مقدم و موخر است و بعضی
سابق و بعضی لاحق و هر یکی بزمانی مشتهار محصور
و هرچه چنین باشد قدیم نباشد و اگر گویند که
قدیم آن معانیست که از مکتوب حروف و صوت
مستفاد میشود و آن یا امر است یا نهی یا قصص
و اخبار یا وعده یا وعید یا ناسخ یا منسوخ
و چنانچه گفتم محالست معدوم را بچیزی و عده
کردن و وعید نمودن از چیزی و بچیزی فرمودند

واز چیزی نهی کردن ونیز الله تعالی میفرماید
فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ ومراد از حدیث قرآنست
دو مقابل قدیم وهر چه حدث باشد قدیم نتوان
کفت وهمچنین الله تعالی میفرماید مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ
ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ ومراد از ان قرانست بدلیل
إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ
ومحدث مقابل قدیم است واکر قران قدیم باشد
انبیا واولیا وصلحا وفساق وفجار وجمیع کفار
که ذکر ایشان در قران فرموده جمله قدیم باشند
حسنیه اقامت دلیل مینمود وابراهیم سر در زیر افکنده بود
حسنیه کفت ای ابراهیم انکه کفتی که خدای تعالی
قبل از خلق مخلوقات آمر بود وناهی ومیکفت
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ويَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا ويَا أَيُّهَا النَّبِيُّ
اتَّقِ اللَّهَ ويَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ
النَّبِيِّ قَبْلَ أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ ای ابراهیم اکر

شخصی

شخصی تنها در خانه بنشیند وکوید ای سالم بیا
وای غانم برو وای قابل برخیز وای مقبول بنشین
وشخصی ورا برسد وکوید که کرا میخوانی وبا که
سخن میکوئی کوید که من در خاطر دارم که سه سال
غلامی چند بخرم وایشانرا سالم وغانم وقابل ومقبول
نام خوانم نهاد ایشانرا میطلبم وبا ایشان سخن میکویم
هر کس که عاقل باشد چنین کسی را که با معدوم
خطاب کند ومکالمه نماید بسفاهت منسوب خواهد
کرد ومجنون خواهد کفت ای ابراهیم چکونه جایز بود
که افعال سفها ومجانین را بخدای کنید نسبت
بواسطه مدعای چند که شما را باشد چون حسنیه
سخن بدینجا رسانید هارون بفرمود که طبقی
زر بیاورند وبر سر حسنیه نثار کنند وجمع ارکان
دولت واعیان مملکت که در آن انجمن حاضر بودند
همه حسنیه را تحسین نمودند واکثر از سلاطین

زمان که اطراف واکناف عالم در دار الخلافه
جمع امده بودند متوجه مناظرهٔ حسنیه و ابراهیم
خالد بودند و اکثر را داغ محبت اهل بیت بر جبین بود
وحقیقت مذهب اهل بیت بر ایشان ثابت شده
نهایتش از خوف بنی عباس اظهار اعتقاد و طریقهٔ
خود نمیتوانستند کرد و جمله حسنیه را دعا میکردند
و جمیع خلایق از فصاحت و بلاغت و تقریر پاکیزه
او متحیر مانده بودند و اکثر علما اشاعره از شرمندگی
سر در زیر افکنده بودند و ابراهیم بر بالای کرسی زرین
مخجل و منفعل نشسته بود که حسنیه گفت ای ابراهیم
تو امروز اعلم و افضل این عصر و زمانی و من کنیز
بیکس بی اعتبار که مرا از میان کفار گرفته باسیری
آورده اند و این خواجه من که درین مجلس شریف
حاضر است مرا بچند درهم ناسره خرید و شعار فرخنده
اثنا را اهل اسلام تعلیم و تلقین نموده بشرف ایمان

مشرف شدم و معرفت واجب الوجود حاصل کردم
و دیدهٔ بصیرت را کشوده پیغمبر خود را و امام خود را
شناختم مرا شبهه چند در خاطر است که بر سبیل
تحقیق و ایقان نه بر سبیل ستیزه و امتحان از تو
سوال میکنم باید که این مشکلات مرا از نفس من
زایل کنی تا واجب شود که مدح تو گویم بانچه مقدور
باشد و دانم که از سواران این میدانی و از دلیران
این سوارانی و بعد الیوم در ملازمت تو عمر گذارم
بدان ای ابراهیم که فرزند چون از مادر متولد
شود نه جهود است و نه ترسا و نه مسلمان است
و نه مشرک و نه شیعه و نه سنی پدران و مادران
و استادان و معلمان او را مسلمان یا کافر
یا جهود یا ترسا یا مؤمن یا منافق کنند یا غیر
اینها از مذاهب مختلفه بدان ای ابراهیم که اعتقاد
او را یکی از دو حالتست انکه اعتقاد خود را حق

تصوّر کند و دا د بران محکم باشد و بدان میرد
یا انکه اعتقاد او باطل است و تلبیس کند و حق را
بپوشاند و مردم را بدان فریفته کند و این هر دو صنف
در دوزخ باشند امروز آنچه از تو سوال کنم بی
مداهنه با من بگوی و بدان که بتوفیق خدای در دین
پیغمبر و امام خود بیقینم انچنانکه گفتم و صراط و حوض را
تحقیق دانسته ام و اهل بهشت و دوزخ و اهل
حق و باطل را شناخته ام فامّا بواسطه اختلاف
چند که در میان امت حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله واقع است نفس من دران متردّد است
که عقل یکبار راه بجایی میبرد و نقل از ابجای دیگر
میبرد تحقیق از امتحان صد و هشتاد و سه مسئله ترا
جواب گفتم و عاجز نشدم توقع دارم که این شبهه چند
مرا در خاطر است چنان کنی که مرا یقین حاصل شود
ای ابراهیم بعد از معرفت الله و معرفت رسول و معرفت

امام بنای مسلمانی بر صوم است و صلوة و خمس است
و زکوة و حج است و جهاد و بدانکه مرا معرفت صوم
و صلوة حاصلست و حب المقدور بتقدیم میرسانم
و امیدوارم که بدولت خلیفه زمان مرا مملکت
و استطاعت نیز حاصل شود که خمس و زکوة مال
خود با رباب استحقاق رسانم و بعد از ان بتوفیق
الله تعالی طریق تحقیق کعبه معظمه را طی کنم و شرایط
مناسک حج بجای آورم و جهاد که رکنی از عبادات است
الحال بر من واجب شد که بدولت خلیفه زمان
با کسی که قصد دین من کند با وی جهاد کنم بدانکه
جهاد به تیغ و سنان بر ما واجب نیست اما بسنان
لسان و تیغ زبان جایز است ای ابراهیم بدانکه این
جمله مشقتها که متحمّل ان شده ایم مثل رفتن مکّه
معظمه و بعد مسافت آن و دادن زکوة بفقراء و
مساکین و روزه داشتن در روزهای گرم و وضو

کردن در سرماهای سخت ونماز گذاردن وسنتها
در نماز کردن واین همه تکلیفها بر خود واجب کرده ایم
واین همه زحمتها که بر خود نهاده ایم وحال آن
باشد که ماهیت وحقیقت ایمان را نشناسیم
وطریق وفرمان یزدان را نمیدانیم وعالم نباشیم که راست
که میگوید ودروغ گو کیست وخدا نه که بحقیقت وجود
پیغمبر است نشناسیم ووحیی که بدو نازل شده
باور نکنیم وبعصمت وطهارت وراست گوئی او ایمان
نیاریم چرا این زحمت بی فایده کشیم وچه لذت درین
عملها وچه فایده درین مشقتها تصور کنیم وحال انکه
که اینها که بعد از پیغمبر صلی الله علیه واله این خلاف
کردند وتخلف ورزیدند وچندین خونهای ناحق
ریختند وغصب اموال نمودند وبا اهل بیت پیغمبر
خود آن جفاها کردن وایذاها رسانیدن که بر جمیع
خلایق ظاهر است که مخالفت خدا ورسول نموده کافر

شدند وجمله کلمهٔ شهادت گفته بودند ونماز
وروزه وجهاد بجای آورده اند وبظاهر اظهار اسلام
مینمودند ومیگفتند که بدین حضرت پیغمبریم وآخر
بفرزندان پیغمبر واهل بیت او جفاها روا داشتند
وآن ستمها وایذاها بظهور رسانیدند فی الحال
الحال ایشان از پیشوا وخلیفة الله وخلیفة الرسول
میگویند من این مختلفات را بدانم واین معتقدات
که نزدیک ودور میگویند بشناسم بدانکه
خدای اول بر دانایان گیرد که نیاموزانید
امروز تو پیشوای اهل زمان واعلم جمیع مردمانی
بزعم علمای اهل سنت وجماعت با من بگوی
که از برای جاه واعتبار دنیا یا از تعصب وعناد
وبغض وعداوت طریق حق را پوشانیدند ومخالفت
خدا ورسول نمودند در لعنت خدا باشند یا نه
ولعنت کردن بر ایشان واجب باشد یا نه ابراهیم

سر در زیر افکند و جمیع خلائق در هارون مینکر

یستند و هارون نیز متغیر شد سر در زیر افکند

دیکر بار حسنیه کرم شد ای ابراهیم بفرما که شرف

میان احدی که قابل تنزیه باشد یعنی از محدثات

خالی باشد و میان احدین که قابل تنزیه نباشد

چه چیز است و دیکر بکو ای ابراهیم که هیچ یکی از

ا دمیان بتحقیق احدیت رسند و اکر رسند از دوام

هدایت و عطائی خدا تعالی باشد یا از راه کسب

و حاصل کردن یا از هر دو جانب ابراهیم از ترس

جواب نمیکفت ای ابراهیم با من بکو که اکر مرا مشکلی

باشد در دین بکجا روم و از که تحقیق نمایم امروز

درین مجلس بهشت این از علمای شام و مصر عراق

و مکه و یثرب حاضرند و هیچ کس جواب من نمیکوید

ابو یوسف که تلامیذ ابو حنیفه بود و نزدیک

ابراهیم نشسته بود و قاضی بغداد بود سر براورد و کفت

کفت

ای حسنیه سوال تو نه بر سبیل حقیقت است

بلکه از روی طعن است و تشنیع و تعرض از هر چه

میخواهی سوال کنی حسنیه کفت بدانید که بسیار

از احادیث شنیده ام و تفاسیر مطالعه کرده ام

که نقل از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و امام

حسن و امام حسین علیهما السلام و سلمان

و ابوذر و مقداد بود ند که دین و لا بعضی مردمان

برخلاف آن میکویند و شما نیز مخالف ایشانید و انها را

باطل میدانید و هر که بران عمل نماید تکفیر وی

میکنید و اکثر نقلهای شما از معاویه و عمر و عاص

و انس مالک و عایشه و مثل ایشانست بدرستی

که در دست مردمان حق هست و باطل هست و راست هست

و دروغ هست و ناسخ هست و منسوخ هست و خاص هست

و عام هست و محکم هست و متشابه هست و حفظ هست

و وهم هست و ازین دو کروه که مخالف ایشان

برجمیع خلایق ثابتست بامن بکوئید که کدام
یک دروغ کفتند و پیغمبر را افترا کردند و احادیث
موضوعه بر زبان خلایق انداختند قرآن را موافق حدیث
موضوعه ساخته تاویل نمودند و حال آنکه صاحب شریعت
میفرماید که حدیث از من بشما میرسد از چهار کس
که ایشانرا پنجم نیست کفتند که زمانی چه کسانند
فرمود که اول مردیست منافق که اظهار میکند
ایمانرا و تن بمسلمانی داده از خدا نمیترسد و هیچ
باک ندارد از دروغ کفتن نسبت بخدا و رسول اکر
مسلمانان که منافقست و بعمدا دروغ میکوید بر
پیغمبر خدا ازو قبول نکنند و سخن او را باور ندا
رند ولیکن مردمان میکویند که او در صحبت پیغمبر
بوده و آنحضرت را دیده و از آنحضرت شنیده پس آن
حدیثرا ازوی قبول کنند و اعتبار نمایند و حال او را
ندانند و از نفاق او مطلع نشوند چنانچه حضرت

پروردکار میفرماید و خفیف میکند منافقانرا
که اِذَا رَاَیْتَهُمْ تُعْجِبُکَ اَجْسَامُهُمْ وَاِنْ
یَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ یعنی ببینی یا محمد
منافقانرا عجب آمد ترا غلیظی جسمهای ایشان و اکر
سخن کویند کوش کنی سخنهای ایشانرا پس چون پیغمبر
صلی الله علیه واله نشناخت ایشانرا دیکران چون
بشناسند پس ای براهیم چون ایشانرا نشناختند
و قبول کردند سخنهای ایشانرا و بر مسلمانان حاکم
کردانیدند و دنیا با ایشان کذاشتند و بدرستیکه
مردمان تابع پادشاهان دنیااند الا کسی که
خدای نکاه دارد او را پس این بود یک قسم از آن چهار
که کذشت قسم دویم آنها که سخن از رسول خدا
شنیده و یاد کرفته پس در آن غلط کرده باشند چرا که
سهو و نسیان و غلط از غیر معصوم متصور است پس
آنشخص که عمدا دروغ بر پیغمبر خدا نکفت و آن حدیث

درست است میکویند وبدان عمل میکنند وانرا
روایت میکنند ومیکویند که چنین شنیده‌ایم
از رسول خدا اکر مسلمانان بدانستندی که آن
غلط است هرائینه انرا روایت نکردندی وبدان ای
ابراهیم که سیّم کروه ازانها حدیث روایت کنند مردی
باشد از ایشان که سخنی از رسول خدا شنیده باشد
که از چیزی نهی کرده بعد ازان امر کرده باشد و او
حاضر نبود پس شنید ویاد کرفت ومنسوخ را شنیده
ونمیداند ناسخ را پس اکر شخصی بدانستی که آن حدیث
منسوخ است روایت نکردی واکر مسلمانان بدا
نستندی که آن منسوخ است ازو قبول نکردندی
ای ابراهیم بدانکه چهارم ازانها که حدیث روایت
کنند مردی باشد که دروغ نکوید بر رسول خدا
از ترس خدا وتعظیم رسول صلعم وهیچ سهو غلط نکرده
باشد درانچه شنیده باشد بلکه هرچه شنیده باشد

که خدا ورسول خدا فرموده اند بی زیاده ونقصان
همچنان روایت کرده بر منسوخ وناسخ باشد پس ناسخ
عمل کرده باشد ومنسوخ را انداخته باشد بدرستی
که در قران ناسخ ومنسوخ وخاص وعام ومحکم ومتشابه
وحضرت پروردکار میفرماید که وَمَا آتَیکُمُ
الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهیکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا پس
انکس که مشتبه شد براو که ندانست که مراد خدا ورسول
خدا چیست ایا چکند پس بکو ای براهیم که بنابر اقوال
کدام طایفه باید نهاد وسخن کدام طایفه عمل باید کرد که
خدا بر پاکی ایشان کواهی داده که اِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ
لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ
تَطْهِیرًا وبا وجود طهارت وعصمت از اول عمر تا
باخر همدم ومحرم رسول خدای وصاحب خیر البشر بودند
ایا روایات ایشان عمل کردن اولی است یا غیر ازایشان
ای ابراهیم بدانکه همه اصحاب رسول را یارای سوال

کردن از رسول صلی الله علیه واله نبود تحقیق وتفحص
وبحث هرچیزی نمیتوانند نستند بی نمود ازبرای انکه
اکثر اصحاب را قوت سوال نبود چراکه خدا تعالی
منع کرده بود از سوال چنانچه فرموده یا ایها الذین
امنوا لا تسألوا عن اشیاء ان تبد لکم
تسؤکم یعنی ای انهائی که ایمان آورده اند
سوال نکنید از چیزهائی که سوال آن چیزی ظاهر شود
که شما را بد باشد چون این است نازل ترک سوال
کردن همیشه اصحاب در این آرزو بودند که اعرابی
بیابانی بیاید یا سوال کند تا ایشان بشنوند
ای ابراهیم مولای من جعفر بن محمد علیه السلام روایت کرده
ومن از وی شنیده ام واو از جد خود علی بن الحسین علیهما
روایت میکرد واو از پدر خود بزرگوار عالی مقدار روایت
کرده که حضرت امیر المومنین وامام المتقین
وسید الاوصیاء المرتضین وابو الائمة المعصومین

ووصی رسول رب العالمین علی ابن ابیطالب
صلوات الله وسلامه علیه واله الطیبین الطاهرین
فرموده به سلمان فارسی رضی الله عنه که ای سلمان
من هر شب نزد حضرت رسالت پناه در امدمی
وراز گفتمی وهر روز با او یک خلوة داشتمی وجواب
گفتمی مرا از چه پرسیدی وگشتمی با وی هرجا که
گشتی وهمه اصحاب پیغمبر دانند که هیچ کس غیر
من چنین نکردی وپیغمبر صلی الله علیه واله غیر
مرا محرم راز خود ندانستی وهیچ کس نتوانستی
بعد از من که در خلوت نزد او رفتی وبیشتر این خلوات
در خانه من بودی وهرگاه که من نزد پیغمبر صلی الله
علیه واله شدمی در بعضی از منازل وی خلوت کردی
از برای من وزنان خود را وغیر ایشان را برخیزانیدی
تا نماندی هیچ کس در خانه هرگاه که برای خلوت
بخانه من بیامدی وفاطمه وفرزندان مرا برخیزانیدی

وچندان سوال کردمی که هیچ کس را طاقت جواب آن
نبودی مکر آنحضرت را و بشفقت مهربانی جواب من کفتی
و جبرئیل علیه السلام را در برابر من با وی سخن را از من نهفته
نکفتی با رسول خدا که من جمله را شنیدمی و هر کاه
که سؤالات همه من تمام شدی خود ابتدا فرمودی بس هیچ
آیتی فرود نیامدی بوی و هیچ چیز معلوم نکرد از
حلال و حرام یا امر و نهی یا طاعت یا معصیت یا آنچه
یا آنچه خواهد بود و جمیع آن چیزیکه او را معلوم بود
الا که آنرا بمن تعلیم کرد و بر من خواند و املا کرد و من بخط
خود نوشتم و مرا بتاویل آن خبردار کرد و ظاهر و باطن آنرا
بر من عیان ساخت و هر چه او کفت یاد کرفتم و هیچ از آن
فراموش نکرده ام چون حسنیه سخن بدینجا رسانید
هارون و اهل مجلس بسیار بکریستند و همه
تصدیق حسنیه و کلام وی کردند ابراهیم خالد
بعلت قولنج کرفتار شد سر در زیر افکنده حسنیه

کفت ای ابراهیم چون کیفیت احوال و اقوال راویان
و اصحاب تفسیر و حدیث را شنیدی این زمان معتقد
این دو کروه را نیز بر تو بیان کنم بفهمانی که اعتقاد کدام
طایفه موافق حق است و کدام باطل بدانکه اعتقاد
اهل البیت و آنهائی که بر طریق ایشان اند آنست
که خدا را حکیم و عادل و پاک و منزه میدانند
و صفات قدیم باو نسبت میکنند و همه عزتها بدو حواله
میکنند و او را عالم و قادر بر همه چیز و راست حکیم و
مهربان بر همه کس میدانند و میکویند خدا تعالی فاعل
قبایح نیست و هر فعلی که از و صادر شود مشتمل است
بر غرض و حکمتی و ظالم و عبث کار نیست و تکلیف مالا
یطاق نکند و بندکان خود را در تکلیف باختیار کذاشت
ثواب دهد ایشانرا به نیک کرداری و عقاب نماید ایشانرا
به بد کرداری امر و نهی از برای آنکه امر بمعدوم محالست
و او قادر است بر آنچه بندکان را رضا ندهد و کف

وفسق وظلم بتقدیر وی نیست وبلکه ظلم نکنند
واکر کسی بندکی کند زیاده ازان مزد دهد کویند
چشم
هیچ اورا درنیابد ودیدن وی را محال دانند بچشم
سر وکویند که انبیا همه معصومند از جمیع صغایر
وکبایر وسهو ونسیان برایشان روا ندارند وکویند
که جمیع انبیارا خدا تعین اوصیا نموده وهرکز هیچ
پیغمبر بی حکم الهی وصی تعین ننموده وهرکز هیچ پیغمبر
برامت تعین نفرموده اند وهیچ پیغمبری بی وصیت
از عالم نرفته وکویند که اوصیای جمیع انبیا معصوم و مطهر بوده
اند وکویند پیغمبر ما افضل الانبیا بوده ووصی او بحکم
الهی سید اوصیا وخدای اورا تعین نموده وایات
قرآنی شاهد حالست وپیغمبر صلی الله علیه واله
باجماع امت از متقدمین در غدیر خم امت را بوصایت
وامامت وخلافت او وصیت فرموده بحکم الهی وکویند که
خلفای رسول بقول رسول خدا صلی الله علیه واله دوازده اند

وصی

وجمله معصوم ومطهرند بحکم نص قرانی وصاحب
معجزه ودلایله وصاحب علم لدنی وجامع جمیع علوم واز
موافق ومخالف هیچ کس انکار عصمت وطهارت و
علم وسخاوت وشجاعت وزهادت وکرامت وقرابت
ایشان نتواند کرد ومشاهده ایشان قبله حاجات
عالمیانست ومطیع ایشان بحکم خدا ورسول ناجی
ورستکار ومنکر ومخالف ایشان ملعون ومردود
وخاسر واشر واخس کفار است وکویند که عالم از لطف
ورحمت پروردکار خالی نباشد وباید که امام معصوم
ومنصوص بود ودرین باب از دلایل عقلی ونقلی کتابها
ساخته اند وکویند هر اجماع که مخالف نص بود باطل
وبی اعتبار است واجماع فساق وفجار را اعتبار
نکنند وهرکز بی طهارت نباشند وبی نیت وضو
وغسل نکنند حتی روی بابو یوسف که از شاکردان
ابوحنیفه بود آورده کفت که تا آب نبینند وضو نکنند

وبهر دو دست روي نشويند وكويند كه پيغمبر
صلى الله عليه وآله فرموده كه اليمين للوجه واليسار
للفرج ومسح كوش وكردن نكنند وانرا بدعت
وبخلاف حكم الهي پاي نشويند ونماز را بي نيت درست
ندانند وبسم الله از فاتحه نيندازند ومعني
فاتحه بفارسي تجويز نكنند وبجاي سوره دو برك
سبز نكويند وسجود در ركوع وقيام وقعود بطريقي
رسول واهل بيت وصحابه كبار فرموده وبجاي
بر انبيا وملائكه بادرها نكنند چون حنفيه سخن
بدينجا رسانيد هارون وخلايق نيز يكبار
بخنديدند وبا ابو يوسف تمسخر نمودند وحنفيه
اي ابراهيم كوشت خركوش مستحاضه حلال ندانند
وكوشت سك بچه حلال ندانند وپوست سك
وهيچ نجس العين را بدباغت پاك ندانند وشراب
جوشيده حلال ندانند وشطرنج وجميع شقوق

قمار را حرام دانند وبحكم نص الهي وحديث رسول
صلى الله عليه وآله لواط را حرام دانند وقتل فاعل و
واجب دانند وشمهند وجميع سازها را حرام دانند
از ني وطنبور وغيرهم ودر نماز اقتدا بمرد عادل
كنند ومتعه نسا را بسخن يكي فاسق ومنع او معطل
وضايع نكذارند ودر وبشافعي كرده كفت كه
دختر خود كه از زنا حاصل شده باشد عقد نكاح
جايز ندارند ونكويند كه فرزند چهار سال در
مادر بماند وحنفيه چون سخن بدينجا رسانيد
در شافعي نكاه كرد وبخنديد شافعي را مجال نفس
زدن نمانده بود وديكران نيز نكويند كه حد
ميشود از كسي كه عقد كند مادر يا خواهر را اكر
دانسته بود ونكويند كه حد ساقط ميشود از
كسي كه ذكر را نضيفه بچد وما در خود را دخول كند
در راه كعبه ونكويند كه حد نيست بر لواطه كننده

وبقياس عمل نمايند وكويند اول كسى كه بقياس
عمل كرد ابليس بود كه كفت أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي
مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ دوم كسى كه عمل كرد بقياس
ابو حنيفه بود وتواى ابو يوسف ونكويند نجات ما
وامامان بمشيت است وجزم كنند كه فرقه ناجيه مائيم وتميز
دانند كه ائمه ايشان پاك ومعصوم ومطهر اند وشفاعت
واحباب خود را ناجى ومخالفان خود را هالك وخاسر
وكافر وظالم دانند بحكم خدا ونص رسول صلى الله
عليه واله وتعصب وعناد نكنند واز براى تشفى نفس
خود خون ومال هيچ كس حلال ندانند وبنا بر سنت
رسول انكشترى در دست راست كنند واز براى عناد ديكران
ترك سنت نكنند وصلوات بر پيغمبر وائمه خود فرستند
ونكويند كه صلوات بر اهل بيت جائز نيست وپيروى سنت
معاويه ويزيد نكنند وكويند خدا تعالى فرموده است
هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ وعلى آن

ابي طالب عليه السلام را امير المومنين خوانند
واين اسم را بحكم خدا ورسول مخصوص دانند وكويند
در زمان رسول كريم همه كس او را اسم امير المومنين
خواندندى وهيچ كس را بغير از وي در زمان رسول
امير المومنين نخوانده اند وكويند بحكم آيه إِنَّمَا
وَلِيُّكُمُ اللَّهُ اكثر در زمان رسول
ويرا ولي الله خطاب كردندي وولي المومنين
كفتندى وصلوات بر ايشان فرستادندى واعداء
ايشان را بلعن خفي وجلي نوازش كردندى واهل
اسلام كويند كه اجماع امت است در پاكى طهارت
وعصمت ائمه ما وهيچ كس را از اعداى ومخالفين ايشان
خلاف نكرده وانهائى كه غصب حقوق ايشان كردند
كويند كه بر سنت پيغمبر صلى الله عليه واله واهل البيت
او مائيم وكويند اكثر عبادات واعمال مستحبه كه
مخالفان ما بدان عمل مينمايند واز سنت رسول

گویند دروغ است وبهتان بلکه اکثر در زمان
شیخین فاسقین فاجرین طاغین کاذبین ملعونین
مردود دین مخذولین اشتهار یافت مثل با جماعت
کذا ردن وغیر آن چون حسنیه زبان بطعن شیخین دراز
کرد علمای بغداد فغان بر آوردند دوای بود نزد
شافعی برداشته بجانب حسنیه انداخته هارون
بخندید وگفت ای شافعی این کنیز است ما او را معاف
داشته ایم از هرچه کند وگوید از قتل و از آزاد و
جز خیزد اگر توانید الزام نمائید وی را بقران و حدیث
رسول کریم حسنیه چون از جانب هارون تقویت
یافت گفت ای شافعی تراند تنبه آنست که در میان
علما نشینی فضیحت ترا بس است تو چهار سال در شکم مادر
بوده بزعم خود تو وبعد از رفتن پدر بعد از چهار سال
از مادر تولد شدی والحال بدین مسئله فتوی
میدهی تو باین صحت است چرا مخالفت اهل بیت نکنی

اي

ای شافعی بر جمیع خلایق واضح است که مرتدی
چرا که در بدایت کار بر طریق اهل بیت بودی و خود را
یکی از بندگان وچاکران ایشان میدانستی و در
اول حال هجو ابو حنیفه کردی از و هکذا در مخالفت
او نسبت با اهل بیت ودر قصیده خود اظهار مطاعن
او اجتهاد وغلط عمل نمودن بقیاس کردی و این بر
همه کس ظاهر است از حضار مجلس و دین ولا[illegible]
بواسطه جاه واعتبار بچند روزه دین بدنیا فروختی
واظهار اجتهاد کردی و ترا نیز آرزوی امامت و پیشوایی
خلق شد مثل ابو حنیفه که رفیقا و شدی در طریق
خذلان بجانب نیران این نوع یا طول عمر خود و کثرت
عبادت وابراهیم با خلت وموسی با درجه مکالمت
وذو القرنین وسلیمان با سلطنت بر سریر آستانه
دولت وعلی با ارادت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله
تمنای   اللهم اجعلنا من امة محمد

کردند وعترت اهل بیت او علیهم السلام که کمال
دین وبرهان یقین وحفاظ شریعت ومقتدای ملت
وامناء رحمن ومفسران قران وحجج خدا واوصیای رسول
ومعصومان اِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ
اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ومنصوص
يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا اَطِيعُوا اللّٰهَ وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ
وَاُولُوا الْاَمْرِ مِنْكُمْ وسروران وراستان و
صدیقان يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ
وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ وجان بخشان
اِنَّ اللّٰهَ اشْتَرٰى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اَنْفُسَهُمْ وَاَمْوَالَهُمْ
بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ وخوان بخشان وَيُطْعِمُونَ
الطَّعَامَ عَلٰى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَاَسِيرًا
ایشانند ورأس ورئیس اهل البیت ان صاحب
دولتست که پیغمبر صلی الله علیه واله درحق او فرموده
بقول وروایت شما که مَنْ اَرَادَ اَنْ يَنْظُرَ اِلٰى اٰدَمَ

فِي عِلْمِهِ وَاِلٰى نُوحٍ فِي تَقْوِيهِ وَاِلٰى اِبْرَاهِيمَ فِي
حِلْمِهِ وَاِلٰى مُوسٰى فِي هَيْبَتِهِ وَاِلٰى عِيسٰى فِي
عِبَادَتِهِ فَلْيَنْظُرْ اِلٰى عَلِيِّ ابْنِ اَبِي طَالِبٍ وقتی که
پیغمبر صلی الله علیه واله مارا باعلو شان
وکمال رفعت چنین ابن عمی وبرادری ووصی
بوده باشد که پیغمبر صلی الله علیه واله بجمیع
پیغمبران اولو العزم برابر کرده باشد بزعم شما
وجمیع اهل اسلام ای شافعی ترا چه برین داشت
که شاه را محبت ومودت او واگذاشته قدم
طریق حریق ظالمان حق اهل البیت وگمراهان
بو الفضول وغولان تیه متعصب اقوال نهاده
ودست ارادت در دامن پیشوایان وامامان وهم
ائمه يَهْدُونَ اِلَى النَّارِ زده گمراه ذات برمیان
جان بستی شافعی از غایت خجالت سر در زیر افکنده
نه قوت جواب داشت ونه مجال خطاب دیگر مرتبه

ضلالت

حسنیه متوجه ابراهیم خالد شد و گفت از روز که
ابوبکر متصدی امر خلافت شد تا غایت بغیر علی
بن ابیطالب و اصحاب کبار دیگر را که بحجت دلیل
بکرات و مرات الزام کرد و بی ایمان نمود ایشان را در میانه
خلایق شرمنده و بی اعتبار ساختند و ایشان
از خجالت سرها در زیر افکنده مجال جواب نشد و در خطا که
از آن روز تا امروز از کثرت اعدای دین و ظالمان
بر کین هیچ کس را از اهل ایمان زهره و یارای آن
نبود که اظهار مذهب حق مستقیم اهل البیت علیهم
السلام نماید و الزام اعدای آل محمد صلی الله علیه و آله
کند برین وجه که امروز بدر خلیفه زمان و ابن عم
امیر مومنان میسر شد همه سرها بزیر افکنده آید
و از آن افعال و کردار خود و مقتدین خود شرمنده اند
ای ابراهیم بگو که پیغمبر صورتیست که از بچشم توان دید
یا آنکه معنی است در صورت انسانی که جز اهل کشف و عیان

وایمان

و ایمان از او مشاهده نتوانند کرد و بگو که چرا
پیغمبر فرستادن بر خدا واجبست و هرگاه که
آن پیغمبر از دنیا برود معنی نبوت که پیغمبر باشد
همچنین از وجود او برود و غایب شود یا آنکه او
وصی مناسب و مقارن بروح پیغمبر صلی الله علیه و آله
دیگر پیدا شود در میانه هیچ حاجت بامامی هست
که احیای دین پیغمبر دهد یا نه ای ابراهیم بحق
خدا که جواب من بگو که هیچ شنیده که صد و بیست و
چهار هزار تن از انبیا و رسل او و اولوا العزم بی آنکه وصی
تعین کرده باشند از عالم رفته باشند ابراهیم گفت
اما تعین وصی بحکم الهی بود حسنیه گفت ای ابراهیم
روا دارید که پیغمبر ما که افضل انبیا و رسل بوده
باشد خدا برای وی و حفظ دین وی وصی تعین نکرده باشد
و چون تواند که پیغمبر ما صلعم امر کرده باشد امت را
بوصیت و خود بی وصیت از دار فنا بعالم بقا

رحلت کرده باشد واز برای حفظ دین خود وصی
وخلیفه تعیین نکرده باشد زهی گمراهان جاهل
که شما ائید ای ابراهیم پیغمبر باید که کسی باشد
که متحمل شود بامانتی که اسمانها وزمینها متحمل
آن نتوانستند شد چنانچه خدا تعالی میفرماید
یا انکه پیغمبر باید که بمدعای نفس خود بر مردم تکلیف
نهد یا انکه چندی بر وجمع شوند وبر و گواهی دهند
وبعد از او هرچه خواهند کند یا انکه این پیغمبرا
بحجتی ودلیلی از خدا میاید ومیثاقی که خدا از
پیغمبران فرستاده است چه چیزست وبچه چیز ایشانرا
فرموده وچگونه باشد عهد میان خدا ورسول و
پیغمبران واین معانی همه در قرآن مذکور است اعتبار
دارد یا نه یا انبیا همه افسانه است بگو تا نیز ازین بارها
که بر دوش جان دادیم بگذاریم واسایش کنیم
وزحمت خود را ندهیم تا مردم هر کرا خواهند پیغمبر سازند

که نزل کوم و پیغمبر

وهرکس

وهرکس راکه دل ایشان خواهد امام کنند ای
ابراهیم بگو که امامت چه چیز است وکدام امامتی
است که با ابراهیم خلیل الله داده بود وگفته إِنِّي
جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا • وجای دیگر فرموده
که وَجَعَلْنَاهَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا وجای
دیگر میفرماید که وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ
إِلَى النَّارِ • ودر جای دیگر میفرماید که
رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ
وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا بدانکه دو قسم امامت
ظاهر وروشن شده امامت متقیان وامامت
اهل دوزخ یعنی آنهائی که مردم را میخوانند بجهنم
ایا نشانهای امام متقیان کدام است وچه چیز است
وان امامت از پیغمبر بمثابه پیغمبران از خدا تعالی
یا نه ایا وصی پیغمبر وامام مسلمانان باید که از
نسل ابراهیم خلیل الله باشد واباء واجداد

و بزرگ و شریف باشند و هرگز بت نپرستیده
باشند و با طهارت متولد شده باشد و در سینه
ایمان و نور علم و قوت نفس و معرفت اسرار عرش و
احکام شرع و آداب و اخلاق پسندیده و معرفت
مبدا و معاد و سیاست ملکی و صبر نمودن و حلم
ورزیدن و مداومت نمودن بطاعات و دوری نمودن
از شبهات و با کرم و سخاوت و شجاعت و علم و طهارت
و حکمت و زهادت بوده و بر کافران و منافقان و
ظالمان و جباران و بزرگ و گرامی کردن مومنان و متقیان
و با رفق و مدارا و خوش خوبی بودن و نفقه کردن
با نجیه مالک آن باشد و اشکالات قرآنی و تحقیقات
فرقانی نیکو داند و پیوسته با مسکینان محبت دارد
و از چیزهای گذشته و آینده خبر دهد و خدا و رسول
او را دوست دارند و چند از آیات قرآنی در حق
او نازل شده باشد بزعم مخالف و موافق و چندین

از احادیث صحیح و صریح پیغمبر در حق او فرموده
باشد که در کتب مخالف نیز مسطور است و در جمیع
وقایع دفع کفر و زندقه و لشکر عظیم نموده باشد
و داماد و ابن عم و برادر پیغمبر بوده باشد و گوشت
و پوست و خون او پرورده باشد از نور طاهر حلال
و طیب و منزه و پیغمبر او را نور چشم خود خوانده
باشد باجماع امت آیا چنین کسی بامامت اولی
و انسب بود یا آن امام باید که بعد از چهل سال
ترک بت پرستی کرده باشد و گوشت و پوست
و خون وی پرورده باشد از خمر و گوشت خوک و میته
مدید طریق عبودیت لات و عزی را طی کرده اظهار
ایمان نماید و در منبر از جواب زنی عاجز گردد و گوید
كُلُّكُم اَفْقَهُ مِنِّي حَتَّى المُخَدَّرَاتِ فِي البُيُوتِ و بکرات
و مرات بقول موافق و مخالف در منبر اقیلونی
بر زبان او جاری شده باشد و باعتبار عمر و ابو

عبيدهٔ جراح وسالم مولي ابي حذيفه واسد
بن حضر وبشر بن سعيد وخالد بن وليد لعنة الله
عليهم اجمعين وچند فاسق ديكر كه در سقيفهٔ
بني ساعده بد وبيعت كرده باشند امام شود
از ارامت بود وبيشتر در اوقات ابكر پاس فروشي
وخياطي كذرانيده باشد واو وپدرش در زمان
جاهليت هر روز مايدهٔ عبدالله عزجان منادي زدندي
تا مردم جمع شوند وطعام خورند وپس خوردوس
با ايشان دهند ودر ايام خلافت نيز خياطي
كردي ومردم انكار وي ومذهب وي كردند اي
ابراهيم روا بود كه امت را كه اين چنين كسي را بر معصومان
خاندان مقدم دارند بعد از رسول وبزعم چند فاسق
خليفه رسول الله وقايم مقام وي دانند واكثر
ثواباً من عند الله خوانند باوجود عدم جميع
استحقاق كه ان سبب فضيلت باشد اي ابراهيم

وجامه فروشي

اين

واين دو امام كه تعريف كردم كدام يكي بامامت
ووصايت سزاوارترند ابراهيم كفت اي حسنيه ما
منكر وجاهل فضايل اهل بيت رسول نيستيم وانچه
تو در فضايل علي بن ابيطالب عليه السلام ميكوي
برما ثابتست زياده از آنچه عقول بشر ادراك آن
تواند نمود ولیکن در خلافت ابي بكر اجماع امت شده
ورسول صلي الله عليه واله فرموده وَلَا
تجمع امتي خطاءً يعني در هر امري كه امت من
اجماع نمايند ثواب خواهد بود حسنيه كفت اي
ابراهيم بدان خداي كه افريده كار عالميانست كه
داست بكو كه در هيچ جا در تفاسير شما واقع است
كه در حج الوداع رسول خداي در غدير خم فرود آمد
بامر حضرت رب العالمين واين ايت كه بدو نازل
شد بود كه يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ
مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ برد

رسانید ۲ وَاللهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ نازل شده

وبعد از ان دست علی ابن ابیطالب علیه السلام را

بگرفت وبر منبر یکه از جهاز شتر ساخته بودند

برامد وگفت مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَهٰذَا عَلِیٌّ مَوْلَاهُ

اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَانْصُرْ

مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَالْعَنْ عَلَى مَنْ

ظَلَمَهُ وبعد آن این ایت نازل شده اَلْیَوْمَ

اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی

وَرَضِیتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ دِینًا بگوای ابراهیم

ترا بخدا سوگند دادم تا مداهنه ومکاره ناکرده

آنچه واقعی است بگوئی ابراهیم خالد متوجه شافعی

وابویوسف وعلمای دیگر شد وسر در زیر افکندند

وهیچ جواب نمیگفت حسنیه متوجه علما شد

وگفت بحق رسول که راست بگوئید وبتاج وتخت

خلیفه انچه واقع است وهرچه شنیده اید بیان

بعد ازان که پیغمبر خطبه فارغ بود از رسانیدن

فرماید

چون علما را بتاج تخت خلیفه سوگند داده بودند نتوا

نستند که مداهنه نمایند ابو یوسف گفت

ای حسنیه اکثر از اصحاب ومفسرین تصریح نموده اند

که این ایت در حق علی ابن ابیطالب نازل شد وآن آیت

مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ نیز مشهور است

حسنیه گفت ای ابو یوسف چه گوئی در باب آیت

اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا

اَلَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلٰوةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکٰوةَ

وَهُمْ رَاکِعُونَ بخدا که راست بگو که این در حق

که نازل شده ابو یوسف گفت این آیه در حق علی

بن ابیطالب علیه السلام باجماع امت است حسنیه

گفت ای ابو یوسف چه گوئی در آیه مباهله قُلْ

تَعَالَوْا نَدْعُ اَبْنَاءَنَا وَاَبْنَاءَکُمْ وَنِسَاءَنَا

وَنِسَاءَکُمْ وَاَنْفُسَنَا وَاَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ

فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللهِ عَلَى الْکَاذِبِینَ لعنت خدا

برتو باد اکر اخفای حق نمائی ای ابو یوسف در روز
مباهله از مردان بغیر از علی بن ابیطالب وامام حسن
وامام حسین وفاطمه صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین
کسی دیکر با پیغمبر بود کفت حسنیه کفت ای ابو یوسف
خدای تعالی علی بن ابیطالب را نفس رسول خواند
واین مخصوص انحضرت هست یا نه ابو یوسف کفت
ای حسنیه هیچ کس درین خلاف نکرد وکسی انکار
این نتواند کرد حسنیه متوجه هارون شد وکفت
ای خلیفه بحق محمد رسول الله صلی الله علیه واله که
کواه باش بر زبان علماء مجلس خود دیکر مرتبه
حسنیه متوجه علما شد وکفت یک سوال دیکر
میکنم بحق یکانکی معبود که راست بکوئید که در محلی که
رسول خدا درحالت نزع بود واشارت بجانب اصحاب کرد
که اتونی بدوات وقرطاس اکتب لکم
کتابا لا تضلوا بعد از من کمراه نشوید ایا که

بود از صحابه که مانع شد رسول خدا را از
وصیت کردن ونکذاشت که دوات وکاغذ حاضر
کند ابو یوسف کفت که این قضایا مشهور است
که عمر بن خطاب بود بواسطه انکه مبادا مرض
حضرت پیغمبر اشتداد از ان نماید مانع ان شد
وکفت ان المرء یستهزؤ حسبنا کتاب الله
حسنیه بخندید وکفت ای ابراهیم وای ابو
یوسف احکام ونصوص الهی را معطل میکذارید
رسیده است بشما از اخبار واثار واز احوال صحابه
واهل البیت وقایعی که روی نمود ابو یوسف کفت
که ظاهر اینست که درمیان صحابه واهل بیت
منازعت بود حسنیه کفت که من آنچه واقع است
بیان کنم اکر تصدیق قول من نکنید بر منست که
از احادیث واخبار وتفاسیر شما بر شما ثابت کنم
هارون کفت بکو حسنیه کفت بدانید که در حالتی

که علی ابن ابیطالب علیه السلام با فضل بن
عباس و جمعی از بنی هاشم و از اصحاب کبار به تجهیز و
تکفین و تغسیل و تدفین رسول خدا مشغول بودند
اکثر از منافقان صحابه در سقیفه بنی ساعده علیحده نشستند
و پیغمبر خود را گذاشتند و بکفن و نماز وی حاضر نشدند
و برای خلافت منازعت کردند چون با نصار رسید
جمعی کثیر از انصار نیز متوجه شدند سخن در میان
ایشان دراز کشید گاهی ابو بکر بعمر میگفت که دست
دراز کن که با تو بیعت میکنم و گاهی عمر گفتی که تو
از ما قدم داشتی دست دراز کن که با تو بیعت کنم
و گاهی سالم مولای ابی حذیفه را تکلیف کردند
و گاهی ابو عبیده را بر خلافت مینشاندند انصار
یان گفتند که مِنّا امیرٌ و مِنکُم امیرٌ سعد عباده
را که بزرگ انصار بود گفتند که دست دراز کن
تا ما با تو بیعت کنیم سعد مضایقه بسیار کرد و تجویز

خلافت

خلافت نمیکرد بعد از مبالغه بسیار که انصار یاد
نمودند سعد راضی شد قیس بن سعد چون دید
که پدرش راضی شد بامر خلافت برخاست و شمشیر
برهنه کرد بر سر پدر آمد و گفت چه حجت است ترا
بر علی بن ابیطالب علیه السلام از آنچه واقع شد
در غدیر خم که رسول صلی الله علیه و آله بحکم
الهی دست وی بگرفت و ویرا بر شما امام و عالم ساخت
و همه راضی شدید و با وی بیعت کردید و ویرا تهنیت
گفتند و این زمان مخالفت میکنید امر خدا را
و پیغمبر شما امروز از میان رفته است والله ای پدر
ترک این معامله کن و اگر نه سر ترا از تن جدا کنم چون
سعد عباده این سخنها از پسر خود شنید پشیمان
شده استغفار نموده انصاریان دیگر را تکلیف
نمودند عمر برخاست و گفت لَا یَجْتَمِعُ سَیفَانِ
فِی غِمدٍ این هرگز نشود که کس مرتکب خلافت

شود واین امر متمشی نشود فی الحال شمشیر کشید
و بر سر ابی بکر رفت که سخن بسیار مکو و دست دراز
کن که با تو بیعت کنیم فی الحال با ابو بکر بیعت کرد
بعد از وی ابو عبیده بیعت کرد و بعد از ان از اصحاب
ضلالت یکی یکی می امدند و بیعت میکردند و
بعد از ان عمر شمشیر کشیده بر سر یک یک رفتی و
جبرًا و قهرًا ایشانرا بیاوردی تا بیعت کردند تا سه
روز بدین منوال بودند بعد از سه روز متوجه
مسجد رسول خدا شدند و خواستند که رسول
خدا صلی الله علیه واله را از قبر مبارک بیرون اورند
و نماز کنند امیر المومنین علیه السلام چوبی که بر هر دو
سرے اهن بود بر دست کرفته بر سر قبر پیغمبر صلی الله
علیه واله بایستاد و سوکند یاد کرد که شما را نکذارم
که پیغمبر را از قبر بیرون ارید تا انکه کشته شوم یا شما را
بقتل رسانم معاویه با ابو بکر کفت شنیده ام که

روزی که علی بن ابیطالب علیه السلام عمامه سرخ
بر سر بسته باشد اکر از مشرق تا مغرب بر او حمله
کنند غالب نشوند باذن الله تعالی جمله را بقتل
رساند چون این حکایت از معاویه شنیدند
ترک این معنی نمودند و جمله بیامدند و در مسجد
نشستند و علی بن ابیطالب با اصحاب و مومنان
دین از جمع کثیر از بنی هاشم که با انحضرت بودند
از جانب دیکر نشستند و کفتکو دراز کشید
و علی بر ایشان حجتها کرفت و ملامتها کرد که
پیغمبر خود را بکذاشتید و بر تغسیل و تکفین
و تجهیز وی حاضر نشدید و بر وے نماز نکردید
و متوجه سقیفه شدید و در امری که بحکم الهی
و فرمان حضرت رسالت پناهی بمن متعلق بود
منازعت کردید و بمشورت چند فاسق خلیفه از برای
رسول تعین نمودید در این حال عثمان بن عفان

با بنی امیه و عبد الرحمن با بنی زهره بیامد و ابو
عبیده برخواستند و گفتند ای بنی امیه و بنی زهره
بیایید و بیعت برابی بکر کنید بیامدند و بیعت کردند
و ایشان جمعی بودند که عداوت با امیر المومنین
علیه السلام در حال حیات رسول صلی الله علیه و اله
شهرت تمام داشت عمر با جمعی کثیر بیامد و در برابر
حضرت امیر المومنین و بنی هاشم بایستاد و گفت
بیایید و بیعت کنید ابوبکر را اکثر مردمان بیعت کردند
و زبیر برخواست و دست بر قبضه شمشیر زد و گفت بخدا
ای عمر علی ابن ابیطالب برادر و ابن عم رسالت و عباس
و رؤسای بنی هاشم و خواص اصحابه رسول را به بیعت
پسر ابی قحافه که ازارا ذلست دلالت میکنی ترا باین
امر چه نسبت با آنکه خویشان رسول حاضر اند
و جمیع شرایط امامت در ایشان موجودست و زبیر
قصد آن کرد که شمشیر فرود آورد و بر سر عمر زند

وعمر فریاد برآورد که علیکم التکلف فاکفونی

شره و سلیمه بن سلام از عقب زبیر در آمد دست
سلیم
بزد و شمشیر از وی در ربود عمر شمشیر از دست
بستد و بشکست بنی هاشم دست بر قبضهای شمشیر کردند
یکبار برخاستند امیر المومنین علی ایشان را منع
کرد و آهسته با ایشان گفت که حکم الهی نیست
له شما شمشیرها از غلاف بیرون آرید و ما را
بغیر از صبر علاجی دیگر نیست چون امیر المومنین
دید که منافقان امت بعضی باختیار و بعضی بقهر
و جبر بیعت کردند روی با ابوبکر و خلایق کرد و گفت
ای یاران مخالفت پیغمبر خود کردید و حکم الهی را
معطل گذاشتید و من بدین کار سزاوارترم از
آنکه من برسول اولیترم زنده و مرده و من وصی و
وزیر ویم و موضع سر وی و بکتاب خدا و سنت رسول
عالم ترم از جمیع شما و اشجع و افصح و اعلم و اتقی

واین کار حق منست از خدا بترسید و از رسول
شرم دارید و حق من بمن گذارید عمر برخواست
و گفت یا علی اگر همه را کشته باید کرد که متابعت تو
نکنیم و دست از تو نداریم تا بیعت نکنی یا بطوع
و رغبت یا بجبر و کراهت امیر المومنین گفت
یا ابن صحاک الحبشیه بخدا که از تو و اتباع تو که
اصحاب ضلال شدید باک ندارم و ترا میشمارم
لولا سبقت وصیت محمد صلی الله علیه واله
ما ترکت احد علی ظهر الارض کافرا بالله منافقا
علی رسول الله وجاهلا بولایی ولکن اشکوا بثی
وحزنی الی الله تعالی یعنی اگر بدان بودی که
پیشی گرفته وصیت رسول خدا یعنی امر الهی شده
که شمشیر از نیام بیرون نیاوردم مگر در سه موضع
که اگر چنین بودی نمیگذاشتم احدی را از اعدای
رسول وانانکه منافق بودند بر رسول خدا و یکی از

منکران ولایت خود ولیکن هر اینه شکایت میکنم
غم واندوه خود را بخدای یا ابن صحاک اگر نه این
بودی که باندک زمانی پریشان میساختم جمیع شما را
و نرم میکردم گردنهای شما را ابوبکر و ابوعبیده
هر دو از جا برخاستند و گفتند یا ابن عم رسول
ما قرابت ترا و فضایل ترا دفع نمیکنیم الا انت
له توجوانی و از سنین عمر مبارک سی سال
نگذشته بود ابوعبیده گفت یا ابوالحسن ابوبکر
پیر است و از پیران قوم بهتر تحمل تواند کرد و
اگر خدای ترا عمر دهد این کار بتو گذارند خاموش
باش و فتنه خوابیده بیدار مکن تو میدانی
که دلهای عربان و غیر ایشان با تو چه گونه است
امیر المومنین علی علیه السلام گفت ای مهاجر
و انصار از خدا بترسید و عهد یکه با
پیغمبر خود و ولایت و امامت من بستید فراموش

مکنید

مکنید وحقی که از اهل بیت پیغمبر است از خاندان
وی بیرون میبرید بخدا که شما میدانید که
ما اهل بیت پیغمبریم وباین کار اولی تریم وخدا
ما را باین کار مخصوص گردانید درین حال بشیر بن
انصاری گفت یا امیر المومنین اگر این سخنان را
انصار شنیدندی پیش از انکه با ابو بکر بیعت
کردند هیچ کس با تو خلاف نکردی امیر المومنین
علی علیه السلام فرمود بخدای که پنداشتم که هیچ
کس این نکند که شما کردید وحال دانستید
ندانم که روز قیامت پیش رسول خدا چه حجت آرید
بخدا سوگند میدهم کسی را که روز غدیر از رسول
شنیده باشد که مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ
اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ برخیزد
وگواهی دهد زید بن ارقم که از مخالفان امیر
المومنین است روایت میکند که دوازده کس مرید

وی برخاستند وگواهی دادند که با ابی بکر بیعت
کرده بودند عمر ترسید که مردم با علی
بیعت بکنند مجلس را برهم زد وبهم برآسود وخلاف
پراکنده گردانید روز دیگر دوازده کس از صحابه
کبار با یکدیگر گفتند که چون ابو بکر بر منبر
رسول رود وا را از منبر بزیر کشیم وبعضی از
ایشان گفتند که این نشاید کرد تا با امیر المومنین
علی علیه السلام مشورت نکنیم همه یکبار بپیش وی
برفتند وگفتند یا امیر المومنین حق خویش بگذا
رسول صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فرمود که علی
مع الحق والحق مع علی بدانکه ما قصد آن کردیم
که ابی بکر را از منبر رسول بزیر آریم بخدمت آمدیم
تا چه جواب میشنویم وچه میفرمائید وایشان دوازده
ده تن بودند اول سلمان فارسی دوم خا
لد بن سعید العاص سیم ابوذر غفاری چهارم

مقداد اسود پنجم عمار یاسر ششم برید اسلمی
واز انصار نیز شش کس بودند اول ابو الهیثم
بن تیهان وسهل بن حنیف وعثمان وخزیمه بن ثابت
وابو ایوب انصاری رحمهم الله امیر المومنین
علیه السلام فرمود اگر چنین کنید شمشیرها کشید وحمله
قصد قتل شما کنند وبنی هاشم نیز با ایشان اتفاق
کنند وچون چنین شود هر آئینه مرا دفع باید کرد
ورسول خدا صلی الله علیه وآله مرا خبر داده است که یا علی
خدا تعالی ترا بصبر فرموده است وخبر داده است مرا که امت
بعد از من با تو غدر کنند وعهد ترا بشکنند ای علی
تو از من بمنزلهٔ هارونی از موسی چنانکه بنی اسرائیل
هارون را بگذاشتند وگوساله را اختیار کردند
همچنین ترا بگذارند ودیگری را اختیار کنند گفتم
یا رسول الله مرا چه فرمائی چه کنم گفت صبر کن و
با ایشان جهاد مکن اگر شمشیرها کشیده شود

نتیجه یخرج الحی من المیت بر طرف شود و
اسلام ناپدید شود زنهار که خود را نگاه دار
ودر خانه صبر قرار گیر تا امر الهی چنین است تا آن زمان
که مظلوم بمن رسید چون رسول خدا صلی الله علیه وآله
متوفی شد بشستن ودفن کردن او مشغول شدم
چون از آن پرداختم میان امت این مخالفت دیدم بر
جمیع ایشان حجت گرفتم هیچکس اجابت نکرد مگر
آنکه مردی وتا سه بار بر جمیع مهاجر وانصار حجت گرفتم
تا ایشان را بر من حجتی نبود شما بروید وآنچه از رسول
خدا شنیده اید ابابکر واتباع وی را بگوئید
ایشان رفتند وگرد منبر رسول در آمدند وآن
روز آدینه بود چون ابو بکر بر منبر شد این دوازده
ده کس از اصحاب کبار که شب وروز انیس وجلیس
سید مختار وحیدر کرار بودند هر یکی فضیلتی
خوانده‌اند واز فضائل امیر المومنین علی علیه السلام

یاد کردند ابو بکر چون حجتهای ایشان بشنید
فروماند و هیچ جوابی نگفت بغیر اینکه و
لیتکم ولت یعنی بهتر نیستم مرا اقالت
کنید عمر چون این حکایت از ابی ابکر شنید گفت
انزل عنها یالکع یعنی فرود آی از منبر ای
ابابکر تاب نماندی ابابکر را برداشته بخانه
اش بردو تا سه روز دیگر بیرون نیامد روز چهارم
خالد ولید با سه هزار کس در رسید و سالم مولی ابو
حذیفه با سه هزار کس بیامد و همچنین آمدند از منافقان
عرب آنها که دلهای ایشان از نفاق امیر المومنین علی
علیه السلام مملو بود و از خوف تیغ او اظهار اسلام
نموده بودند تا آنکه لشکری عظیم جمع کردند و شمشیر
کشیدند عمر در پیش ایشان افتاده متوجه مسجد
رسول صلی الله علیه واله شدند و امیر المومنین علی
با خواص اصحاب در مسجد رسول صلی الله علیه واله نشسته

بودند عمر گفت والله با اصحاب علی اگر کسی از شما
امروز سخن گوید بر سر او شمشیرها کشیده شود
خالد بن سعد العاص رضی الله عنه بر خاست و گفت
یا ابن الصهاك الحبشیه مارا بشمشیرهای خود میترسانند
و باین لشکر که جمع کرده تهدید میدهی بخدا که
شمشیرهای ما تیز تراست اگرچه بعدد اندکیم ولی از
شما بیشتریم از آنکه حجت خدائی که علی بن ابی طالب است
با ماست و اگر نه آنست که اطاعت امام بر ما واجب است
وعده خود را آشکارا میکنیم در خدمت مولای خود
حضرت امیر المومنین و امام المتقین صلوات الله
وسلامه علیه گفت بنشین یا خالد که مقام تو
معروف و سعی تو مشکور گشت و بنشست سلمان فارسی
برپای خاست و گفت الحمد لله بخدا که باین هر دو
گوش خود شنیده ام از رسول خدا صلی الله علیه واله
و اگر نه چنین باشد هر دو گوش من کر باد که گفت

مسیما اخی وابن عمی جالسا فی مسجدی مع نفر من
اصحابه یکسبه جماعة من کلاب اهل النار یعنی
پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که وقتی باشد که در
مسجد که برادر من وابن عم من نشسته باشند در مسجد
من با جمعی اندک از یاران خود ناگاه جمعی از سگان
اهل جهنم بروی درایند وقصد قتل وی ویاران وی
کنند ومن هیچ شکی ندارم که شما اید عمر برخاست
وشمشیر کشید از جای خود جست وقصد سلمان کرد
امیر المومنین علی علیه السلام از جای خود جست وگریبان عمر را گرفته وبرا
پیش کشیده باز پس سر انداخت چنانکه شمشیر از دستش
پرید ودستار از سرش بیفتاد ودر میان معرکه خجل شد
ابوبکر وصحابه برخاستند وعمر را بنشاندند امیر
المومنین گفت یا ابن الصهاک الحبشیه لولا کتاب من الله
سبق وعهد من رسول الله لقد رایت اینا اضعف
ناصرا واقل عددا انگاه امیر المومنین علیه السلام

وبا یاران خویش گفت رحمت خدا بر شما باد آنکه عمر
با لشکر بسیار در مدینه میگشت وبیک یک از آن مردمی
که خلافت ابی بکر را ابا میکردند قهرا وجبرا بیعت
میگرفت وهر کجا جمعی در خانها پنهان بود ندایشان را
بیرون آورده بیعت میستاندند وبعضی را بقتل میرسانند
وتا مدت سه ماه چنین غوغا وشناعت خلافت بود در میان ایشان
تا آخر بطلب امیر المومنین علی علیه السلام رفته قضیه
سیدة النساء صلوات الله علیها واقع شد ولگد بر در زدن
عمر وایذا وآزار سیدة النساء علیهم السلام بر همه کس
ظاهر است ومخالف سعد عباده با ده هزار کس از بنی
خزرج با ایشان وقیس بن سعد بر هیچ کس پوشیده
نیست مالک بن نویره با ده هزار کس از قبیله خود
با ایشان بیعت نکرد تا آنکه خالد بن ولید را فرستاد و هلاک
وآن مومنان را در میان نماز با ده هزار مومن دیگر بقتل رسانیدند
واموال ایشان غارت نمودند وزنان وفرزندان

ایشانرا باسیری بردند ای ابراهیم پس چگونه اجماع
امت شده باشد از خدا و رسول خدا اندیشه
نکرده این دلیری میکندی ای ابراهیم اگر اجماع را اعتبار
بودی در خلافت ابی بکر اجماع منعقد شد پس چرا
یزید و باقی بنی امیه که مفسدان دین و کافران لعین اند
امام نباشند چراکه انقدر از مردمان که با ایشان
بیعت کردند و متابعت ایشان نمودند صد برابر ایشان
بودند که با ابوبکر و عمر بیعت نمودند پس این تقدیر
معاویه و یزید و باقی بنی امیه امام باشند و هیچ
کس را شکی نبود در کفر آنکسان که سر فرزندان رسول
خدا را بریده باشند و اهل بیت او را بر شتران نشانده
باسیری برده باشندی ای ابراهیم اجماع پس منعقد نشد
درمیان اهل اسلام مگر در قتل عثمان که از خواص
و عوام امت از میان جمیع شهرها اهل اسلام کتابها
نوشتند و مردم را تحریص و ترغیب نمودند بر قتل

او و از شهر مصر قریب بسی هزار کس از ظلم بشکایت
آمده بودند بیکبار جمله اتفاق کردند و ویرا بقتل رسانیدند
باقبح وجوه و مدت چند روز ریسمان بپای عثمان
بسته در کوچهای مدینه میگشتند و گروه گروه از
مسلمانان میرسیدند و لگد بر سر و روی میزدند
و از ظلم وی شکایت میکردند ای ابراهیم عمرو و خالد ولید
و جمعی از منافقان بنی امیه را با علی بن ابیطالب عداوت
فطری بوده باشد و این همه فساد کرده باشند و چندین
هزار مومن را بظلم و تعدی بقتل رسانیده باشند
و چندین هزار خلق را از طریق حق دور افکنده یا
ثقل الثاقلین فرستاده ای ابراهیم هیچ امت
با پیغمبر خود این فساد کردند و با اهل بیت پیغمبر خود این
ظلم روا داشتند آیا روا بود که برای تشفی نفس خود
گاهی سعد بن عباده را خلیفه و والی گردانیدند و باز
معزول کنند و ابوبکر را بنشانند و گاهی عثمان را

خلیفه سازند و باز بقتل رسانند و انچه موافق
اغراض ایشان باشد چنان کنند ای براهیم بدانکه
این دو گروه اند که ضدیت و مخالفت و مجادلت
و محاربت و عداوت ایشان نسبت بیکدیگر بر جمیع
امت ثابت است طایفه اول علی ابن ابیطالب است
و امام حسن و امام حسین حضرت سیدة النسا
علیها السلام و سلمان فارسی و عباس و عبد الله
عباس و عبد الله مسعود و ابوذر غفاری و عمار یاسر
و عثمان و محمد ابن ابی بکر و حذیفه یمانی و ابی بن کعب
و خالد بن سعد العاص و جابر بن عبد الله الانصاری
و ابوایوب انصاری و ابودجانه انصاری و سعد بن عباده
انصاری و قیس بن سعد انصاری و ابولبابه و ابوالهیثم
و میثم تمار و مالک اشتر النخعی و فضل بن عباس و ابوالد
خراج و جعفر طیار و ابوسعید خدری و سلمان
بن حرود و سهل بن حنیف و عدی بن حاتم طایی و [illegible]

کسانند

کسانند که اول اسلام تا اخر عمر رسول صلی الله
علیه و اله در خدمت و ملازمت انحضرت بودند
و غیر خلوت با او بسر میبردند و بر طریق رسول و عبادت
انحضرت و اقوال و افعال او بهتر از دیگران اطلاع
داشتند و پیغمبر صلی الله علیه و اله در حق هر یک از ایشان
احادیث فرموده و بعضی را از اهل بیت خود خوانده و بعضی را
گفته پوستی در میانه دو چشم منند و در باب هر یک
از ایشان منقبتها فرموده و انها که اهل بیت نبی اند
خدا بر طهارت و عصمت ایشان گواهی داده و همچنین
خدا تعالی محبت ایشان را بر مردمان فرض گردانیده که
قُل لَا أَسْئَلُكُم عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى
و بحکم الهی قول ایشان صادق و کلام ایشان نص
قاطع است ای ابراهیم آنچه گویند از طریق رسول
صلی الله علیه و اله و عبادت انحضرت از فرایض و نوافل
و اخبار و احکام بقول ایشان عمل نمودن اولی و ا

وانسب است واعتبار ایشان نزد خدا تعالی و رسول
بیشتر است یا آنکه تصدیق نمودند واعتبار کردن قول
ابوبکر و عمر و عثمان و عائشه و حفصه و انس بن مالک
وسعد وسعید وابوعبیده و عمرو عاص وابوهریره
وبراء بن عازب وخالد بن ولید وسالم مولی ابو حذیفه
وسعد بن ابی وقاص وطلحه بن عبدالله وعبدالله بن عامر
بن کریز ومعاویه ویزید وعمر سعد وعبید زیاد و مروان
بن الحکم وباقی بنی امیه که امامان شما اند پیروی
نمودند این طایفه اولی است یا آن گروه که در اول ذکر
کرده شد واعتماد بر قول این طایفه بیشتر است
یا آنکه اسامی ایشان در اول ذکر کردیم ای ابراهیم
چون مخالفت این طایفه بر جمیع امت ظاهر است واز
روز وفات رسول صلعم الی یومنا هذا این طایفه
قصد قتل و قمع یکدیگر کردند در اعمال وافعال و
عبادات واعتقادات مخالفت این طایفه ثابت است

این زمان بگوی که ازین دو طایفه کدام بر حق بودند
وکدام بر باطل ابراهیم خالد مانند حماری که در گرداب
اختلاف افتاده باشد متحیر و پریشان نه طاقت سکوت
ونه طاقت جواب هارون برآشفت وگفت ای ابراهیم
چرا جواب نمیگویی ظاهر است تو تا امروز بر دین رسول صلی
الله علیه واله بوده امروز تو خود را اعلم وافضل علما
میدانی کنیز را الزام نتوانی داد با چندین هزار از
علمای اهل فضل که با تو متفقند در همه چیزها
ابراهیم مضطرب مانده بود چرا که اگر میگفت طریق
اهل بیت رسول ومعصومان خاندان واصحاب
کبار باطل است کفر وی ثابت میشد ومخالفت قران
وحدیث می بایست کردن وبیم آن بود که خلایق
ویرا در مجلس هارون در زیر لگد هلاک کنند واگر
میگفت طریق ابوبکر وعمر وعثمان ومعاویه ویزید واتباع
ایشان باطل است تضیع اعتقاد وابطال مذهب

خود میکرد و بیم کشته شدن نیز بود هارون چون
ابراهیم را بدان حال بدید روی بحنیه کرد و گفت ای
حنیه این علم از کجا حاصل کردی حنیه گفت حاصل
کردم بتوفیق خدای تعالی و بسعی و جهد نفس خود هارون
گفت ای حنیه استاد تو درین علوم که بود حنیه
گفت بر خلیفه زمان پوشیده نماند که چون به پنج سالگی
رسیدیم خواجه من مرا بحرم محترم حضرت امام بحق
ناطق جعفر صادق علیه السلام فرستاده که در
خدمت و ملازمت بندگان آن عتبه عالی باشم و شرائط
طهارات و عبادات و قواعد بیاموزم چون مدتی در
حرم محترم بخدمتکاری قیام نمودم و بر طریق طهارت
و تقوی و نماز و روزه اطلاع یافتم و بدان
مواظبت مینمودم تا آنکه مدت هفت سال از عمر من
بگذشت یکروز حضرت امام علیه السلام بحرم محترم
درآمد آب وضو طلب فرمود اتفاقا آنکس که این خدمت

بدو تفویض بود حاضر نبود من دلیری نموده فی
الحال دویدم و آن ظرف آب را برداشتم و بخدمت
آنحضرت بردم چون چشم مبارک آنحضرت بروی
من افتاد گفتند که تو چه کسی گفتم من ملازم فلان
که درین حرم محترم طریقه خدمت بتقدیم میرسانم
از من سوال کردند که نماز میگذاری گفتم بلی یا مولا
گفتند طریق وضو و طهارت میدانی گفتم بلی
و از هر چیز که سوال کردند جواب موافق بعرض
رسانیدم آنحضرت را شگفت تمام روی نمود و بتعجب
بماندند کیفیت حال مرا از ملازمان عتبه عالیه
تحقیق نمود کیفیت را بعرض رسانیدند کس
فرستاد و خواجه مرا طلب نمود و گفت این کنیزک
تو بسیار عاقله و با برکت است او را بمن بفروش خواجه
من گفت یا ابن رسول الله جان من فدای شما باد
کنیزک در ملازمت شما باشد و من نیز از بندگان

درساعت

کمین وچاکران کمترین شما ام از ان روز خدمت خاص
انحضرت بر من مقرر شد چون اثر رشد بر من ظاهر بود
انحضرت مرا تعلیم نمودی وگاهی که نسبت بانحضرت دلیری
نمیتوانستم نمود بخدمت اولاد واصحاب که هر یك
انجمن فصاحت وبلاغت را شاهی واسمان علوم وفضل را
ماهی بودند مطالعه علوم مینمودم چندانکه ببرکت
توجه انحضرت مرا قوت مطالعه حاصل شد واکثر از کتب
تفاسیر واحادیث مطالعه کردم واکثر مسایل مشکل که
علمای اسلام در تحقیق آن عاجز بودند وحقیقت ان از
انحضرت معلوم مینمودم وتا غایت اجتهاد واهتمام
کردم که امروز در مجلس خلیفه زمان حقیقت مذهب
خود را بر موافق ومخالف ثابت کردم ومنقطع نشدم
هارون گفت ای حنیفه چه با شنیدی از جعفر صادق
بن محمد در باب رویت الله تعالی حنیفه گفت شنیدم
که میفرمود لا تدرکه الابصار وهو

یدرکه الابصار وهو اللطیف الخبیر ابراهیم
گفت ای حنیفه چون رویت الله تعالی محالست پس
موسی علیه السلام پیغمبر اولو العزم بود استدعا
وطلب رویت کرد وگفت رب ارنی انظر الیك
ای حنیفه طلب این محال از روی جهل بود یا از روی
سهو واین هر دو مخل مذهب تست حنیفه گفت
ای ابراهیم طلب رویت موسی علیه السلام نه
از روی جهل بود ونه از روی سهو بدانکه موسی
علیه السلام در استدعا وطلب رویت مجبور بود
جهت انکه بطور میرفت بمناجات هفتاد کس از بنی
اسرائیل را اختیار کرده با خود برد چنانکه قران مجید
بدان ناطق است که واختار موسی قومه سبعین رجلا
لمیقاتنا بدانکه چون موسی علیه السلام
این جماعت را با خود برد گفتند ای موسی ما از تو
استدعا میکنیم که دعا کنی واز حضرت الله تعالی

مسئلت نمائی که سخن خود را بگوش ما رساند در
محلّی که تو با خدا مناجات میکنی موسی علیه السلام
بر تکلیف قوم والتماس ایشان مسئلت نمود که
حضرت پروردگار کلام خود را بسمع آن جماعت رساند
حضرت واهب العطایا احادیث فرمود چون موسی علیه
السلام از مناجات فارغ شد گفت هَلْ سَمِعْتُمْ
کَلَامَ رَبِّکُمْ یعنی آیا شنیدید کلام پروردگار
خود را ایشان گفتند ما شنیدیم کلامی را
اما نمیدانیم کلام خدا بود یا کلام شیطان ما باور
نداریم وقبول نکنیم تا آنکه ببینیم الله تعالی
را آشکارا چنانکه خدا تعالی در قرآن مجید میفرماید
وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللّٰهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ
الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ یعنی گفتند قوم موسی که
ایمان نیاوریم بتو تا نبینیم خدا را آشکارا پس صاعقه
گرفت ایشانرا وبسوخت بظلمی که کردند ایشان

یعنی طلب رویت نمودند پس موسی علیه السلام گفت
چنانکه قرآن بدان ناطق است که أَتُهْلِكُنَا بِمَا
فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا یعنی خداوندا مارا هلاک
میکنی بانچه سفیهان ما کردند یعنی طلب رویت
پس ای ابراهیم اگر قوم موسی علیه السلام در طلب رویت
مصاب بودندی واگر رویت ممکن بودی ایشانرا چرا
بصاعقه هلاک میکردی واگر موسی علیه السلام
با ایشان طلب رویت شریک بودی واعتقاد برویت داشتی
یا بزعم شما خود طلب رویت کردی بایستی که موسی
علیه السلام نیز بصاعقه هلاک شدی ای ابراهیم
گفت ای حسنیه بعد از آنکه طلب رویت درخواست
بالتماس قوم خود کرد بعد از سوختن وهلاک شدن
چرا گفت تُبْتُ إِلَيْكَ حسنیه گفت ای ابراهیم
موسی علیه السلام سوال پیش از دستوری کرد
اولی آن بود که دستوری خواستی وبعد از آن سوال

الله تعالی

کردی وان عدم دستوری نه صغیره ونه کبیره بود

ازانجا که رفعت ومنزلت رسل است که جهة ترك

اداب استغفار کنند چراکه ایشان معصومند وبرگزیده اند

ای براهیم میان تو بحث رویت بود ومن مستدل بودم

برعدم رویت تُبْتُ اِلَیْكَ در مبحث رویت دلیل

من است وشاهد بر مدعای من ای ابراهیم بدانکه

خدای تعالی با موسی علیه السلام گفت لَنْ تَرَانِی

یعنی مرا هرگز نه بینی نه در دنیا ونه در آخرت

چراکه لَنْ برای نفی ابد است هرگاه که موسی علیه السلام

با وجود تقرب نبوت والوا العزم ومکالمت نتوانست

دیدن پس غیری چگونه تواند دیدن ای براهیم بدانکه

صحت رویت مشروط است بسه شرط اول سلامة

خاصه بصر دوم صحت رویت مرئی سیم عدم حجاب

وامروز همه این شرائط حاصل است اگر دیدنی بودی

بایستی که در دنیا مرئی شدی وچون مرئی نمیشود

دلیل است براینکه رویت الله تعالی جایز نیست و

محالست که اگر جایز بودی الله تعالی جسم بودی یا جوهر

یا جوهر یا عرض ومحالست که او جسم وجوهر وعرض باشد

جهت آنکه این اشیا حادثند واو قدیم است ای براهیم

بدانکه هرچیز یکه مرئی شود اورا کیفیتی توان دید

وذات آن کیف محدث باشد ونیز هرچه اورا ببیند

باید که در برابر بیننده باشد ودر مکان وجهت

باشد وواجب الوجود در مکان وجهت نیست پس

دیدن او محال باشد ابراهیم گفت ای حنیفه چگونه

در آیه وجوه یَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ اِلَی رَبِّهَا نَاظِرَةٌ

حنیفه گفت ای ابراهیم بدانکه این آیت از

موولاتست اِلَی رَبِّهَا نَاظِرَةٌ یعنی الی نعمة

ربها ناظرة یعنی بر پیغمبر خدا ورحمت او نگرنده

باشند بدانکه مضاف محذوفست ومثل این در قران

بسیار است بدانکه نظر گردانیدن صدقه باشد

۷

بجهت مرئی و دیدن بر خدا تعالی روا نیست زیرا
که جسمانی نیست دیگر آنکه هر کجا که نظر باشد
رویت که دیدار است لازم نباشد چنانکه عرب
گوید نَظَرْتُ اِلَی الهِلالِ وَلَمْ اَرَهُ یعنی بماه نگاه
کردم و ندیدم اگر نظر بمعنی رویت بودی سخن متناقض
بودی ابراهیم گفت ای حسنیه چگوئی در معنی این آیه
که فَمَنْ کَانَ یَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ حسنیه
گفت بدانکه لقا دیدنی بود بمقابله و نزدیک شما
که خصمید دیدن در مقابله خدا تعالی روا نیست
دیگر آنکه لقا اگر بمعنی دیدار بودی خدا تعالی لقاء
منافقان را ثابت کرده است فَاَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِی
قُلُوبِهِمْ اِلَی یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ یعنی نفاق در دلهای ایشان
خواهد بود تا روزیکه ایشان بخدا رسند و
باتفاق جمیع مذاهب منافقان را دیدار خدا تعالی
نخواهد بود پس معلوم شد که هر کجا در قرآن

ذکر لقاست مراد از آن دیدار نیست اگر نسبت بمؤمن
است آن ثواب خدا و رحمت وی است و اگر در حق کافران و منافقان
است مراد از آن خشم خدای و عذاب وی است چنانکه میفرماید
وَاِنَّ کَثِیرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَکَافِرُونَ و در
این آیه بمعنی رحمت است و این شاهد آنست فَاَمَّا
الَّذِینَ کَفَرُوا وَکَذَّبُوا بِآیَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ
فَاُولٰئِکَ فِی الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ و اینجا از لقا
غرض ثواب آخرتست ای ابراهیم بدانکه اگر در دنیا
ممکن بودی خدا تعالی بموسی گفتی که لَنْ تَرَانِی
فِی الدُّنْیَا یعنی مرا هرگز نبینی و نتوانی در دنیا
دید چون حسنیه سخن بدینجا رسانید هارون
او را منقطع کرده گفت ای حسنیه مولای تو ابو جعفر
بن محمد بچه دلیل مردمان را از شیعه خود ترغیب
کرده بمتعه کردن و امر نمودن حسنیه گفت
بنا بر نص جلی که ملک علام میفرماید فَمَا

اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً
یعنی آنچه متعه کنید شما چیزی از زنان بدهید
مهرهای ایشان از بر خلیفه زمان واضح است که جمیع
مفسران و فقها متفق اند که مراد از نکاح متعه است
ابراهیم گفت این آیه منسوخ است و در میان اهل
سنت و جماعت خلافست بعضی گویند که در ابتدای
اسلام مدتی حلال بود و بعد از ان حرام شد و
بعضی گفته اند که در فتح مکه حرام شد حسینیه
گفت ای ابراهیم بدانکه این کمال تعصب است چراکه
علمای شما درین اخبار مختلف و مضطرب روایت
کرده اند متفاوت اللفظ والمعنی نقیض بعضه بعضا
بدان ای ابراهیم که در قرآن هر آیتی که منسوخ شد
ناسخی دارد اگر کسی از ایشان سوال کند آیتی که ناسخ
آیه متعه است چگوید ابراهیم عاجز شد گفت که منع
عمر ما را سند است که اگر این آیت منسوخ نبودی

واگر

واگر رسول صلی الله علیه و آله منع نکرده بود
عمر منع نکردی حسنیه گفت ای ابراهیم دلیل روشن
و برهان مبین بر حلیت متعه و عدم نسخ منع عمر است
چراکه اگر متعه من عند الله یا من عند الرسول منسوخ
و حرام میشد البته روزی که از ان منع مینمود
و متمسک بدان آیه یا بدین حدیث باشد و از ان سند
میساخت و میگفت که خدای تعالی در تحریم متعه
چنین فرموده یا رسول بدین حدیث منع نموده و نگفتی

که متعتان کانتا محللتین علی عهد رسول الله
و انا احرمهما و اعاقب علیهما متعة الحج و متعة النساء

یعنی دو متعه که در زمان رسول صلی الله علیه و آله
حلال بود من حرام میکنم آنرا و بران عقوبت میکنم
یکی متعه حج و دوم متعه نسا و این منع عمر بدین عبارت
شاهد است بر آنکه متعه از جانب خدا و رسول
ممنوع نبود بلکه ماموریم بکردن از جانب خدا

متمسک

و رسول خدا و بر نا کردنش حکمی واقع نشده و هیچ
کس نقل نکرده بلکه در کردنش ثواب عظیم مترتب است
و اکثر از احادیث در طریق اهل البیت علیه السلام
واقع شد بی نهایت است و از الجمله آنست که حضرت
امیر المومنین علی علیه السلام فرموده که لولا ان
عمر نهی عن المتعة ما زنی الا شقی الا شقی نیز خوانده
اید ای برایم اکثر از احادیث و اخبار در طریق شما
واقع است نقل کرده اند ذکر نمایم تا بر شما حجت بود
بدانکه نقل کرده است ابی نعیم در کتاب خلیفه الاولیا
و احمد حنبل در مسند خود آورد که عمر بن حصین گفت
انزلت اية المتعة في كتاب الله وفعلناها مع النبي
صلى الله عليه واله ولم تنزل القران بحرمتها ولم
ينه النبي عنها حتى مات يعني ايه متعه نازل
شد در کتاب خدا تعالی و ما کردیم با نبی صلی الله
علیه واله ان کار را و هیچ چیز از قران نازل نشد

در حرمت ان و پیغمبر منع نکرد ما را از ان تا از دنیا
برفت و همچنین روایت میکند عبد الله بن مسعود بن
عبادت در کتاب الحج در بین الصحیحین قال كنا نغزوا
مع رسول الله صلى الله عليه واله وليس معنا
نساء نا فقلنا الا نستخص النساء فنهنا عن ذلك
ثم رخص لنا ان تنكح المراة بالثوب الى اجل ثم
قرا عبد الله يا ايها الذين امنوا لا تحرموا طيبات
ما احل الله لكم يعني عبد الله مسعود روايت
کرد که غزا میکردیم ما با رسول صلی الله علیه واله
و زنان ما نبودند با ما گفتیم با رسول الله آیا
حاضر کنیم زنان خود را رسول صلی الله علیه واله
نهی کرد و منع کرد ما را از حاضر کردن زنان خود پس
رخصت داد ما را که عقد نکاح متعه کنیم زنان را
تا وقت معین پس عبد الله مسعود این ایه خواند
که ای انهائی که ایمان آورده اید حرام میکردانید

طیبات را که بر شما حلال کردانیده اند و همچنین
روایتست از عبد الله بن عمر رجل من اهل الشام (عن)
متعة النساء قال هی حلال فقال انّ اباك نهی عنها
فقال ابن عمر ارایت ان کان لابی قد نهی عنها و (صنعها)
رسول الله صلّی الله علیه و اله ترك السنة و نتبع قول
ابی مضمون انکه شخصی از اهل شام پرسید از عبد (الله)
بن عمر از متعهٔ زنان که حلال ست یا حرام عبد الله
بن عمر گفت که حلال است انشخص گفت که پدر تو منع (کرده)
ازان عبد الله گفت که پدر من نهی کرده و خدا و (رسول)
امر کرده بکردن حاشا که ما ترك آن کنیم و متابعت
پدر کنیم بدان ای ابراهیم که اصل در جمیع اشیا
اباحتست تا وارد شود منعی و ایراد منع محتاجست
بدلیل و هر جا که دلیل نیست منع نیست اگر گوئی مانع
عمر است چنانکه مذکور شد میگوئیم از دو حال
بیرون نیست یکی انکه مستند منع او را یا دلیل

باشد

باشد و اگر منع او از روی اجتهاد باشد لا نسلم
از برای انکه اجتهادی کرده در مقابل نص باشد از (خدا)
یا از رسول باطل بود و دلیل قول امیر المؤمنین
علیه و اله و فتوی و قول او در دین حجتست از جهة
عصمتش و اجماع اهل بیت و عبد الله عباس و (عبد الله)
بن مسعود و سعد بن جبیر و جابر بن عبد الله دلیل
واضحست بر حلیّت آن دیگر بدان ای ابراهیم که
روایت کند ابی رباح که از فقهای تابعین است
از صفوان بن معلّی از پدرش که او گفت سبب (آن بود)
که عمر از متعهٔ زنان نهی نمود که عمر بن حرب زنی
را متعه کرده بود از وی پرسید که در حالی که متعه کرده
که حاضر بود و در حضور که کردی گفت مادر و
پدر او عمر گفت نهی عنها خشی ان یکون ذلك فسا[د]
یعنی من از متعه کردن منع مینمایم که میترسم (دران)
فسادی باشد و همچنین آن سخن که مذکور شد

مستند منع خود ساخت و در همان روز منع نمود
ای ابراهیم بمجرد انکه کسی ترسد که در عقدی [عقود] از
شرعیه واحکام ملیه از حال فساد جابر باشد تحریم
ان عقد و نهی نمودن ازان و جایز باشد تحریم و ابطال
جمیع عقود شرعیه واحکام ملیه از حال فساد ای ابراهیم
اگر کسی بقول خدا و رسول خدا عمل نماید و مخالفت
عمر نماید انکس را رافضی گوید و تکفیری کنند و بقتل
رسانند زهی عناد و تعصب و گمراهی و دیگر بدان
ای ابراهیم که در نقل صحیح واقع شده که روزی عبدالله
عباس متوجه بود بجائی چون بمسجد الحرام رسید
ملازمان با وی گفتند که عبدالله زبیر با جمعی
کثیر از اصحاب در مسجد حاضر است و دران وقت
عبدالله زبیر دعوی خلافت کردی در مکه و عبدالله
عباس در آخر عمر مکفوف شده بود در ساعت فرود
آمد و متوجه شد بمسجد چون چشم عبدالله زبیر

بروی افتاده در مقام تعرض شده گفت جاء نا
اعمی الله قلبه بحل المتعة وهي الزناء المحض یعنی
امد کوری که کور کرداند خدای تعالی دل او را بحلال
میداند متعه را حال انکه زنا محض است عبدالله
عباس رضی الله عنه چون این حکایت او را شنید
گفت ان الله صلب ابصارنا وصلب بصائر
عقلکم یعنی خدای تعالی چشمهای ما را بستد و چشم
عقل شما را والله لقد انزلت المتعة في كتاب الله
وعمل بها علی عهد رسول الله صلی الله علیه واله
ونبه عنها ولم یات بعده رسول بحرمتها والدلیل
علی ذلک قول عمر متعتان کانتا علی عهد رسول
الله صلی الله علیه واله محللین وانا احرمهما
واعاقب علیهما فقبلتهما شهادة ولم يقبل تحريمه
يا عبد الله وانك من متعت فاسئل عن بردي عوسجة
مضمون کلام عبدالله عباس آنست که بخدا که

نازل شد متعه در کتاب خدائی و عمل کرده شد
بمتعه در زمان رسول الله صلی الله علیه واله
وخدای منع نکرد و بعد از محمد الرسول الله علیه واله
دیگر نیامد که حرام کند متعه را و دلیل برین قول
عمر است که گفت دو متعه در زمان رسول صلی الله
علیه واله حلال بود و من حرام میکنم بر شما و عقاب
خواهم کرد بر کردن آن پس گواهی عمر را قبول
کردیم فاما تحریم او را قبول نمیکنیم وای عبد الله
زبیر بدان بتحقیق تو از متعه حاصل شده و از مادر
خود بدین کیفیت دو برد عوسجه را چون عبد الله شنید
بغایت متفکر شد و منفعل گشت و چون ایام حکومتش
بود از شرمندگی از مجلس برخواسته متوجه حرم خود شد
و شمشیر بکشید و از روی غضب بر سر مادر خود آمد از
مادر پرسید که اخبرني عن بردي عوسجه یعنی
خبر ده مرا از دو برد عوسجه مادرش فی الحال گفت

ان اباك كان مع رسول الله وقد اهدى له رجل
يقال له عوسجه بردين فاعطاه فمتعني بها فعلقت
بك وانك من متعة یعنی پدر تو زبیر با رسول
خدا بود مردی عوسجه نام دو برد یمانی هدیه برای رسول
صلی الله علیه واله آورد و رسول آن هر دو را به
پدرت بخشید و پدرت آن دو برد یمانی مرا متعه
کرد و من بتو آبستن شدم و تو از متعه حاصل شدی
چون حسنیه سخن و حکایت بدینجا رسانید
هارون را بسیار خوش آمد چرا که عبد الله عباس
جد وی بود بانگ بر یحیی بن خالد زد و گفت ما
تا غایت مانع این امر بودیم الحال رخصت دادیم
مردمانرا نکاح متعه بعد ازین روا بود اخر در زمان
هارون شایع شد و تا مدتی معمول بود و منع آن نبود
تا آنکه معتصم ملعون منع کرد حسنیه گفت ای ابراهیم
سخن دراز کشید و خلیفه زمان و ارکان دولت را

ازین مباحثه ومجادله ملامت حاصل شد از تو یك
سوال دیگر میکنم وختم بحث درین سوال خواهد بود
بگوی که این حدیث نزد شما ثابت هست که پیغمبر
در حق سیدة النساء صلوات الله علیها فرموده که
فاطمة بضعة منّي من اذاها فقد اذاني ومن
اذاني فقد اذا الله یعنی فاطمه پاره ایست از
من هر که برنجاند او را مرا رنجانیده باشد وهر که ایذا
نماید خدا را رنجانیده باشد ابراهیم گفت این
حدیث صحیح است وجمیع امت بر صحت این حدیث
متفق اند وهیچ کس انکار نتواند کرد حسنیه گفت
بدان خدای که خالق جمیع اشیا است بگو که
ابی بکر وعمر فدك را که از حضرت سیدة النسا صلوات
الله علیها باز گرفتند بظلم بود یا نه ابراهیم گفت
بلی فدك را ازوی گرفتند بحکم حدیث رسول صلی الله
علیه واله که ابی بکر ناقل انست که نحن معاشر

الانبیاء لانورث وما خلفنا فهو صدقة یعنی
ما معاشر انبیائیم ما را میراث نباشد وهرچه
از ما بماند صدقه است حسنیه گفت ای ابراهیم
بدانکه ابوسعید خدری که از اصحاب جلیل
شماست روایت میکند که چون این آیت وآت ذا القربی
حقه نازل شد رسول صلی الله علیه واله حضرت
فاطمه صلوات الله علیها را طلبید گفت خدای تعالی
میداند که پدر تو در زیر فلك غیر از ملك فدك
چیزی ندارد وان روز فدك را بحضرت سیدة
النسا بخشید وبوی تسلیم کرد وسه سال در
زمان حیات رسول صلی الله علیه واله عمل حضرت
فاطمه در انجا بود وحاصل فدك بآنحضرت
میرسید وبعضی گویند پنج سال وبعد از رسول
صلی الله علیه واله ابی بکر فدك را باز بستند
چون آنحضرت دعوی کرد که فدك حق منست

ابي بكر كواهي طلبيد امير المؤمنين وامام حسن
وامام حسين عليهم السّلام وام ايمن وقنبر و اسلمان
كواهي دادند كه پيغمبر صلّى الله عليه واله فدك را بحضرت
فاطمه عليها السّلام بخشيد وحضرت امير
المؤمنين عليه السّلام حسب التماس حضرت فاطمه برتت
وكواهي داد كفتند هذا بعلك يجرّ الى نفسه
فلا نحكم بشهادة يعني اين شوهرتست جرّ
منفعت از براي خود ميكند ما حكم نميكنيم بكواهي
وى حال ايشان وشما وجميع اهل سنت اين حديث را
معتبر ميدانيد كه پيغمبر صلّى الله عليه واله فرموده
عَلِيٌّ مَعَ الحَقِّ وَالحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ با وجود اين كواهي ويرا
نشنيدند كه جرّ نفع از براي خود ميكند و حال
انكه جرّ نفع ان زنديق از براي خود ميكرد كه حديث
نحن معاشر الانبياء وضع نمود و كواهي امام حسن
وامام حسين عليهما السّلام وام ايمن و سلمان
وقنبر

وقنبر نشنيد كه حكم نميكنم بكواهي ايشان
وآنچه از رسول مانده بود از سلاطين وادا صنين
تصرّف كردند وفدك را انتزاع نمودند و كفتند
فدك ملك رسول بود و در تصرّف حضرت فاطمه
بر سبيل طعمه بود چنانكه ايشان كفتند كسى كه دعوى
اسلام كند چكونه جايز باشد كه رسول صلّى الله
عليه واله وسلم چيزي در حال حيات بر سبيل
طعمه بجكر كوشه خود داده باشد بعد از وفات خود
او باز كيرند واين حديث كه ابو بكر نقل كرده كه
ما پيغمبران ميراث نباشد هيچ كس ديكر از اصحاب
رسول صلّى الله عليه واله اين حديث نشنيده
و روايت نكرد الّا ابو بكر و دخترش عايشه ديكر
رسول خدا با هيچ كس از عرب و عجم هيچ يك
از اهل بيت وصحابه نكفته بود كه ورثه اهل بيت
مَن از ميراث نبرند اي ابراهيم اكر ابي بكر كاذب

وغادر وظالم نبودی میبایستی اهل بیت وجمیع
صحابه اطلاع داشتندی وپیغمبر صلی الله علیه واله
باظهار آن فرمودندی که هرچه از من بماند صدقه است
تا اهل بیت او بعد از او طلب چیزیکه بر ایشان
حرام بود نکردندی ومیان حلال وحرام تمیز کردندی
جهت آنکه اتفاق است که صدقه بر بنی هاشم حرام است
پس از سخن ابی بکر لازم می آید که رسول صلی الله
علیه واله کما ینبغی اداء رسالت نکرده
باشد وآیه الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم
نعمتی غیر واقع باشد چراکه رسول صلی الله علیه
واله مبعوث بود بر عالمیان عموما وبر اهل بیت
واقارب وعشایر خود خصوصا بمقتضای آیه
وانذر عشیرتک الاقربین مامور بود که عشایر
واقارب خود را انذار نماید پس اگر سخن ابی بکر راست
بوده باشد رسول خدا صلی الله علیه واله تقصیر کرده

باشد بر اهل بیت خود که ایشانرا اعلام نکرده
که شرعا جایز نیست که شما از من میراث ببرید والخبر
از من بماند صدقه است وبر شما حرام است ای ابراهیم
چرا جواب بنیکوئی حاشا از این اعتقاد شما که بخدا
ورسول کرده اید وزندقه که بر خود روا داشته اید
واز برای تصحیح کلام ابی بکر تقصیر وظلم بر پیغمبر خود
که اشرف کائناتست لازم داریدای ابراهیم
اگر گوئی که پیغمبر ما عترت واهل بیت خود گفته
بود که میراث نباشد وهرچه از من بماند صدقه است
وبر شما حرام است واز ایشان سخن پیغمبر نشنیدند
وقبول نکردند این دلیل بر عصیان ایشانست بلکه بر کفر
ایشانست وحال آنکه خدای تعالی بر عصمت ایشان
گواهی داده انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل
البیت ویطهرکم تطهیرا وباتفاق عا
لمیان از مخالف وموافق ایشان اهل بهشت اند

بنصّ خدا و رسول بلکه قسمت کننده بهشت و دوزخ
اند و ساقی حوض کوثر بقول شما و بزعم احادیث که شما
روایت میکنند پس شما را هیچ جواب شافی نیست پس ثابت
شد که ابی بکر حدیث دروغ وضع کرد و کذب بست علی الله
و علی الرّسول باعتقاد شما و جمیع مسلمانان کافر است
و همچنین ظلم او نسبت بحضرت سیّدة النّسا علیها السلام
و تکذیب شهادت حضرت امیر المؤمنین و امام
حسن و امام حسین علیهم السّلام ظلم صریح است
و کفر و بر هیچ عاقل و منصف پوشیده نیست که مثل
این افعال و اعمال نسبت به پیغمبر خود و اهل بیت او
ظلم قبیح و کفر صریح است ابراهیم و ابو یوسف و شافعی
و جمیع علما که حاضر بودند هیچ یکی را جواب نماند و مجال
نطق نبود هارون نیز از افعال قبیح خود شرمنده بود
و حقیر مانده بود دیگر مرتبه حسنیه گفت ای ابراهیم
در حالتی که حضرت فاطمه صلوات الله علیها دعوی

فدک نمود و گفت که پیغمبر صلّی الله علیه و آله
در حال حیات فدک را بمن داده و تملیک فرموده
ابی بکر گواهی طلبیده آیا بشرع پیغمبر عمل نمود یا
خلاف شرع کرد ابراهیم از ترس آنکه مبادا سخنی
گوید که موجب الزام و فضیحت ابی بکر شود زیاده
بر آنچه شده هیچ نمیگفت حسنیه گفت ای ابراهیم
حضرت سیّدة النّسا صاحب ید بود ابی بکر مدّعی
خبر و نحن معاشر الانبیاء و موجب حکم شرع
له البیّنة علی المدّعی و الیمین علی من انکر پس
از حضرت سیّدة النّسا صلوات الله علیها که
صاحب ید بود گواه طلبیدن آیا از روی جهل بوده
یا ظلم کرد ای ابراهیم بحق خدا که جواب بگوی یا
از کرسی بزیر آی و محمّد امامتش کن ابراهیم و شافعی
و ابو یوسف بمرات خود راضی شده بودند و جمیع
خلایق بر ایشان سخریه میکردند و از ترس هارون

هیچ نمیتوانستند گفت روایت کرده اند که
هارون را پسر عمی بود بحسن صورت ولطف سیرت اراسته
وبغایت صاحب کمال بود نام وی خالد بن عیسی وبود در محبت
اهل بیت شهرت تمام داشت وهرگز تقیه نکرده و
بر هارون نیز ظاهر بود که بر طریق اهل بیت است
ازانجهت که هارون را محبت تمام بد وبود او هرچه
دانستی گفتی وهرچه خواستی کردی کسی را یارای ان
نبود که باوی متعرض شود گویند که وی نزدیک
حسنیه نشسته بود ودر هر مسئله که حسنیه
الزام ابراهیم دادی ویک کف از درهم ودینار بر حسنیه
نثار کردی وتحسین وی نمودی وبر ابراهیم ودیگران
خندیدی وبا ایشان سخریه واستهزا کردی وهیچ
ملتفت بهارون ومنع نشدی ودست بر قبضه تیغ زده
در حفظ حسنیه کوشیدی که مبادا کسی در مقام
ایذا وازار او شود وهر لحظه حسنیه را یاری داده

وتحریص

وتحریص نمودی بر بحث کردن حسنیه رو بهارون
وجمیع علما کرد وگفت بدانید که دران روزی که
حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در باب
فدک گواهی داد وابی بکر امتناع نمود حضرت امیر
المؤمنین فرمود که ای ابی بکر اگر دو کس نزد تو اند
ویکی از ایشان دعوی کند بر دیگری که فلان ملک
محدود معین که در تصرف اوست ملک منست واو
بغیر حق متصرف وغاصب است بمجرد دعوی قبل ازانکه
ظلم مدعی علیه نزد تو ثابت شود ومعلوم کنی که
غاصب است ازوی میستانی وبمدعی تسلیم میکنی ابو بکر
گفت نه امیر المؤمنین علیه السلام پرسید که گواه
از مدعی طلب میکنی یا از مدعی علیه گفت از مدعی
طلب میکنم که رسول صلی الله علیه وآله فرمود
البینة علی المدعی والیمین علی من انکر امیر
المؤمنین فرمود که پس چرا با فرزند ونور دیده

وبضعه رسول بخلاف قول خدا و رسول عمل
کردی ابو بکر کفت چکونه با ابا الحسن امیر المومنین
فرمود که حجت آنکه فاطمه مدعی علیه و ذات ید است
فدک را و انکس که دعوی نحن معاشر الانبیا کند بر او ست
که اقامت بینه نماید بر طریق مدعای خود بر تقدیر
یکه پیغمبر صلی الله علیه واله در حین حیات بسیدة
النسا نداده باشد بحکم اسلام باید که در دست
ورثه رسول صلی الله علیه واله بوده باشد تا زمانی
که مدعی حدیثا اقامت بینه نماید بر طبق مدعای
خود و باید که کواه کسی باشد که صدقه بروی حرام بود و شرعا
از صدقه حصه نبرد وان کروه بنی هاشم اند که صدقه
برایشان حرامست وسوای بنی هاشم جمیع مسلمانان در
صدقه شریکند واز ان حصه میبرند پس جمیع انها
که در صدقه شریک باشند کواهی ایشا نرا در
باب فدک نتوان شنید الا کروه بنی هاشم پس

انکس

انکس که مدعی فدک باشد اکر از کواه عاجز شود
غایة ما فی الباب سوکند متوجه فاطمه شود بمعتقد
کسی که اعتقاد بعصمت اهل بیت نداشته باشد ای
ابی بکر فاطمه علیها السلام معصومست بحکم الهی و
چکونه تواند بود که معصوم مرتکب کبایر شود
ودعوی باطل نماید ابی بکر خجل شد سر در زیر افکند
چنانچه نوای ابراهیم وابو یوسف وشافعی وجمیع
علما شما از جوابی که موافق بود توانید کفت و نیز
کمراهی وضلالت خود معترف توانید شد
دیکر بدان ای ابراهیم که سخن ابی بکر باطل است ا
وحدیث نحن معاشر الانبیاء موضوع است از انجهة
که مخالف نص وکلام خداست که یوصیکم
الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین صلع
و اول کسی که مخاطب است باین خطاب رسول خداست
واین حکم عامست ودیکر در قران بسیار از اخبار که

انبیا را میراث بوده است چنانکه فرموده وورث
سلیمان داود وهمچنین در قران است که زکریا
دعا کرد از خدا تعالی طلب فرزند کرد که از او وآل
یعقوب میراث برد واین صریح است که فهب لی
من لدنک ولیا یرثنی ویرث من آل یعقوب
واجعله رب رضیا پس بموجب نص قران معلوم
شد که انبیا را میراث بوده است وحدیث نحن معاشر
الانبیاء موضوع است وتکذیب قران میکند
ومعلوم میشود که واضع این حدیث قران نمیدانست
واگر دانستی چیزی روایت نکردی که قران تکذیب کند
ومخالف آن بوده ابراهیم ابی بکر حدیث را چنین
انا من قبیل الانبیاء لا وارث ولا اترک
یکون صدقة علی المسلمین باری بهر طریق
کذب وبطلان ان مفتری بشهادت ان معلوم نشد اما
حضرت الله تعالی جهت هدایت قران کافر مفتری که واضع این

این حدایت کور گردانید تا ظاهر شود براهل
معرفت کذب وبطلان او بگواهی الله تعالی
یکی از علمای بغداد که حاضر بود دید که ابراهیم
هیچ نمیگوید گفت ای حسنیه بدانکه سلیمان
از داود علم نبوت میراث گرفت نه مال وعقار
وضیاع حسنیه گفت این سخنی است که قبل از تو
گمراهان نیز گفته اند واین از قلت عقل وکثرت
جهل وتعصب وعناد ایشانست چراکه سلیمان
علیه السلام در حال حیات داود علیه السلام پیغمبر
شده بود ونص قرانست که داود وسلیمان اذ
یحکمان فی الحرث اذ نفشت فیه غنم القوم
وکنا لحکمهم شاهدین ففهمناها سلیمان
وکلا آتینا حکما وعلما بدانکه میراث را
اطلاق برچیزی کنند که بعد از میت در میان
ورثا او منقسم شود ونبوت قابل قسمت نیست

واکر چنین بودی بایستی که اولاد آدم علیه السلام
جمله بشرکت نبی بودند تا انقراض عالم وحال آنکه
درمیان اولاد آدم همین شیث نبی بود وبس نبوت
بمیراث نباشد بلکه نبوت وحی الهی باشد و عصمت
واستحقاق وهمچنین اگر گویی که زکریا ارث نبوت
از الله تعالی مسئلت نموده نه ارث مال واسباب دنیوی
از سخن تو قدح نبوت زکریا لازم می آید نعوذ بالله
منها بلکه معصیت وکفر او وحاشا من ذلک ابراهیم گفت
از جهت حسنیه گفت از آنجهت که در دعا گفت
وانی خفت الموالی من ورائی وامرأتی عاقرا فهب لی
من لدنک ولیا یرثنی ویرث من آل یعقوب واجعله
رب رضیا بدانکه اجماع مفسران است که مراد از
موالی اینجا پسر عمت واگر مطلق وارث نبوت بودی
باشد واز الله تعالی استدعا کرده باشد
که مرا پسری ده که پسران عم من نبی نشوند وهمچنین

نبوت

نبوت نرسند دلالت کند که زکریا بقضای
الهی راضی نبوده وبر پسران عم حسد می برد این دلیل
باشد بر معصیت زکریا بلکه کفر او نعوذ بالله
من هذه الاعتقاد باوجود آنکه در آخر دعا
کرد وگفت رب رضیا وبلا شک وشبهه
نبی راضی باشد اگر در آیه مذکور مراد نبوت
نبودی واجعله رب رضیا نگفتی وگفتن
این بی فایده بودی پس ثابت شد که انبیارا
میراث بود بدلایل وبراهین عقلی ونقلی وحدیث
نحن معاشر الانبیاء موضوع وابوبکر کاذب
وغادر وظالم بوده باشد چراکه حدیث مخالف
قرآنست ودر محلی که آیت انک میت وانهم
میتون نازل شد پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بر منبر رفت وگفت ای یاران بدانید که بعد از
من اصحاب بغرض از من دروغ بسیار نقل خواهند

کرد وهرکس برحسب غرض از من دروغ بسیار ملا

مدعای خود احادیث وضع خواهند نمود وبمن منسوب

خواهند ساخت بدانید که هرکه آن حدیث که از

من روایت کنند وان موافق قران نباشد اعتبار

نکنید وهرچه موافق بود اعتبار کنید وحدیث

اینست که اذا جاءکم الحدیث فاضربوه علی کتاب الله

فخذوه وماخلف کتاب الله فارفضوه دیکر بدان

ای ابراهیم که چون حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه

واله از دار فنا بدار بقا رحلت نمود استر وشمشیر

وناقه وعمامه ودیکر چیزهای انحضرت مانند امیر المومنین

علیه واله ازامتصرف شد وزره حضرت رسول صلی

مرهون یهود بود درحالتی که انحضرت رحلت نمود امیر المومنین

انرا از رهن بیرون ورد ومتصرف شد که ازجمله

موارث حضرت عم بود وهیچکس باوی منازعت نکرد

واین در کتب شما مذکوراست وهیچکس نکفت که رسول را

میراث نیست چرا متروکات انحضرت را متصرف

میشوی پس بایستی که انها را نیز از امیر المومنین

علیه السلام میکرفتند اکر کویید که ایشان طلبیدند

وامیر المومنین بر ایشان طلب تسلیم نکرد وایشان

عاجز شدند حاشا که امیر المومنین علیه السلام

ظلم کرده باشد وچیزیکه او را دران شرعا تصرف

نتوان کرد وی تصرف نماید وانچه بروی حرام باشد

نعوذ بالله بکفر نزدیک بود واکر کویید که رسول

صلی الله علیه واله درحال حیات خود ان متعلقات

را تملیک امیر المومنین علیه السلام کرده باطل

ودروغ بود چرا که اکر چنین بودی حدیث مجتمع علیه

متفق فیه درین باب وارد کشته بودی که رسول

صلی الله علیه وسلم واله درحال حیات متعلقات

خودرا تملیک امیر المومنین علیه کرده پس معلوم شد

که بارث بدان حضرت منتقل شد وابوبکر کاذب است

چون حسنیه سخن بدینجا رسانید هارون گفت ای
ابراهیم وای علما که حاضرید چون جواب حسنیه را
ندادید و او تضییع و ابطال مذهب شما میکند و شما
ساکت شدید و سکوت علامت رضا است پس چرا مذهب
وی اختیار نمیکنید همه سر در زیر افکندند پس دیگر
مرتبه حسنیه گفت ای ابراهیم وای علما که حاضرید
بدانید که در جمیع تواریخ شما مذکور است و اتفاق
که چون ابی بکر جرح شهادت شهود کرد و گواهان
حضرت سیدة النساء را نشنید حضرت فاطمه گفت
ای ابوبکر تو از پدر خود میراث بری و من از پدر خود میراث
نبرم و بر ایشان حجت بسیار گرفت و الزام ایشان
نمود و بر ایشان لعنت کرد و خشمناک و رنجیده مهاجرت
نمود و ترک بیعت و سوگند یاد کرد که در قیامت نزد
حضرت رسول صلعم شکایت نمایم و در حینی که از دار فنا
بدار بقا رحلت مینمود فرمود بحضرت امیر المومنین

علیه السلام که ویرا در شب دفن کند و نگذارد
که ابی بکر و عمر و اتباع ایشان بر جنازه آنحضرت
نماز کنند پس حضرت امیر المومنین علی علیه السلام
وصیت آنحضرت را بجا آورده است او را در شب دفن
کردند و در میان قبر و منبر حضرت رسول صلی الله
علیه و آله بحکم حدیث مَا بَیْنَ قَبْرِی وَ مِنْبَرِی رَوْضَةٌ
مِنْ رِیَاضِ الْجَنَّةِ موضع قبر آنحضرت ساختند
و هموار نمودند روز دیگر ابوبکر و عمر با جمیع اعوان
و انصار خود بدر خانه حضرت امیر المومنین علیه السلام رفتند
و تعزیت آنحضرت گفتند و از حال آنحضرت و دفن وی
سؤال کردند امیر المومنین علیه السلام فرمود که او را در شب
دفن کردیم ابی بکر و عمر سبب پرسیدند و گفتند چرا
هیچ کس را از اصحاب خبر نکردی امیر المومنین علیه السلام فرمود
بوصیت او عمل کردم و نخواستم که مخالفت وصیت
وی کنم جهة آنکه مخالفت وصیت نوعی از ایذا است

وشما بکرات ومرات از رسول صلی الله علیه واله
شنیده اید که فاطمة بضعة منی من اذاها
فقد اذانی ومن اذانی فقد اذا الله پس چگونه
جایز بود مرا که ایذای او وخدا ورسول نمایم
عمر بغایت مضطرب شد وگفت برویم واورا از قبر
بیرون آوریم وبروی نماز گذاریم وهرچند قبر آنحضرت
را طلبیدند نیافتند ای ابراهیم این حکایت بدین
طریق که بیان کردم اجماع امت است وهیچ کس
خلاف نکرده پس رنجیدن حضرت فاطمه صلوات
علیها وغضب وی ومحروم شدن از مهاجر وانصار
نماز وی دالّت بر کلی قهر وغضب حضرت سیدة النساء
ازجهت ظلم که برو کردند وبر شوهر بزرگوار او از
غصب امامت وبر فرزندان نامدار وی واز نا شنیدن
شهادت ایشان ومجمع ایشان از مهاجر وانصار
ودر روایت این حدیث متفق اند که حضرت رسالت

پناهي صلی الله علیه واله فرمود الله یغضب
لغضبک ویرضی برضاک یعنی ای فاطمه خدای
غضب میفرماید از برای غضب تو وخشنود میشود
ازجهت خشنودی تو پس بموجب این حدیث غضب
حضرت فاطمه علیها السلام غضب الله تعالی باشد
وخدا تعالی بر ایشان غضب فرموده باشد وحکم
حدیث اول که فاطمه را صلوات الله علیها رنجا
نیده باشد وخدا تعالی میفرماید ان الذین
یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا
والاخرة پس بلا شبهه ابوبکر وعمر واتباع ایشان
کافر وغادر وظالم باشند ولعنت خدای ورسول
وملائکه وغضب الهی متوجه ایشان باشد چون
حنیفه سخن بدینجا رسانید ابراهیم وابویوسف
وشافعی وجمیع علما یکبار برخاستند وقصد
قتل حنیفه نمودند ودر مقام جفا وازار او شدند

او نیز بقدر قوت خود سعی مینمود و ریش ابراهیم را
بدست خود گرفته نمیگذاشت و هارون مشاهده
میکرد چون یحیی بن خالد هجوم ایشان را بدید نزد
هارون آمد و گفت تو امروز بجای رسول خدا نشسته
و کنیزک علمای زمان را الزام نموده و جمله را عاجز کرده
و ایشان بظلم و تعدی در مجلس تو قصد ایذای وی
کردند هریک از امرا و ارکان دولت حکایت از
جانب حسنیه رسانیدند تا هارون متعرض علما
شد ابن عم هارون که از یکجهتان و محبان اهل بیت بود
شمشیرها کشید متوجه ابراهیم و علما شد همه یکبار
دست از حسنیه کوتاه کردند و بر جای خود نشستند
هارون بانگ بر ابراهیم زد و گفت هیچ شرم ندارید
که جمیع شما که حاضرید خود را اعلم و افضل اهل زمان
میدانید از جواب کنیزکی عاجز و مضطر شده اید و
مردمان از خواص و عوام با شما تمسخر میکنند با وجود

این شرمنده نیستید و قصد قتل و ایذا و آزار
وی میکنید چون خلایق این سخنان از هارون الرشید شنیدند از سلاطین و امرا و اعیان همه
یکبار ملامت آغاز کردند ابراهیم و جمیع علما را
تشنیع و مذمت نمودند حسنیه با وجود این همه جور
ایشان از خایف نبوده و ساکت نشد و دیگر مرتبه
حسنیه آغاز سخن نمود و گفت ای معاندان گمراه
و ای دشمنان خاندان رسول الله از خدا بترسید
و از روز باز خواست یاد کنید و از برای جاه دنیا
و حیات پنج روزه کمر عداوت مصطفی و مرتضی و اهل
بیت علیهم السلام در میان استوار بسته و سعی میکنید
و بمزخرفات و مهملات که از قبیل افسانه و افسون
چشم کوته نظران امی پوشانید باتفاق فلان
خلیفه و فلان از پی فلان امیر شد پس افضل
باشد و امثال این حکایات واهیه و روایات لاغیه

را علم رسالت و نبوت و امامت و طهارت و
عصمت و اسرار ملائکه و تحقیق و حقایق و حجت ساخته
اید و در زبان خلایق انداخته اید چه از قیامت
و حشر و نشر و عذاب ابد یاد نیاورید و از غضب الهی
نترسید صد هزار فتنه در میان خلق پدید
آورده اید و مردمان را صد هزار فرسنگ از شناختن
خدا و رسول و امام دور انداخته اید و در ظلمات
بعضها فوق بعض گذاشته اید و اکثر از حکایات
و روایات و احادیث موضوعه شما نقل از ظالمان اهل بیت
و فاسقان زمان و کودکان کنجشکان باز از قبیل
افسانه و خواب و خیالست بدان ماند که شخصی میگوید
و جمعی از زنان و کودکان استماع مینمایند و بعضی
خواب میکنند چون افسانه با تمام رسید نام همه
کودکان بر کنجشک بازی و زنان و فاسقان را در سلک
روایت و حدیث و اخبار مینویسند که قال فلان

و روی فلان و در افواه می اندازید که فلان جنید
بر فلان شیخ و فلان شیخ حجام مفسر قرآنست و فلان
جاهل بی بصیرت در فلان زاویه صاحب جذبات بعضی از
اولیا و کبار و مقتدای دور کارست و فلان
شیخ در خواب چنین دید و از پیغمبر صلی الله علیه و آله
در خواب چنین شنید و پیغمبر چنین فرمود و علی
هذا القیاس جاهلان بی بصیرت و ابلهان بی معرفت
و کوتوالان زاویه جهالت و غولان بادیه ضلالت
از اطراف و جوانب و بلاد و امصار و یمین و یسار
پیش دویدند و تبرک جوئید و نقل از شما کنند
و بنای معرفت و شریعت و طریقت بر خواب و خیال و وهم
و بر نقل روایات شما و ذوق این مهملات چنان در خیال
ایشان مستحکم شده و چنان ساخته اید که بسیار
قضا و قدر را از ایشان زایل نتوان کرد و از نتیجه
جرح و تعدیل و طعن و تکفیر در میانه عوام پدید

آورده اند وزمانها بدین بگذشت واولاد و
احفاد ایشان بدین شیوه در وجود امدند
وخواهند آمد وبغض وعداوت اهل بیت واولاد او
ومحبان وشیعیان ایشان نمودند ومینمایند
وظالمان وفاسقان واعدای خاندان که عمر نسبت بر سید
رسول را
وشرب خمر گذرانیده بودند بر معصومان مقدم
میداریدند وجولاهان وقصابان ازیکدیگر روایت
میکنند وحال بدان رسیده وکار بدان انجامیده
که نقل روایت میکنند وحال بدان رسیده
وحدیث وآیات از امیر المؤمنین وامام حسین
وامام حسن وباقی ائمه علیهم السلام که اتفاق
عالمیان معصوم ومطهر اند قبول نکنند و قول
معصومانرا اعتبار ننمایند وحدیث وروایت
از عایشه وانس بن مالک وابوهریره وعمرو عاص
ومعاویه را اعتبار کنند که هریک ازاینها بدترین

اهل

اهل روزگار واخس واذون کفارند وبا
اعتقاد جمیع اسلام لعن این گروه از واجب عبادات
واحسن سعادت است ای ابراهیم از صدیق تو اکرامت
وفا دوست واعظمت چه فضیلت داری بیار تا بشنوم
کدام وجه ودلیل بر عالمیان ثابت است که این مجهول
تمسخر بجهت چه حجت وکدام علم وفضیلت وزهادت وکدام
است
تقوی وعبادت وکدام سخاوت ومروت وکدام دلیری وشجاعت
وبکدام جنگها بسیار کرده اند ودلیران بسیار کشته اند
وبکدام معجزه وکرامت نموده اند ای ابراهیم فضیلت را معنی
بگو که بچه حاصل میشود وبگو که اکثر ثواب عند الله چه معنی دارد وان
ثواب از چه خیر کند حاصل شده که بر هیچ کس از عالمیان ثابت نیست
ونشنیده اند در قرآن وحدیث واخبار واقع نشده
ای ابراهیم وای علمای جاهل شرم از ریش خود بدارید
وترک این مهملات کنید وبدانید که از اول زمان
خلافت تا غایت بنای مذهب وملت شما بر تعصب وعناد

وظلم وتعدی بوده هر کس هیچ یك از سادات را
که اهل بیت اویند در هیچ زمانی مجال بحث وجدل
نداده اید ونگذاشتید که اظهار مذهب اهل بیت
نمایند وفتوی بر قتل ایشان داده اید وعوام را بر قتل
ایشان تحریص داده اید وگفته اید که اینها اشد
کفارند وبصد خواری بقتل رسانیده اید از خوف
انکه شما را فضیحت نکنند وابطال مذهب شما
ننمایند وکفر وظلم امامان وپیشوایان شما که
اعدای رسول وآل واهل بیت اویند بر شما ثابت نکنند
چنانچه من ثابت کردم بدولت خلیفه زمان ای
ابراهیم بر جمیع عقلا ثابت است که شما اعدای اهل بیت
وامامان شما قاتلان اهل بیت واعدای ایشانند
وعداوتی که با رسول خدا صلعم داشتند ونفاقی که با آنحضرت
می ورزیدند واظهار نمیتوانستند کرد وخدای
برسول خود خبر از ان داده بود وایشان با رسول

خدا در مقام نفاق بودند وباطنا بطریق کفر را
می پیمودند تا انکه بعد از رسول خدا ظاهر نمودند
وانتقام از اهل بیت او کشیدند وشما نیز
پیروی مینمائید واز آل واهل بیت رسول صلی الله
علیه واله او شیعیان وپیروان ایشان
در عالم نگذاشتند ونسلهای ایشان منقطع کردند
وباز دعوای اسلام ومسلمانی میکنند ومیگوئید
که بر دین محمدیم والله که محمد از شما بیزار است یکبار
علما گفتند که ما از اعدای اهل بیت وانکس که با ایشان
در مقام عداوت است احسنیه گفت بخدا دروغ میگوئید
ودلهای ایشان شما مملوات از عداوت اهل بیت
وپیروان ایشان ومن بحضور خلیفه زمان بر شما
ثابت کنم که چنین است که من میگویم ای ابراهیم در
روز عید قربان شما در پای منبرها حاضر میشوید
خطیب منافق بر منبر میرود وقصه ابراهیم واسمعیل

ما بیزاریم

وقربان کردن [crossed out] میکنند شما کریستن اغاز
میکنید وهای های میکریید وهروقت که میشنوید
که ابراهیم علیه السلام کارد بر کرفت وقصد کشتن
اسمعیل کرد فریاد میکنید وچون کارد بحلق او نزدید
بشود دستارها از سر می اندازید واشکها بر ریش
فرو میریزند وچشمها سرخ میکنید حال انکه هیچ
جراحت باسمعیل علیه السلام نرسید ودردی
نیافت وعاقبت کوسفندی کشته شد که هر روز
ازان کوسفند صد هزار در هر اطراف واکناف عالم
میکشتند وباک ندارند وچون عاقبت الامر بر
خیر باید همه فریاد وکریه از برای کوسفندی کرده
باشید که چهار هزار سال ازان کذشته باشد
ودر هر شهر ودیار که شیعه ومومنی ودوستدار
به بینید که از برای نور دیده رسول خدا وجکر
کوشه امیر المؤمنین وفرزند ارجمند سیدة

الثنا

النسا وبرادر باجان برابر حسن مجتبی سید الشهدا
وسید شباب اهل الجنة امام حسین مظلوم
شهید در روز عاشورا یا در غیر الوقت کریه کند
که نه جدی چون جد وی ونه نبیره چون پدر وی ونه
مادری چون مادر وی ونه برادری چون برادر وی
ونه فرزندی چون فرزندان وی است وجمع از ظالمان
وکافران امت ومنافقان بی حمیت با او غدر
کردند وسر مبارک او بریدند وبر نیزه کردند
وحرم او را غارت نمودن وهفتاد ودو تن از فرزندان
وبرادران وبرادرزادکان واصحاب واحباب انحضرت
را بکشتند وبیند اختند اکر مومنی از برای ایشان
دلتنکی نماید وماتم داد وکریه کند کویند که
رافضی است واهل بدعت است چه معنی داشته
باشد که چیزی قبل ازین دو صد سال یا
سیصد سال کذشته باشد یاد آورید وکریه کنید

ای ابراهیم چکونه شاید که از برای کوسفندی
پس از چهار هزار سال توان کریست و دستار بر زمین
زد و فراموش نتوان کرد و نشاید که از برای قرة
العین رسول و جکر کوشه بتول بعد از دو صد
سال یا سیصد سال بکریید و ماتم دارید چون
حسنیه سخن بدینجا رسانید دست بر سر زد و مقنع
از سر بکشید و نوحه و زاری آغاز کرد و دست بر سر
میزد و میکفت امام حسین که بر کردن رسول
سوار میشد و پایهای خود را بر آنحضرت میزد که زود
تر براه برو و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بدان
افتخار مینمود و میکفت نیکو سوار اید شما و نیکو
مرکب است مرکب شما و پدر شما بهتر است از شما
و حلق مبارک او بوسه کاه سید کائنات و سرور
موجودات بود به تیغ بیدریغ بریدند و اسب
بر سینه مبارک وی دوانیدند و از جمله امامان

وپیشوایان

وپیشوایان شما اند و حسنیه دست بر سر میزد و
فریاد میکرد هارون و جمیع خلایق کریه و شیون
بعیوق رسانیدند هارون بترسید که مبادا
فتنه بالا کیرد در ساعت خلعتهای فاخر از برای
حسنیه فرمود که بیارند و بحث حسنیه را مع
منقطع کرد و حسنیه کفت ای خلیفه زمان مرا چندان
مهلت ده که یک سوال دیگر بکنم و سخن را بدان
ختم کنم هارون کفت سوال کن حسنیه کفت
ای ابراهیم و ای شافعی و ای ابو یوسف و ای علما
دیگر که حاضرید بحق آن خدای که معبود جمله
عالمیانست که راست بکوئید که هیچ جا یافته اید
که پیغمبر صلی الله علیه و آله در حال حیات هیچ کس را
بر علی مقدم داشته باشد و بر او امیر کردانید
جمیع علما کفته اند نه حسنیه کفت پس چرا خدا
و رسول کسی را بر وی امیر نکردند چون روا دارید

که بعضی از جاهلان امت کسی را بر وی مهتر و امیر
گردانیدند ای ابراهیم در محلی که رسول صلی الله
علیه واله سوره برائت با بوبکر داد تا بمکه برده
برکنار مکه بخواند حکم الهی شد که او نبرد علی بن ابی
طالب علیه السلام برود و برکنار مکه بخواند حضرت
رسول صلی الله علیه واله امیر المومنین علیه السلام را
تنها فرستاده که سوره برات را از ابی بکر بگیرد
و او را باز گرداند بالشکری که با او بودند و ابی بکر
نتوانست که متوجه مدینه شود از امیر المومنین ع
التماس کرد که کس بفرست بخدمت رسول خدا
صلی الله علیه واله و از من برای رخصت حج حاصل کن
که من مراجعت نکنم و در خدمت تو باشم و حضرت
امیر المومنین علیه السلام بنابر امتثال حکم الهی
تنها برفت و آیه برائت برکنار مکه بخواند که
فَاِذَا انسَلَخَ الاَشهُرُ الحُرُمُ فَاقتُلُوا المُشرِکِینَ حَیثُ

وَجَدتُمُوهُم وخذوهم واحضروهم و همچنین
شرطی چند که مقرر شده بود و بعضی از احکام
الهی را بایشان رسانید و هیچ کس از امت درین خلاف
نکرد ای ابراهیم در کتب شما مسطور است یا نه ابراهیم
گفت بلی هیچ کس انکار این نتواند کرد حسینیه گفت
ای ابراهیم در محلی که حضرت رسول صلی الله علیه واله
در حالت نزع بود اسامة بن زید را سردار لشکر
گردانید و گفت لَعَنَ اللهُ مَن تَخَلَّفَ عَن جَیشِ
الاُسَامَةِ اِلّا عَلِی بن ابیطالب و فضل بن عباس
و پیغمبر این سخن تکرار میکرد و ابوبکر و عمر ناشنید
می انگاشتند از خوف آنکه اگر ایشان بروند و
رسول صلی الله علیه واله علی بن ابیطالب را قایم مقام
خود گرداند بنابر حکم حضرت رسالت صلی الله علیه واله
اسامه متعاقب کس بطلب ایشان فرستاد و رسول
بر ایشان لعنت میکرد تا آنکه متوجه عالم بقا شد

وایشان پیغمبر را برجای کذاشته بسقیفه بنی سا
عد رفتند و منازع خلافت شدند تا انکه اسامة
بن زید رسید کس بایشان فرستاد که شما نوکر و
تابع منید شما را با خلافت چکار و باتفاق جمیع امت
بعد از پیغمبر خدای ایشان نوکر و تابع اسامه بودند
اکر ایشان را لیاقت خلافت و وصایت بود بایست
که اسامه در تحت رایت ایشان میبودند و چون
رسول خدای در وقت رحلت تا نفس اخر با جمیع امت
بر ایشان لعنت کرد و این در جمیع کتب شما مذکور است
و انکار این نتوانید کرد و چون سه کس نوکر اسامه
بودند و با وی نرفتند و مخالفت رسول خدای کردند
و رسول خدا بر ایشان لعنت کرد و هر کرا رسول خدای
لعنت کرده باشد بلا شک بلعنت خدا کرفتار خواهد
بود و بعذاب ابد متوجه خواهد شد ابراهیم و جمیع
علما از شرمندکی خلایق سرها بزیر افکنده بودند

بعد ازان حسنیه کفت که الحمد لله والمنه که بدولت
خلیفه زمان این شکسته ضعیفه ناتوان از فضائل
و مناقب اهل بیت رسول الله صلعم کفر و زندقه و ظلم
و مخالفت اعدای ایشان انچه در خاطر داشتم بعنایت
بی خوف و خشیتی ظاهر کردانیدم و الزام اعدای دین
ببحث و دلیل نمودم و هیچ کس را از محبان خاندان
باین دولت موفق نشده بود که این کنیز حقیر و کم
خلیفه زمان را ملالت نشود بخدا که منقطع
نشوم و مسلسل اقامت دلیل نمایم بر حقیقت مذهب
اهل بیت و از فضائل ایشان چندان بکویم که
مستمعان را قوت احصاء آن نباشد یحیی بن خالد
برمکی روی با براهیم و علما کرد و کفت دیدید تقصیر نکرد
و حقیقت مذهب خود ثابت کردید انکه یحیی و جمیع
سلاطین و امرا و اعیان از موافق و مخالف که
از ممالک عالم دران مجلس حاضر بودند حسنیه را

هیچ

دعا گفتند وتحسین نمودند وافرین کردند و
دران روز چهارصد عالم تغیر مذهب خود داده
طریق اهل بیت اختیار کردند وهارون ازان
روز دیگر قصد سادات نکرد ومتعرض شیعیان
اهل بیت نشد وبفرمود که حسنیه را وخواجه
ویرا خلعت های فاخر داده وصد هزار دینار
طلا از زر خلیفتی بطریقی که شرط کرده بودند
بحسنیه وخواجه وی بدادند ونوازش فرمود وحسنیه
را طلبید آهسته باوی گفت که ازین شهر برو
بهر جا که میخواهی که مبادا ترا ضایع کنند حسنیه
وخواجه پای هارون بوسید از مجلس وی شگفته
بیرون آمدند وخوشحال شدند وپسر عم هارون
که از محبان بود وجمیع آنهای که محبت اهل بیت
علیه السلام داشتند حسنیه را بخششها و
نوازشها فرمودند ابراهیم خالد شرمنده ورسوا

ادکی

ورسوا از کرسی زرین برخاسته با ابو یوسف
وشافعی ودیگر جمعی که رداء تقلید بر گردن
کرده وراه عداوت اهل بیت علیهم السلام
می پیموده اند ازان مجلس بیرون امدند وخلایق
برایشان تمسخر میکردند وحسنیه با خواجه خود
با جمعیت بسیار پنهان از شهر بغداد بیرون
امد متوجه مدینه رسول صلی الله علیه وآله
شدند وخود را بخدمت امام رضا علیه السلام
وباقی اهل بیت رسانیدند الحمد لله علی ولایة
اهل البیت الذین هم بکوس المدا وبدر
الدجی وعلی البراءة من اعدائهم اللیام
المغلوبین فی الاولی والاخری مامول از
الطاف جمیع شیعیان وصدق ویقین محبان وموالیان
خاندان طیبین وطاهرین ائمه مخلص کمترین را که مترجم
این رساله شریف است بفاتحه دستگیری نمایند وبدعا

۱۱۸ ورق

خیر یاد فرمایند و مقصود این فقیر حقیر از قید این کلمات

نه اظهار فضلت و شهرت و اعیانی است بلکه غرض استدعای

فاتحه و دعا و استغفار است و مطموع این غریق بحر عمیق

عیوب و این حریق نائره ذنوب و این سیاه کار تباه

روزگار و این گرفتار بادیه آنکه از دعا یاد فرمایند و از

عطیه عطف گوشه خاطر نگذارند احبائی اذکرونی فی دعائی

فان دعاءکم امضی السلاح کتبه العبد المذنب

الذی لیس له نجاة من السیئات ولا

وسیلة الی سبیل النجات الا التولاء

بالائمة الهداة علیهم السلام اللهم

ارزقه الشفاعة النبی المختار

والائمة الاخیار

قد فرغ یوم

یوم الاحد بتاریخ هفتم ماه شعبان اتمام یافت تمام شد و ختم شد